جلد سیوم

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام افاضته

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایتی بنگاله

در مطبع اردو گائید

واقع

کلکته

حلیهٔ طبع پوشید

سنه ۱۳۰۹ هجری

فهرست مضامین مآثرالامرا جلد سیوم

اذکار	صفحات
وحدت خان مهتر مکائي	۱
فتح خان پسر ملک عنبر حبشي	۳
فدائي خان مير ظريف	۱۰
فدائي خان ميرزا هدايت الله	۱۲
فاضل خان آقا افضل اصفهاني	۱۸
فيروز خان خواجه سرا	۲۱
فتح جنگ خان روهيله	۲۲
فاخر خان پسر باقر خان نجم ثاني	۲۶
فيض الله خان	۲۸
فتح جنگ خان ميانه حسين خان نام	۳۰
فاضل خان شيخ مخدوم صدر	۳۲
فدائي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال الدين	۳۳
فاضل خان برهان الدين	۳۴
فضائل خان مير هادي	۳۸
فتح الله خان بهادر عالمگيرشاهي محمد صادق نام	۴۰

اذکار — صفحات

اذکار | صفحات

اذكار	صفحات

اذکار	صفحات

اذكار	صفحات
مظفر خان تربتي خواجه مظفر علي نام ..	٢٢١
مير معز الملک اكبري	٢٢٧
مير علي اكبر موسوي	٢٣١
ميرزا شرف حسين احراري	٢٣٢
محب علي خان	٢٣٨
معصوم خان فرنخودي	٢٤٦
مير گيسوي خراساني	٢٤٩
مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري	٢٥٢
ميرزاده علي خان	٢٥٧
ميرزا ورلان برلاس	٢٥٨
ميرزا سليمان حاكم بدخشان	٢٦٤
محب علي خان رهتاسي	٢٧٧
مير شريف آملي	٢٨٥
مير مرتضى سبزواري	٢٩٠
معصوم خان كابلي .. .. .. :	٢٩٢
ميرزا مظفر حسين صفوي	٢٩٦
ميرزا جاني بيگ ارغون حاكم تهته	٣٠٢
ميرزا يوسف خان رضوي	٣١٤
مادهو سنگهه كچهواهه	٣٢١

اذکار | صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار | صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات



آغاز جلد سیوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود -
در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر
بکار برده باو پیوستند و بیک بابای کولالي (۳) از عقب آمده شمشیر
بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان
خود را رسانیده ببک حمله (۴) او را گریزانید - و در اوانیکه
جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند
نهضت نمود او بشقداري لاهور سرفراز گردید - چون شاه
ابوالمعالي بدان صوبه تعیین شد او را بے حکم تغیر داده کمان خود
را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر
بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت
ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده امیر (۳) نسخهٔ [ب] کولاني (۴) نسخهٔ [ب] از هم گذرانید *

عرش آشياني باقطاع داري قصبهٔ کوراه عزت اندوخت - و حين معاودت سلطاني از ديار شرقي ضيافت او منظور نظر والا گرديده خانهٔ او را بعز قدوم فيض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسين ميرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نيکوخدمتي گرديد - چون ميرزا دستگير شده آب براى خوردن طلبيد فرحت خان از کمال دلسوختگي هر دو دست بر سر ميرزا زد و گفت که در کدام آئين رواست که بچنين نادولتخواهے آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبيده بخورد ميرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعے بتسخير قلعهٔ رهتاس (که قلعه ايست در انضباط و استحکام بےنظير - ديہے چند بر فراز آن آبادان و چشمههاى شيرين فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفايت نمايد) نامزد شد (۲) - و چون بمحاصره پرداخت روزے چند گذشته بود که فرمان پادشاهي بنام مظفر خان (که درين مهم بنابر غرورشکني او تعينات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبيه افغانان فتنه جو (که در صوبهٔ بهار هنگامه آرائي داشتند) سايهٔ مکرمت گسترد - و در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن ديار فرحت خان سرداري جرانغار داشت - و چون کججتي (۳) راجه بحوالي قصبهٔ آره (۴) (که

---

(۲) نسخهٔ [ا] نامزد شده (۳) نسخهٔ [ب] کسفتي (۴) نسخهٔ [ب] کوراه ٭

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب
ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع
خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصه‌گاه نبرد
شمشیر بازان چابکدست اسپ او را پی کردند - او پیاده داد
مردانگی داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین
واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدری در خاطرش جوش
زد - از قلعه بر آمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت -
و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴)
نهصد و هشتاد و چهار هجری رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر
بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد
فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے
بمرتضی نظام شاه ثاني نگذاشت - او ناچار باغرا (۳) و تحریک
مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد -
گویند بدستیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده
بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر
شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم
خورده اسیر گشت - و در دولت‌آباد محبوس گردید - نظام شاه

(۲) نسخهٔ [ب] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ب] اغوا *

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپه‌سالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *

(۲)
بالجمله او از احوال پیشین انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستي نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول رز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بےسود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه
(۳)
نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي در گذشت - و حسین نام

---

(۲) نسخهٔ (ج) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ب] طبعي *

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال
انبا نمود اعلیحضرت اقبال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه
را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن
پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان
بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل
استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که
قیمت مجموع هشت لک روپیه مي شد) برسم پیشکش
روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد -
و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و
چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم
استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را
از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را
با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن
نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبئ درگاه سلاطین
تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول
عادلشاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان
مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور
فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه‌گرئ
سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را
باسراف صرف مي‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

قلعه تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان (۲)
(که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق
داشت) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت
ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت -
و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان
(که از صوبه داري گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن
خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار
محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز
منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش
رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده
از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه
سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و
آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (۳) در گذشت - گویند با
مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز
پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار
و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي
افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب
سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکري پادشاهي اختیار
نکرده برأسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

---

(۲) در [بعض نسخه] قلعه را (۳) نسخه [ب] طبعي •

رجال و خوبان روزگار بود ضمنًا مجملی از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

از غلام بیجاپوری ست با چند (۲) حبشی مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی امتیازے بهم رسانید - چون (۳) (ملکه چاند سلطان در سنه (۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضے دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - کسے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبی تا شش کروهی احمد نگر درمیان بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعهٔ اوسه و چند دیهے جهت اخراجات واگذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے (۴) انتزاع نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

---

(۲) نسخهٔ (ا-ب) با چندے - (۳) نسخهٔ [ب] خاند (۴) نسخهٔ [ب] دیگر *

در حوالی (۲) نادیر میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمی از معرکه برداشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجهٔ دیده طرح آشتی افکند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتی موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو می‌بود دریذولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظامشاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فروکش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیانی و بغی ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهی را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداری می‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکانی استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر (که غالب و گاهی مغلوب بود) مقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولیعهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاداران آن مملکت سربندگی و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداری گذاشتند) ملک عنبر

(۲) نسخهٔ (ج) نادیره

نیز محال متغلبه را مع شيء زاید بتصرف وکلای پادشاهي
گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته
مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم تعابندي زرها
میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
سالگي باجل طبیعي (۲) درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین
درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبد عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهی در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي
و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را (که باصطلاح
دکن برگي‌گري نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدے فراوان مي نمود - و با این
همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زد و خورد داشته) موضع کهرکي پنج کروهی دولت‌آباد را
(که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت . گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي •

دستی قوي داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغي قیام
نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائي خان

میر طریف از ملازمان خدمت گذار اعلی حضرت بود - چون صاحبقران ثاني را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهی ایلچی ایران بابتیاع اسپان عراقي رخصت فرمود - و چون اسپے (که پسند طبع مشکل‌پسند افتد) نیاورد بتلافی آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوري یابد اسپان سواری خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد - لاجرم نامهٔ دوستي و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد بدین دست آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بندر لاهري (۲) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید - سلطان باعزاز نامه (۳) گرفته بترکي زبان پرسید که سبب طی این مسافت دور و دراز چیست - مومی‌الیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخهٔ [ب] لاري (۳) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچی و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزی ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتی همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمی‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه پردازد - پس (۲) ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربی خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائی مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچی مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویهٔ پادشاهی بود) راهی (۳) گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسپے (که سله دار پادشاه از عمدهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسپان - (۳) نسخهٔ [ب] گشته بود *

دوم بار تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهي گذرانید
و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب
هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت -
و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت -
و در همین ایام بحکومت لاهوري بندر (۳) تعین گشت - و هنوز
باولین پایهٔ دولت برآمده بود که زمانهٔ بےمهر شوابهٔ ناکامي
بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و
پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

* فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت
و نیروی پردلي در (۲) زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت
و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار برآمد - نخستین میرزا
محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به مرافقت
مهابت خان بمهم رانا امر سنگهه تعین گشت - چون سرش
آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع
ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سر کرد - آنها یکتائي
گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان کشتند - دوم میرزا
عنایت الله که بکارداني و معامله فهمي مشهور وقت بود
و در فن سیاق بے نظیر - بدیوانيِ سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ب] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ج] از زمان دولت عالمگیري*

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد (۲) و دستگاه شوکت
و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود
آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد -
آخرکار ازان رتبه و خدمت (۳) افتاد - گویند چون وقت موعودش
در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش
اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا
روح الله جوانے نمایان خوش‌صورت در چوگان بازي گوی
مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران
توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے
داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے (که قاعهٔ ماندو مهبط
الویهٔ جهانگیري گردید) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان
اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت‌پور رسید راجهٔ
آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان
ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالي آن درخت
پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان
پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند -
راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم
میرزا را یکه و خبازه (۴) ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

(۲) نسخهٔ [ج] سرانجام داده (۳) نسخهٔ - [ب] رتبهٔ خدمت ٭
(۴) نسخهٔ [ب ج] یکدو خباره

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را
بکوهستان کشید - و پهتر (۲) ملکش نیز بي سپر عساکر پادشاهي
گشته مالشی بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله است
که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد -
و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضرباشي
شایستهٔ عواطف خسرواني شد - و در پیشگاه خلافت قرب و
منزلتي بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتي
درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان
باقتضای نمک خوارگي و فدویت در سرافشاني و جان نثاري
تقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون کنار آب بهت مخیم
جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو
از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهي آن (۳) طرف آب نماند)
مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا
دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازی زمانه
آگهي یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را
محاذی دولتخانه بر آب زد - لختی از همراهانش بموج خیز
فنا رفتند - و برخی از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے (۴)
بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

---

(۲) نسخهٔ (ج) پیشتر (۳) نسخهٔ (ج) این طرف (۴) نسخهٔ [ج] نیم جان *

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند -
دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف
نمی‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید - چون پارچهٔ سنگے
(که بدیوار آهني خورده بر گردد) بهمان چستي و
چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا
باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده
بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند) فدائي خان
از روي حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب
گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار
(که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده
ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي
پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید -
مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر
قضا ساخت - تا آنکه فدائي خان زمانے دراز تردد‌ها نموده
عطاء الله خویش را با دو (۲) سه منصبدار روشناس بکشتن داد
و نتوانست بپادشاه پیوست - برهتاس شتافته اهل و عیال
خود را برگرفته بکرجهاک (۳) بند (که متصل کوه کانگره است)
رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ
مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

---

(۲) نسخهٔ [ج] با دوستی (۳) نسخهٔ [ا - ج] بکرخاکسابودنه •

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و بعدتر بفوجداري گورکهپور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه همت (۲) برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي بے آنکه باو حکمے رسد (۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمهٔ طینت این برادران بود) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمے نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العدالة رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ب - ج] اُجنه - (۳) نسخهٔ [ج] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال محض محال - زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض (۲) نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم چون (۳) ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار (۴) خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه (که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائی شده بود فدائي خان نیز بایلغار

---

(۲) نسخهٔ [ج] نیارید (۳) نسخهٔ [ج] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - درعمل صالح (که مشتمل بر سوادرعهد دولت فردوس آشیاني ست) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم (که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود . و درسال چهاردهم (چون میرظریف مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان نامورې اندوخت * (۴) نسخهٔ [ج] جانباز خان

برای انصرام این کار تعین گردید - اگرچه مرشد قلي پیش از رسیدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر کنبو حواله شد - او بعد چندے در همین سال رخت هستي بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولایت بدیار هند وارد گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمید او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپیه سالیانهٔ او مقرر نمود - بلے شیخ (که دریای همت و کرم و منبع قدر شناسي بود) باکثرے لک روپیه و هشتاد هزار روپیه سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار روپیه میداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پیشگاه جنت مکاني بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲) بآقا افضل ارزاني داشت - مشارالیه از کارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در تیول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نیز نیابت را بدستور سابق بعهدهٔ موصي الیه را گذاشته (۳) بیش از بیش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بدیواني شاهزاده سلطان پرویز

(۲) نسخهٔ [ج] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پیش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانبانی بمنصب مناسب و خطاب فاضل خانی سر عزت برافراخت - و هنگامی (که سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولی عهد تعین گشت) بخشیگری و واقعه نویسی آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل کامیاب مباهات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازی با خانجهان لودي صاحب صوبهٔ (۲) آنجا خیلی محشور و مخلوط شده در مشورتهای مالی و ملکی شریک و سهیم گردید - چون جنت‌مکانی سفر آخرت برگزید (۳) اعلی حضرت (که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه‌داری (۴) دکن بخانجهان فرستاده اظهارے بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهریار بود) رای خانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور داور بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت می نوازد - و زر بسے سپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثانی متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافی پردازد) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] صاحب قرانی - (۳) نسخهٔ [ب] برگزیده - (۴) نسخهٔ [ج] خاندوران *

لشکر پادشاهي اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان بر آمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیاني حقوق چندین ساله خدمت شما را کَاَنْ لَمْ یَکُنْ انگاشته دیروز که مهابت خان بآن کوه کوه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجي) خورده جان نثار خان را بےآنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات باگره رکضت فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار (۲) سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار بطریق سیر ارخای عنان فرمود - چون خان مذکور به نرور (۳) رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

(۲) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه - (۳) نسخهٔ (ا - ب) بهرو ه

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری
برودہ صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام
معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب
بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر
جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل
آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني
ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي
گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانیِ بنگاله و سرکار شاهزاده
محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال
بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد
سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش
شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن
پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر
خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار
حواس باخته بدار السلطنت در آمده درون محل سرا خزید)
او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده
بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت
پرداخته بمنصب دو هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار ناصیهٔ بخت نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ بلند پایگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بیماري افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي پادشاهي باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار دریای بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

* فتح جنگ خان روهیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خویش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائی فردوس آشیاني بفوجداری خاندیس سر سروري افراخت - و دران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت روهیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در
سال سي‌ام باجل طبيعي درگذشت - هزاري هشت صد سوار
منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلي از ناموران
وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاري جهد
و پایمردي سعي در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود
گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداري ذوندا پور
مضاف خاندیس (که دهنهٔ بالاگهات است) تعین شد - و
پس ازان بفوجداري چوپره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازي
یافت - و بمنصب هزاري هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود -
گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل
دستگاه امرائي مي چید - و ساز و سامان تورک زیاده از قدر
خود بکار مي برد - و مرد گشاده‌پیشاني بود - و دست داد و دهش
مي‌گشود - هرچند خالي از فراست و دانائي نبود اما ملایمت
و تواضع را بجائی رسانید که اگر بیاچي رجوع او مي افتاد
بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسي میکرد که بدیگران حیرت
مي‌افزود - در قبیله پروري بے نظیر و در تمن‌داري مشهور
بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان (که هریکے
بمردي و مردانگي گوی سبقت مي ربود) بر دوش همت
مي‌کشید - و در جناب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در یساقی (که قلعهٔ بدروکلیان مسخر اولیای دولت شد)
(۲)
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه
تعین نمود - آنرا سر سواري بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشاني
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خاني ناموري اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
(۳)
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی در هزار
و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک
(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
مولي (که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامي در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] نلیکه (۳) نسخه (ا) مکرمت *

جنگي از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان (که با جمعے از رفقای خود در کشتي بود) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را بر آورد (۲) - شهباز و شریف برادران خان موصی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اقربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتی دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه بسرداری جنود طرح چپ چهره افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ا - ب] برآورده •

لشکر راجه در چار کروهی پرینده فرود آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار برسر او ریخت - موصی الیه را حفظ ناموس سپاهگری روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار تابین خویش بسربازی رتبهٔ سرافرازی اندوخت (۲) - هر یک از برادرانش با پیروزی و مهابت ظاهری و دلیری و دلاوری یکتا بوده - پرگنهٔ جامیزهٔ (۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پیپری را (که هشت کروهی فرداپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادی کوشید (۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیری پسرش تاج خان زنده بود - وقارے داشت - و پس ازو امتیاز برخاست - از بیرشدی قریب ده سال است که آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداری دخلے دارند - خویش او الهداد خان در قصبهٔ منکلور شاه بدرالدین سکونت ورزیده دروازهٔ حویلی را بسیار بعظمت ساخته - اولادش درانجاست *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثانی ست - سال سیوم جلوس فردوس آشیانی در آوانے (که دکن مضرب خیام سلطانی

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) نسخهٔ [ج] جامنیاه (۴) نسخهٔ [ب - ج] کوشیده *

بود) با پردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اوڑیسه مي‌پرداخت) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاری هزار سوار مرتقي شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالیٔ منصب سابق و خطاب خاني و میر توزکي از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضي چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدي سرمایهٔ شادکامي اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - عرصه پیمای (۲) وادیٔ گریز شده جانب لاهور رفت - پس از رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح (۳) اکبرآباد خان مزبور احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش نمود - پور او افتخار نام تا سال سي‌ام شاهجهاني هفصدي (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ب] مذکور (۴) نسخهٔ [ب] هفتصدیٔ ٭

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان (که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرفرازي یافته - با اسد خان نسبت خویشي داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسي و قدرداني او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جده‌اش حوري خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي تکفل احوالش مي‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خاني جبههٔ ناموري افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکي (۲) سعد الله خان فرمود که سهرهٔ لآلي بر سرش بندد - و در سال سي و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگي گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبهٔ عالمگیري استسعاد یافته باضافهٔ هزاری پانصد سوار پایهٔ عزت

(۲) نسخهٔ [ب] عمدة الملکي *

بوافراخت - و درهمین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت
قراول بیگي ممتاز گشت - و بافزوني پانصدي پانصد سوار مشمول
مراحم خسرواني شد. و در سال هفتم بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفای
منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگي جبههٔ
ارادت ببندگي درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگي
امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداري سنبل (۲) مراد آباد
اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار مي‌پرداخت - و هر سال
بحضور مي آمد و گرانبار نوازش خسرواني گشته باجازت
پادشاهي رخصت تعلقه مي‌یافت - خلد مکان را نیز باحوال
او (قطع نظر از توجه خانه زاد پروري) عنایت خاص و
التفاتے مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب
خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که
فیل‌پا شد فیل او را بر میداشت - هرگاه بحضور مي‌آمد بدربار
نمیتوانست رفت - سرسواري سواره مجرا میکرد - در سال بیست
و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري از مرادآباد هستي
بےمراد برخاست - مرد با خیرے (۳) آزادوشے بود - بامور دنیا
اصلا نمي‌پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمي‌آورد -
صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ب - ج] باخیرے آزاده وشے ٭

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بلاد بر برای او می‌آوردند) نمیساخت - گویند کم جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه و سوس و شپش را در اوانی چوبي و مسي نگاهداشته و پرورش میدادے - و با این حالت باریاب استحقاق رعایت میکرد - از اولادش کسے رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حسین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه ندارد - لیکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهیر بیجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهیه از پادشاه خویش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت بکین‌توزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد و دشمن‌کامیها افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیرباز بر کندن رگ و ریشهٔ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت داشت) وقتے (که باقتضای (۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب خیام پادشاهي گردید) دیرین اراده بیش از بیش تصمیم یافت - مشار الیه از مآل اندیشي و عاقبت طلبي برهنمونی بخت و بدرقهٔ توفیق احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت - بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره شده و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازی منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالی شهر رسید) اسب سوار ه مي آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي بر سر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود - نزدیکتر آمد - اسب سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسب فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد مومی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونهٔ زخم پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داری راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقیا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد - سنبها (۲) باعزاز پیش آمد و او را براهیري رسانید - همانجا در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش (که اکثرے در ایام حیات او رخت بملک بقا کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال پنجاهم تالیکوته ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بحسین قلیچ خان بهادر (۳) تفویض یافت - خان مزبور بفوجداری مهکر بالاکهات برار تعین یافت - و در (۴) عمل او غنیم بر سر قصبه ریخته تاراج کرد -] ز از برادرانش یسین خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یسین خان دران میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از (۵) تهته است - ابتدا بمنشي‌گری محمد اعظم شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان (چون قابل خان میرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان رالا شاهي بوجهے مورد عتاب گردید) او بعطای خدمت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] درانجا (۳) نسخهٔ [ج] مذکور (۴) نسخهٔ [ج] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ا] تهٹه *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدی سي سوار و عنایت ده ده چهره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا (که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود رخت از سرای فاني بربست *

فدائی خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بدهاکه به آخرت‌سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پستر

فوجداري گواليار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شايسته خان بفوجداري اكبر آباد نامزد گرديد - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداري ترهت و دربهنگه يافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار (۲) چهرهٔ عزت برفروخت - درمين (كه بدامادي خانجهان بهادر كوكلتاش اختصاص داشت) ابتدا بمنصب شايان و خطاب خاني امتياز برگرفته سال بيست و هفتم بخطاب صفدر خان سرمايهٔ ناموري اندوخت - و بعد ازان بفوجداري گواليار دستوري پذيرفته سال سي و سيوم (كه بر كدهي (۳) ازان تعلقه تاخته بود) تير بندوق اجل او را از نردن باز داشت *

فاضل خان برهان الدين

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملك توني ست - در قرب ايام فوت عم بزرگوار خود تازه از ايران زمين آمده بود - پس ازان (كه پيمانهٔ حيات فاضل خان لبريز گرديد) چون لاولد بود خلد مكان (كه قدردان گوهر اخلاص و قيمت سنج جوهر عبوديت بود) مشاراليه را مورد نوازش ساخته بعنايت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدي صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضي [نسخه] گدهي *

سوار سربلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتی باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و درسال هژدهم (چون محمد شریف منشی داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والاشاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت) برهان‌الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و درسال بیست و دوم مرتبهٔ ثانی (که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهی گشت) او بدیوانی دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و درسال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار دوهزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و درهمین سال بخطاب فاضل خانی ناموری اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصبش افزودند - و درسال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده از تغیر ابونصر خان پسر شایسته خان امیرالامرا بنظم صوبهٔ کشمیر لوای افتخار افراخت - و درسال چهل و چهارم (۲) ازبارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخهٔ [ب] افزود •

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و دوازده (۲) هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت در جناب ما بسیار است - این خانه‌زد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم - (۳) و في الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقئ عظیم میکرد - اما در (۴) چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانئ الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

(۲) نسخهٔ [ج] هزار (۳) نسخهٔ [ج] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ا - ب] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت (و ازین جهت زیاده بر گرانسري پادشاه افزود) بعبد الله خان قطب الملک گلهٔ این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي (که عمدهٔ اهل خدمات اند) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدوهمین (که

خالي از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهی امیرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سیر از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده درهمان ایام درگذشت *

فضائل خان میر هادي

پسر کلان وزیر خان میر حاجي دیوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار الیه بلند استعداد درست حیثیت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانید - در سر آغاز سال بیست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولین بار بیساق بیجاپور رخصت یافت) مزاج پادشاهي از میر مذکور بنابر وجهی انحراف پذیرفت - و آتشخان روزبهاني تعین شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار الیه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانیاً بصلابت خان سپردند - و بیست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گردید - و بعد ازان بر وفق یرلیغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتین طالع بر تختهٔ آرزو افتاد بخت خفته بیدار گردید - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میر منشیگري و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدابنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگري سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانساماني چهرهٔ بختمندي برافروخت - و ششم ذی‌القعده سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگاني را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود مي‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او مي‌فرمود - که نیابت خانساماني چنان سر براه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دار الانشا بدو تفویض یافت) روزے بعرض رسانید که در زبان هندي و رسم‌الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفے دارند در اول کلمه مي‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب (که وضع کرده‌اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو الف کنائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله مي‌نویسند - پادشاه هندوان (که بهندي آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي‌منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد بفوجداری (۲) میدک مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي (که مشهور بکالا پهاز است) فوج کشید - و خود تیزجلوي بکار برده تنها نزدیک کدهي (۳) رفت - تفنگے بسینه‌اش خورد - یکه و خبازه (۴) گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در تصرف آورده بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصبه ایست از مضافات بدخشان) مشار الیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

(۲) نسخهٔ [ج] مسطور - (۳) نسخهٔ [ج] گدهي - (۴) نسخهٔ [ج] یکدو خیاره •

بدلاوري و يكه تازي (كه آيةٔ بود در جسارت و جلادت) (۲)
از ناموران روزگار گرديد - در سال بيست و هفتم (كه خان
فيروز جنگ در جلدوي تاختهاي مكرر و آويزشهاي سخت
با غنيم از شهاب الدين خان به غازي الدين خان بهادر
مخاطب گشت) موصى اليه (كه دران معارك كارنامها
برساخت) بخطاب صادق خان نامي گرديد - و مدتے
به تعيناتي خان فيروز جنگ گذرانيده مصدر ترددات شايان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رايت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذكور برآمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرةٔ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملكي و مالش اشقيا مامور ميشد - در سال چهل
و سيوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موكب
پادشاهي به تسخير قلاع سنبها توجه نمود - خان مذكور در
تقديم مراسم قلعه گيري از مورچال دواني و نقب زني
تيزدستيها بكار برده از اقران و امثال پيش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرةٔ قلعهٔ ستارا (كه بر پشتهٔ كوهے واقع شده و سرش
بثريا برده و بيخش از ثري در گذشته) بباسليقي روح الله خان (۳) (۴)
ثاني مورچالے از محاذي دروازةٔ قلعه روان نمود - و بجدكاري
و جلادت نزديك بدر حصار رسانيده ميخواست كه بيك ضرب (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در سال - (۳) نسخهٔ [ج] از ثريا گذشته - (۴) نسخهٔ [ب] پاسليقئ [ج] پاشليقئ (۵) نسخهٔ [ا - ب] رسانيده •

پنجهٔ آهني دروازه را برکند از رعب و هراس مورچالهای دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پراي (که در مسافت و رفعت قرین بستاراست) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پراي تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابے بر نداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانیء بر روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگے بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذیء دریچهٔ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاریء پردلي و جلادت با جمعے از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان (که تا دریچهٔ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدست آمد ٭

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپ بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چندین روز (۲) باروت را (که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نو ساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیدست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سینه دوم زدان

(۲) نسخهٔ [ج] روزها - (۳) نسخهٔ [ا] یکهزار و سي و پنج •

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل‌تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند (که عقل کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارجوئي درآمدند - خان مومی‌الیه بخطاب بهادري گردن اعتبار برافراخت ٭

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاؤن (که سیر علف و بسیار آذوقه است) باردهٔ چهارني توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده (که دو کروهي موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاؤن بسرکردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوري یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارجوی و گریزپائي چارهٔ نیافتند - اولین بنام (۲) گیرو دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامي گردید - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ (۳) کهیلنه (که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و درقطع مسافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخهٔ [ب] کهیلنا ٭

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خيام گرديد - بسبب حواجز و عقبات و كثرت چر و مغاك مسالك بود عسيرالعبور - خصوص چهار كروهه مسافت (كه آوازهٔ دشواريِ آن معبر خلائق را در مغاك تهلكه انداخته بود) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستكاريِ تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲) صعوبتها همه بآساني گرائيد - خان مزبور بعنايت تركش خاصه مورد تفضل خسرواني گشت - و بسركردگيِ امير الامراى جملة الملك و رفاقت حميد الدين خان و منعم خان و راجه جے سنگه بجهت محاصره تعين شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سركوب قلعه را از دست اعادي گرفته باجار قايم ساخت - و روز دوم پشتهٔ ديگر بدست آورده توپهاى آتشين‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پيش بردن مورچال و سيبه برگشاد - و به فرهادكاري بران كوه دهابها بسته تا كمر برج رسانيد - و كوچها از اطراف دوانيد - تمام روز زر مي‌پاشيد - و با مزدوران بدست خود كار ميكرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد مني و دو صد مني ميريخت ناگاه سنگے بر تختهٔ عريض ميرسد و ميشكند - خان از صدمهٔ آن (كه برسرش ميخورد) ميغلطد و بجانب غارے عميق غلطان غلطان ميرود - و به كجاوهٔ كه افتاده بود بند

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خاراخراش ‌•

مي‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - وگرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز برسرکار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعي شاهزادهٔ بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهي بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگرے به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجي و مآل اندیشي درخور آن افزایش مرتبه و افزوني منصب نمي‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلي و بیباکي سردار مدبر صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداري پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دلده بودن حضور نبود - مکرر بتعیناتي کابل (که جوار وطن است) التماسي شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ب] از همین جهت *

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الهیار خان تهانه‌داری اوه‌گده
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان (چون پادشاه‌زاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام
خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلوتهي نمود - فرمودند
جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست)
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهی بحت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضیء خلد مکان برخی پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا بار رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
مي‌بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و ردّ خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز
در آورد *

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست (که از نسل سلاطین کاشغري بود) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکاني میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - پستر (۲) در ایامی (که مرزا کامران بآگره آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) ازانجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او بکشمیر (۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت ، نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته - (۳) نسخهٔ [۱] بکاشمیر ٭

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بغایر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آشیانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * رباعي *

* عــاشق شده را اسیــر غم باید بود *
* محنت کش و در دان ستم باید بود *
* یا از سـرکوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمود است - عرش آشیاني نظر برین (که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعے کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (۲) رسید غازي خان حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل (۳)

(۲) نسخهٔ [ب] را چوري - نسخهٔ [ا] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعي (۲) بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (۴) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ اوزبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگی (که با سکندر خان سور رو داده) بهمراهي بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال (۵) اول اکبري در جنگ هیمو بهراولی علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون ترددد شد - در همین سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام . بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ب] هفتصدي - (۴) نسخهٔ [ج] اعاظم - (۵) نسخهٔ [ب] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بیدولتی بیرام خان بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهی شمس الدین محمد خان انگه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداری برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [که در اثناے راه عبدالله خان بغاوت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه (که پاشنه کوب رسید) رهسپر وادی گریز گردید] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامی بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (۲) - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به فتراک دولت جنت آشیانی بست - و در عهد عرش آشیانی بعمدگی رسید - سال نوزدهم بهمراهی منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي ميپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود در گذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بيساق دکن دستوري پذيرفته سال چهل و ششم (که شيخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درين ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت‌آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان دريد که روده بدر افتاد - او سررشته خود داري از دست نداده

(۲) نسخهٔ [۱] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بگنج نیستي کشید *

* قمر خان *

پور میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم جلوس (که عرش آشیاني بدیار شرقي متوجه شده) مومی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلي خان برلاس بجانب سانگام فرستاد - او دران صوبه درنگ و تاز مصدر نیکو بندگي گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که از مالوه بایالت گجرات دستوري یافته بود) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل (که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود) متعین شد (۲) - و چون امرای پادشاهي (از فزوني سرتابان نافرجام و کمی دولتخواهان) حصاري شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائي ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهي آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] تعین شد (۳) نسخهٔ [ج] سه صد (اما رسم الخط سیصد است) *

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو طیلبده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد - چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید) قیا خان از پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد گشته بمساعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار را (که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر (۲) سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهیل خان نامي از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود) دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه (که از نسل راجه

(۲) نسخهٔ [ب] مقر *

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۲) پیغام کرد که این مکان موروثی تست بعوض قابلی بتو وا میگذارم - رام ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته رو بدین حدود آورد - قیا خان ازین آگهي (۳) بآویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوجی بکومک تعین شد - بهیل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط اوڈیسه مي‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاري نکرد که از اسباب تسکین شورش شود) لیکن با برخی بهادران یکجهت

(۲) نسخهٔ [ج] بوده - (۳) در [بعضی نسخه] آگهي یا... - (۴) نسخهٔ [ب] در خزیده •

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میدان - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سربغمان برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اوڈیسه نیز تاخت بود - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامي جاوید اندوخت *

قطب الدین خان

برادر شمس الدین خان اتکه (۲) و از امرای بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداري پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است) اساس گذاشته (۳) - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس (۴) او بود) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

---

(۲) نسخه [ج] از کوکه - (۳) در [بعضے نسخه] ابقاء ذکر جمیل -
(۴) نسخهٔ [ب] الوس او بوده ●

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری
سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که
آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی
از بنادر آنصوبه می‌شمرند[۲]) نامزد گردید - و پس ازان
بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاری امتیاز یافت - و
چون آثار بزرگي و کارشناسي از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور
میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده
سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخلعت گرانمایهٔ راقو (که
در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد) و خطاب بیکلربیگي
(که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین
رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشني
عالي ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهي نمود -
عرش آشیاني دران بزم شادماني شاهزاده را بر دوش او گذاشته
قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست
سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه
گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود
و یک سلطان مظفر[۳] عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت
او با همه درست‌اندیشي و عاقبت‌بیني از برگشته‌روزگاري
بغفلت در شده به چاره‌گري نپرداخت - هر چند امرای پتن

(۲) نسخهٔ [ج] شمرند - (۳) در بعضی [نسخه] که سلطان مظفر ٭

نوشتند که کجگرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند
بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده
گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون
از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها
هزیمت خورده بر گشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ
را گزین سامان نماید) خود بر آمد - خیرسگالان گفتند که
شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن
چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن -
گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو
فوج بر آراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار
قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان (۲) خود را بدیواربند برده
کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواستهٔ پرستي
و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر
گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته
طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني
آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سر ناموس
شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ
بدست آورده (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري
نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدندن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فیلان - (۳) نسخهٔ [ا] آورد

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به اعتماد حرف چندین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * بیت *

* اجل چون بخونش برآزید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده پستر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بدرد شکم رخت هستي بربست - دومین گوجر خان - تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

* قاسم علي خان *

درسال دهم که عرش آشیاني برسر علي‌قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته (٢) - و آنها امان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(٢) نسخهٔ [ب] کار متحصنان

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوری یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد - (۲) در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسروانی از دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه (۳) مدیکر بندیله رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلاسائی منسوبان حاجی بیگم طغای زاده والدهٔ جنت آشیانی (که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرهٔ جنت آشیانی میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود) نامزد شد - و در سال سی و یکم (چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبهٔ اودهه بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سی و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابی اندوخت - و آخر همین سال بکالپی (که در اقطاع او بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] بحضور آمده - (۳) نسخهٔ [ب] مدهکر بندیله ٭

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

قریش سلطان کاشغري

کاشغر رلایتی ست از اقلیم ششم در غایت نضارت شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدی به شاش داده و حدی از طرفان گذشته بزمین قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی(۲) او هم کوهی ست طولاني که کوههای مغلستان ازان منشعب می‌شود - و شرقي و جنوبی او صحرائی ست بیابان و پشتهای ریگ روان - نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علي اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا(۳) خان بن براق خان بن بیسون خان توا بن موانگان(۴) بن چغتائي خان بن چنگیز خان قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکاني دختر یونس خان بود - چون عبد الرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهري شیوهٔ خیر اندیشي

(۲) نسخهٔ [ب] و غربي - (۳) نسخهٔ [ب] روا خان - (۴) نسخهٔ [ب] موالکان

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بقرغر (٢) شتافته باصداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان ازو متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سي و چهارم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بعنایت خسرواني کامیاب گردیده سال سي و هفتم مطابق سنه (١٠٠٠) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستي و کامراني و دلاوري و مهم ساري از ناموران زمانه بود - خواهر زادهٔ دوست میرنواست (که به دیرین پرستاری این عالي دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (٩٥٤) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آشیاني بر کوه عقابین (که بقلعه اشراقی دارد) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاری

---

(٢) در بعضی [نسخه] قرغره

بخت بیدار از برجے (که میان دروازهٔ آهنین و برج
قاسم برلاس است) خود را انداخته بپابوس گرامی استسعاد
یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهی
بود - پس از سریر آرائی عرش آشیانی بمرور و تدریج بیلند
پایهٔ امارت مرتقی گشته بمنصب سه هزاری چهرهٔ کامیابی
افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره (که برصانت و متانت
(۲)
عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان نداده‌اند) بحسن
(۳)
اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنکه
(که سی و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام
گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل
دریای جون در سمت شرقی شهر بجای قلعهٔ پیشین (که
بواسطهٔ توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن
بانحلال انجامیده) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض
جدار سی گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای
سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز
آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید
اختیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر
نشاندند - در سال بیست و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافه
آگره سرفرازی یافت - و در اوائل شعبان سال سی و دوم

(۲) نسخهٔ [ج] ندارد - (۳) نسخهٔ [ب] بیست سال •

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هرچهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کنند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بهمه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکی ازینها اگر پیر زالی چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت می‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کهزیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سردازی او دلتنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سری‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائرهٔ (که درخانه سر کشیده‌بود) متوجه شد - قاسم خان بی مانع و مزاحم بدان مملکت درآمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفی نبست - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهي گردید - ازانجا

(که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبةً بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهے نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاري آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزباني دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آور اشتات آن دیار بود - اندجاني پسرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ بر زد - پس ازان (که توران شاه برو چیره دستي یافت) براباري هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر(۲) گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختے آویزش او را پایبند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني را آسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضي [نسخه] پنچهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بهمین جان شکري نشست - دران هنگام (که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور میکردند) نیم روزے با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستارے چند نزدیک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده - سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بارگ نهاده در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تیر و بندوق برآراسته بسیارے را به نیستي سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز بپاداش کردار رسید - این واقعه در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري رو داد

قطب الدین خان شیخ خوبن

دختر زادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای بداؤن است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے (که ایشان در ایام شاهزادگي باله آباد شتافته از خود سري و بیراه روي بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدین خاني برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از سریر آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه گشت - چون شورش طلبي و فتنه جوئي شیر افگن خان استجلو (که بردوان بنگاله در تیول داشت) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (٢) (که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگراو را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الّا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان (که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهرزادهٔ خود را پیشتر فرستاد که مافی الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افکن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

---

(٢) نسخهٔ [ج] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (۲) کشیده بر شکم قطب الدین خان (که بسیار مرطوبي بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته بآواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - انبه خان کشمیري (که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے (۳) بسختي به انبه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختي راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند

در سنه (۱۰۱٦) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] شمشیره (۳) نسخهٔ [ا] سیختي

قلیج خان اندجانی

از طائفهٔ جانی قربانی ست - آبا عن جد در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهنی بنیاد (۲) سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای تبتی ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بنا نمود　* ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است -] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و حیاطت آن دژ عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که ببیاوری کارپردازان آن (۲) ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

(۲) نسخهٔ [ج] آهنین بنیاد (۳) نسخهٔ [ج] در سال

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست . و شكست فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد) از پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليج خان تعين گشتند بقرار آن كه نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازند - و درمين تيولداران مالوه را گرفته درآن مملكت فسيحه درآيند - چنانچه قليج خان مدتها در بندوبست آن الكۀ وسيع بسر برد - و در سال سي و چهارم سركار سنبهل بجاگير او مقرر گشت - و هنگام نهضت كشمير بهمراهي راجه بهگونت داس. و راجه تودرمل دستوري اقامت دار السلطنة لاهور يافت كه باستصواب همديگر مهمات ملكي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام ديواني علم استقلال مي‌افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (كه قاسم خان مرزبان كابل كشته گرديد) قليج خان بايالت آن ملك سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر كشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليج خان به تيراه در آمد - اما از كم آزوقگي زود بكابل برگرديد - و ازين جهت (كه زابلي ملك را بشايستگي روبراه نكرد) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته باقطاع صوبۀ الهآباد رخصت كردند - قليج خان (كه دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر بر افراخته باتاليقئ شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزيمت خانديس باهتزاز آمد پاسبانئ دار الخلافة آگره بدو تفويض يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ اميرے نبود) قليچ خان بدارائئ آن ديار رخصت يافت - او مرزبانئ کابل نيز درخواست - پذيرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه‌دارئ گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (١٠١٦) هزار و شانزده باز بصوبه دارئ پنجاب اختصاص گرفت - و درسال ششم چون لاهور بتيول مرتضى خان شيخ فريد قرار يافت قليچ خان بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم کابل و استيصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعين گرديد - سنه فوتش از تعداد حروف اَلمَوْتُ جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ ظاهر مي شود - قليچ خان صلاح و تقوى بسيار داشت و در تسنن متعصب بود - و هميشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي نمود - گويند در صوبه دارئ لاهور يکپاس بدرس فقه و تفسير و حديث در مدرسه قيام مي ورزيد - و باقصى غايت در

ترویج علوم شرعیه می‌کوشید - مردم آنجا بامید روشناسي و انجاح مطالب غاوی تام بتحصیل علم کردند - قلیج خان طبع موزون داشت - الفتي تخلص می‌کرد - این رباعي ازوست

* رباعي *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفي زرقی ز خرقه در بر دارد *

* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *

* دائم دل گرم دیدهٔ تر (۲) دارد *

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیاني در شش روز از لاهور باگره رسید) دران هنگام ابتدای پیش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتي بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سر یصاف می‌شود و دامن جامهٔ من از یکی و چه قدر گشاد و کلان است - قلیج خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتی ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیج برادر زادهٔ قلیج خان (که در صدق و صلاح و راستي و درستي بے همتای روزگار بود - و از فصوي اتقا و غایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش مي شمردند) شنیدم که

(۲) نسخهٔ [ج] و دیدهٔ تر *

میگفت در سال هزارم (که جونپور در جاگیر قلیچ خان مقرر شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسهٔ گنبدے از کچ ظاهر شد - بحضور من قلیچ خان تا ده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا میگذرانید تا گنبد درست نمایان گردید - قفل یک منی (که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم غفیر بگنبد در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است گفت هوا بر آرید - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز در یکے نقل مکان مي‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد - بروش اهل اسلام نماز مي‌گذارد - و در خواب و خور برنگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه در قدرت آباد الٰهي امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل
نه از محالات عادي ست که کسی آن را نسبت بندرت دهد
بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون رازي خالي از وثوق
نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیلهٔ بود - اکثرے بمرتبهٔ
امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین
قلیچ در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند
احوال میرزا چین قلیچ علیحده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم
بود - بیاوری طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت -
چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و
پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید -
[نمکسار کوهے ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب
در دوآبهٔ سنده ساگر (که مابین بهت و سنده بدین نام
موسوم است) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته
بگذار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک
حصه دستمزد بر آرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی
خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد -]
هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند -
میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتی داشت (۲) - در جنگ داؤد

---

(۲) نسخهٔ [-] داشتی *

خان کورانی زنجیر طلای فیل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطی واقع شد *

سال سی و دوم (که افغانان سواد و بجور و تیراه با اهل و عیال خود بحضور آمدند عرش آشیانی میر را کروری و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته دیگران را بهمراهی میر رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدی رسیده - سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوری تعلقه یافت - مسجد عالی قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعایا و سکنهٔ آنجا بدسلوکی و ناهنجاری پیش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گردید - گویند چون بحضور رسید ستم‌کشان بقاضی عبدالحی قاضی اردو بیداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - میر حاضر نشد - قاضی بعرش آشیانی وا نمود که میر اطاعت حکم شرع و فرمان‌برداری حضرت نکرد - حکم شد که بپای فیل بسته تشهیر نمایند - میر آگهی یافته باستصواب شیخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جمیع داد خواهان را بزر راضی ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانید که قاضی خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسی از مردم بهکر فریادیست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضی استفسار شد او هرچند باحضار

(۲) نسخهٔ [ا] سروران - (۳) نسخهٔ [ج] سکهررا *

ستم رسیدگان دست و پائی زد کسی پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضي چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهي ایستاده نماید - و پس ازان مبر باضافهٔ منصب و خطاب خاني سرفرازي یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیري سلطان خسرو بغي ورزیده از شیخ فرید بخاري شکست خورد بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و الّا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکے وسیع است - حسن بیگ بدخشي گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعي بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (۲) رفته وقت شب بتفحص کشتي

(۲) در بعضی [نسخه] سرودهیره

مي‌گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتیِ دیگر پر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتیِ خالي آورد - شور و غوغا بر خاست - چودهریِ سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبدارانے (که درانحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت (۲) در پیشگاه خلافت باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ (که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارماني) گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - (در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

---

(۲) نسخهٔ [ب] واین خدمت ۰

ترقي کرده در جواني درگذشت - و ميرزا يدالله منصب نداشت - نوکر خانجهان لودي بود *

* قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سوالف ايام جوين داخل ولايت بيهق بود (که بلدهٔ آن سبزوار است) و اکنون الکهٔ ايست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نيک ازانجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين حموي و امام الحرمين ابو المعالي و خواجه شمس الدين صاحب ديوان - مير مراد نيز از اکابر سادات آنجا است - در دکن بسيار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت و پردلي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب قبضه مي‌دانستند - عرش آشياني (۲) بجهت تعليم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشيگري لاهور درگذشت *

قاسم خان شعر را متين مي‌گفت - و عبارت مربوط مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي فاروقي خزانچي آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربيت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيمن دستگيري امير کريم الشيم رشدے بهم رسانيد - پس ازان که منيجه بيگم (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] ميداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] شد (۴) نسخهٔ [ب ج] منيجه بيگم

همشیرهٔ نور جهان بار منسوب شد ترقي کرده بوالا پایه امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفای دربار قاسم خان منیجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مکاني طرف مصاحبت نیز پیدا کرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالهٔ گلي نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده (۳) شکست - بادشاه بقاسم خان نگاهے کرده فرمود * ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند * ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبهٔ آگره و صیانت قلعه و خزاین آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [که جنت مکاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره (که بانتساب نور الدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار اختصاص یافته از تغیر فدائي خان بنظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقاوت پژوهي فرنگیان بندر هونگلي آگهي یافته بود که پرگنات

(۳) نسخهٔ [ج] نیاورد و شکست *

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ میفرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع مینمایند [و آن بندری است نو احداث - خوری از دریای شور جدا شده قریب بیست کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کروه بر کنار خلیج گنگ بندر سانگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکان سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهیء بندر مذکور بر کنار خور ببهانهٔ آن (که جائی جهت بیع و شرا ضرور است) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بی‌پروائیء حکام آن ولایت فرنگیء بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر سانگانون رو بکساد نهاد] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه در بر افکندن بنیان این طائفهٔ تباه کیش مساعیء جمیله بکار برد - . قاسم خان درسال چهارم عدا یمن الله

پسر خود را با الهٰ یار خان (که در حقیقت سردار او بود) و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (۲) آن گروه خبر یافته و بکشتي درآمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت داد که بتاخت و تاراج هجلي میروند - و برخے را با نواره تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستادها یک دفعه بیلغار شتافته هوگلي را محاصره نمودند - و (۳) قریب سه و نیم ماه کشید - فرنگیان گاهے بجنگ و جدال میپرداختند و گاهے بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل مي‌گذرانیدند - مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (۴) (که عرض و عمق کم داشته) چرها زده آب دزدیدند - و نقب بباروت انپاشته آتش زدند - آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران یورش نموده مفتوح (۵) ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد و زن فرنگي بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر گردید - و قریب ده هزار (۶) کس از رعایا (که در قید آنها بودند) رهائي یافتند - و هزار (۷) کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند - و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه (۱۰۴۱) یکهزار و چهل و یک هجري باجل طبیعي بساط

(۲) نسخهٔ (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخهٔ [ج] قریب سه و نیم ماه
(۴) نسخهٔ [ب] کلیان - (۵) نسخهٔ [ج] دو هزار - (۶) نسخهٔ [ج] ده هزار از رعایا - (۷) نسخهٔ [ب] رسیده *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *
* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *
* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتکه خان بناي آن مرحوم است *

* قبچاق خان امان بیگ شقاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالی بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهاني آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید و والیِ آنجا نذر محمد خان از کم فکري و کوتاه نظري (۲) توهم بخود راه داده آوارگیِ دشت غربت برگزید مشار الیه ازو جدا شده میان چیچکتو و مارچاق (۳) رحل اقامت انداخته روزگار مي‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشي (که کار فرمائیِ آن ناحیه از پیشگاه سلطنت براي رزین آنها تفویض یافته بود) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده در اختیار دولت خواهي ترغیب نمودند - او به اقتضاي درست اندیشي و سعادت منشي پذیرای انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطاي شصت هزار شاهي از سرکار

(۲) نسخهٔ [ب] کوتاه اندیشي * (۳) نسخهٔ [ج] چیچکتو و مارچا

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت سرداران (۲) بصوب گذروان شتافت - تا ایماق خود را فراهم آورده بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق خانی ضمیمهٔ آن گردید - و الحتی از محال جیجکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب (۳) و خیراب در تیول او تن شد - پس ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج (که از توابع گذروان است) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلی نوردید کدخدایان ایماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار

---

(۲) نسخهٔ [ا] سروران * (۳) نسخهٔ [ج] فاریاب و چقراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم
(۲)
براه خواجه ارجین بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال
منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار
مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس
ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبي بقلعه‌دار ظاهر
ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم -
او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه
(۳)
نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از
طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک
(که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ
ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند) از غردلي و بیجگري
(۴)
با غنیم همداستان شده قبچاق خان را (که امارات اخلاص او
پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي
بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار
نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم
تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او
نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال
شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ج] اوچین * (۳) نسخهٔ [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخهٔ
[ب ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سر عزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحي برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگي سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهي خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کام دل برگرفته به
تهانه داری پاتهري مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم
باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغیر سید مرتضی
خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعنایت نقاره بلند آوازه
گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از
تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بیست و دوم
مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر
لباس زندگي را بر کند - صاحب صلابت ظاهري بود - با
ستوده منشي و نیکو باطني از رسائی دانش بامور دنیا بسیار
میرسید - بے رهنمونی دیگرے کارها را حسن انجام میداد - در
اوضاع معاش تکلف بکار مي‌برد - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر
نوکرانش اهل ایران بودند - همه بیش‌قرار - ازینجهت مداخلش
بخرج او وفا نمي‌کرد - مدیون مي‌بود - پس از فوت او
خلف ارشدش ایرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض
سبک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف علي ولایت زا بود -
تازه از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه
بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداری بالاپور برار سر برافراخت
در سال بیست و دهم در قلعه داری ظفرنگر بالاگهات برار
ایام زندگاني بانجام رسانید - و ایرج خان (که سرآمد اخلاف
قزلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان زا اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي ذات و خطاب خاني سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنگمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شد - و میرزا بهرام بتهانه داری دیوالگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایزید... (که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوي قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید - و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش (که باسیوری روم رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے میرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختی حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سنگمیز *

* قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگيري بود - چون او در مهم رانا باجل طبيعي در گذشت باقي بيگ ترک نوکري و منصب نموده عزيمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تيولداری جالور گذرانيد - و دران ناحيه بمردانگي و جرأت نام بر آورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سليقه بود - در سال (۲) شاه‌جهاني بهمراهی خان دوران بهادر در تعاقب ججهار سنگهه بنديله نيکو پرستاريها بتقديم رسانيد - و از پيشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش يافت - و پستر بفوجداری سيوستان شتافته درانجا با قوم هيمچه (۳) وغيره سرکشان آويزشهای شگرف و نبردهای سترگ نموده دران سرزمين علم تسلط و استيلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار رسيد - و در صاحب صوبگی محمد اورنگ زيب بهادر تعين گجرات گرديد - چون اخراجاتش بسيار افزوده بود و حاصل جاگير کمتر از دست سپاه تعبها کشيد - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعين دکن شد - و به تهانه‌داري و

---

(۲) نسخهٔ [ب] ججهار - (۳) سميچه *

جاگیرداری پتهری مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج بر گذاردے - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري (۲) مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والدهٔ او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز مي‌خواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه بدربار میرفت بے تاب و بے شعور مي‌گشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي سمت - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول (که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته باریاب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے (که بمولانا میر کلان محدث داشت) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] در پتهوري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهي ست - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیاني را با او اعتقاد و اخلاص(۲) بهم رسید - بتعلیم جنت مکاني اختیار فرمود - و مردم بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست *

و چون قاضي محمد اسلم(۳) مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیري بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاري برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوي مرحمت گردید - و او قریب سي سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري روزے در اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهي رایضي اسپ بجولان در آورد - چون بقاضي نزدیک رسید از استیلای واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۲) نسخهٔ [ب] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ج] قاضي اسلم و نسخهٔ [ب] قاضي محمد سلیم *

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جسته التماس رخصت کابل نمود - دستوري یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت [۲] چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلیني را (که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشي مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر مي‌گردد - و بسیارے از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردي باوج استادي صعود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بخدمت واقعه نویسي کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیري از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوي پادشاهي امتیاز

(۲) نسخهٔ [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف
اوست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که
پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید -
احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

قلیج خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمي و داخل
دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگي
ملازم پادشاهزاده ولي عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض
الویهٔ شاهي بقصد بنگاله در مرز بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش
خان قاي بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود) در
جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهي جدائي
گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشاني و جانستاني
(۳) بجا آورد - و خود را با حریف بشهرستان (۴) عدم رسانید - قلیج
خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود -
در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار
سوار امتیاز یافت - و از تغییر مختار خان بصوبه داري دهلي
مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله‌آباد رخصت
یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت .

---

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخه [ج] بجا آورده - (۴) نسخه

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیج خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر برافراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید - و مدتها (۲) برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیج خان بعد از تسخیر زمین داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان (که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته بانداختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیج خان بزور بازوی پردلي و رادمردي یورش نموده پیش از همه (۳) خود بقلعه درآمد - و هرکس از قزلباش پای حمیت بجنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت - و چون نقبها بشیرحاجي زده راهے پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد - قلیج خان از مروت و مردمي بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت - و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

(۲) نسخهٔ [ج] مدتي - (۳) نسخهٔ [ب] جمعیت *

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای
شورش ساخت) قلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب
آنها شتافته بندی (که مدار آبادی ولایت سیهتان بود)
شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانیدن (٣) - و
چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت
ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ
بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در مهم
بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده
مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز
مدار المهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه
آلمانان ترددهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم
بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین
شد - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه (٢) از شجاعت
و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه
سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی بر افراخت -
و در سال بیست و هفتم سنه (١٠٦٤) یکهزار و شصت و چهار
هجری در تیول خود بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط
هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

---

(٢) نسخهٔ [ب] رسانیدند - (٣) نسخهٔ [ج] شده ه

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک قُم قرقره دار همیشه نوکرش بودے - و چنانچه نماز و روزه در لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت نمي‌نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میر بحر است - او بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود - مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسیِ اعلی حضرت فایز گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و داروغگیِ توپخانه و کوتوالیِ اردوی پادشاهي چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ (که آثار کار طلبي از وجنات احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعد الله خان بهمراهیِ رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و
چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نور آگین ساخت
در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازي
یافته آخته بیگي گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ
پانصدي بمنصب سه هزاري و خطاب قاسم خاني بلند پایه
گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ
رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و
پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در
سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي بمنصب چار هزاري دو هزار
و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ
سانتور (که مرزبان سري‌نگر بتازگي بترمیم آن پرداخته و جمعی
از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات
آن مي‌پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و
بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد
محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده بآسیمه سري خانها را
آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب
گردانیده رهگرائے معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیاني بالکلیه کارفرمائي
و حکمراني سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگر را
عذر خودسري بدست آمده هریکے بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجول از شتاب زندگي خود را تهمت زده سلطنت ساخته در گجرات سرير آرائي فرمود - اعلى حضرت بتجويز دارا شكوه قاسم خان را در مبادي سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطاى يک لک روپيه نقد و صوبه داري احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت (كه در همان ايام بصوبه داري مالوه تعين شده بود) رخصت نمود - و قرار يافت كه هر دو سردار در حوالي اوجين اقامت ورزيده بترهيب و اندرز (۲) مراد بخش پردازند - بر تقديرے (كه او بعذرهاى نامسموع متمسك گشته بر وفق حكم حضور دست از گجرات بر نداشته بتيولداري برار سر فرود نيارد و در مقام استبداد و سركشي ايستد) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولايت سعي موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نمايد كومكي مهاراجه بوده بهر مهمے (كه رو دهد) قيام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهي گشت - چون سه كروه كهاچرود (۳) رسيد شاهزاده از هژده كروهي راه

---

(۲) نسخهٔ [ج] ايذاى - (۳) نسخهٔ [ج] كاچرو در رسيد •

(۲)
بر گردانده در هفت کروهی اوجین به برادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست - مهاراجه ازین آگهي (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراوای میدان رزم پیمود - و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت تنگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي (۳) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفر پیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ج] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [که محال عمده و زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکنی (که درین جنگ نقد هستی درباخته) تعلق داشت] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - در اثنای ره نوردی مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم (۲) هجری یکے از برادرانش (که مجهولے شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضے ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشهٔ جنون عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

میر آخور (۳) نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خانی بحراست و حکومت قلعهٔ غوری میپرداخت - (چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] یک - (۳) نسخهٔ [ب] در اواخر *

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد (۲) و غوري (که پیوسته بحدود کابل است) تعین فرمود - مشار الیهما جمعی را پیش از خود برسر غوري فرستادند - قباد این مردم را فوجے از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاري پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهي پرتو افگند - نخست بشکارگاه کانوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله گاو (۳) مسرت اندوخت - و ازانجا براه گذار نهر بهشت متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط گذان شکار افگنان برابر موضع

(۲) نسخهٔ [ج] کهمرو و در [بعضی نسخه] کمهرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

(۲)
جهجرانه (که سه کروهی سفیدون است) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیچ خان (که با قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر ترددِ نمایان گردید - و بافزونی پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی
(۳)
خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود - و بعد هزیمت دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیری گردید •

و (چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالی ملتان پرتو ورود افگندند) خان مذکور بهمراهی شیخ میر بتکامشی دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات
(۴)
روانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور صوبه داری تهته نامزد او شده بود) آنجا گذاشته خود عنان
(۵)
معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاری سه هزار سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [ا] چهجرانه (۳) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخه [ب] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور •

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معاودت می‌کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشی بتادیب افغانان یوسف زئی مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که پستر بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگی

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

(۲) نسخه [ج] چونا گده - ودر [بعض نسخه] جونه‌گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیولداری پتن گجرات سرفرازي بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگیِ او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائیِ او مصدر تردد گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده خلعت سرفرازي (۲) یافته بفوجداریِ سورتهه دستوري یافت - و بهنگامی [که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالي دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائیِ برخے از راه کنار دریای

---

(۲) نسخهٔ (ج) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاریِ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته •

شور (که طریقی است غیر مسلوک و راهی ست صعب و دشوارگذار) بدان دیار در آمد - و دیگر باره هوای خود سري نموده شورش انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بیني و کار آگهي سر رشتهٔ بندگي و دولت خواهیِ عالمگیري را دران آشوب از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که بار دیگر دارا شکوه پی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافهٔ منصب و خطاب خاني مورد عنایت خسرواني گشت *

و [چون رای سنگهه متغلب برادر ریمل (۲) زمیندار ولایت جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهي بود - و پس از فوتش زمینداریِ آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستّرسال تفویض یافت) رایت خود سري بر افراخته برادر زاده را مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و بمعاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت معین شده بودند) از همه جا برخیزانید] خان مذکور با قریب هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از جونا گدهه (۳) روانه گشت - چون بحوالیِ شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار کروهي استقبال نموده مورچالی پیش رو بر بست - تا دو ماه (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ایمل - (۳) نسخهٔ [ج] چونا گدّه و [در بعضی نسخه] جونه گدّه - (۴) نسخهٔ [ج] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشاد - رای سنگهه (۲) (که در بروی خان مذکور بود) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگي سيصد تن بودند) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
ازان مومی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه
جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا
(چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي
دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته
بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین
خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت -
و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود) با صوبهداران آنجا

---

(۲) نسخه [ج] مزبور •

به کچ دار و مریز بسر می برد - خصوص خان جهان بهادر
که نهایت ازو کبیدگي داشت و هرکدام شکوهٔ دیگر بحضور
می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و
هشتم هجري (که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داری دکن
از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و
خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورده
بود) که اجل موعود در رسید - برهنموني آن بادیهٔ فنا
پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب (که وطن اوست)
نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزویر
آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان
بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیري
دریافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري
(که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق
بهم رسانیده بنکاح خود در آورد - و نوعے باعلان آن پرداخت
که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۲) خان جهان محمول بر عداوت
گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان
رشیدتر بود - بعد از فوت پدر درهمان ایام در جنگ مل کهیر (۳)

(۲) نسخهٔ [ج] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ب] بل کهیر - و در
[بعضی نسخه] مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانی که دارد ساختهٔ اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعي شد (۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامی برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او (که مرد راست (۳) و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالی چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده - (۳) نسخهٔ [ج] مرد راست و درست *

دریغولا برادر زاده اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي (که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون بهمراهی امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش درینجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد(۲) - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است) میر(۳) غلام علی آزاد بلگرامي باشندهای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعده آمد متهور خان را * گشت بستان(۴) بقا منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ا] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] -را *

قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله مازندرانی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام‌الدین نامی از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس ازان چون نوبت بخلیفه سید علی (که از نبائر امیر مذکور است) رسید [(و او را خلیفه سلطان می‌گفتند) ازین جهت بین‌الجمهور این طبقه بسادات خلیفه مشهور گشت - و برخی برانند که شاه طهماسپ صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نبیرهٔ خلیفه اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعی مشهور *

* رباعی *

* شمعی که بسوختن جان غم پروردم *

* تا گفت که پروانهٔ خویشتن کردم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ازنژاد قوام الدین - (۳) نسخهٔ [ج] گلنار - و نسخهٔ [ب] کلیار ٭

* مي ميرم اگر نميروم نزديکش *
* مي سوزم اگر بگرد او ميگردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاکے (که اَبًا عَنْ جَدٍّ باو رسيده بود) بزرگانه روزگار مي‌گذرانيد - پسرش مير رفيع‌الدين محمد (که از علوم معقول و منقول بهرهٔ داشت) (۲) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يکم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان موسوي تربتي (که از تغير قاضي (۳) خان سيفي حسيني هشت روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر کمال ديانت ورزيد - و در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بکربلای معلی نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران درکان دستگاه بزرگي فراتر برچيد) برادرش مير قوام‌الدين بمنصب صدارت ايران (که عمده ترين خدمات آن ديارست) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالیء پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] از علوم معقول بهره داشت - (۳) نسخهٔ [ج] حسني -

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیری جبههٔ امانی (۲) بر آستان
خلافت سوده باشراقات الطاف سلطانی نورانی ساخت - و
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ
مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای
کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و
پانصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز مباهات گشت -
سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درین دولت
خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند -
محمل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم
شاه جهانی (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در
همان سال درگذشت) وارد بندر سورت گردید - و بانعام
شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس
از تسلیم سده پادشاهی بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برنواخته شد - و در سال
سی و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداری و تیولداری
حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم
عالمگیری میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت
دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

---

(۲) نسخهٔ [ج] آمال *

فرق مباهات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام‌الدین خان مي‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداری جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را (که بنابر صرف همت پادشاهي باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصي‌الغایة مرعي مي شد) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر الهآبادي قاضی لاهور که بنابر دیانت و جدت و صلابت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکسی فرو نمي آورد - قوام‌الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضي دریافت - و در اول (۴) وهلهٔ صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخهٔ [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضي (که مرد دست‌دراز و بدزبان بود) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود) با جمعی فرستاد که قاضي را گرفته بیارند - قاضي باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضي و همشیره زاده اش بخفت و رسوائی جان سپردند - و پسر او زخمي شد - ازانجا (که مردم لاهور در امثال این مقدمات اظهار دینداري و حمیت اسلام بهانه طلب اند) اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا نمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائی ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتے این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمي توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت بر طرف گشته صوبه داري بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضي نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار اليه کاربند حکم گرديد - نظام الدين در لاهور بياسا
رسيد - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن
قوام الدين خان متعذر مينمود - ناچار باخفا در پالکيء پرده دار
نشانده تا سر دريا (که پايان شهر است) آورده ازان جا
کشتي سواره روانه نمودند - در سال بيست و سيوم در اجمير
بحضور رسيد - پسر قاضي با جم غفير نيز حاضر شده مدعيء
خون پدر گرديد - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نمايد - خان
مذکور در محکمهٔ شرعيه خفتها کشيد - (چون قاضي شيخ الاسلام
از نيک نفسي حکم باثبات خون نمي نمود) مدتے اين
مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار
امراض جسماني و روحاني گرديد - مدعيان نمي گذاشتند
و جد داشتند که وکيل او براى جواب در محکمه بيايد - بلکه
خودش هم پالکي سواره بيايد - و چون ازين قسم رسوائي
زياده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعيف نالىء اعزهٔ
دربار پسر سيد علي اکبر بر پيرانه سرش بخشوده از سر
قصاص طلبي در گذشت - خان مشار اليه هم در همان نزديکي
رحمے بحال تباه خود نموده جهان فاني را وا گذاشت -
دو پسر داشت - يکے صدرالدين (که همراه پدر از ولايت
آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - ديگرے محمد شجاع (که
در سال نوزدهم از ايران (۲) رسيده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ب] همراه پدر رسيده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خاني به (۲) صف شکن خاني مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی بر داشته بنوازش پادشاهي بهي یافت *

قلعه‌دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقي دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال بیست و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داری تربنگ و هریس (که هر دو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنیر (۳) است) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخهٔ [ج] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه باوضاع ملکی دکن شناسا و برسم و رویهٔ آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدار خاني (۲) مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداري اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داري فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامے (که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افکند - و سه چهار ماهے تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و (۳) سیوم هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد (۴) خویش آسود *

والدهٔ ماجده اش سیدهٔ ایست صبیهٔ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عفیفه داعی حق

---

(۲) نسخهٔ [ج] قلعه‌دار خان - (۳) نسخهٔ [ب] نود و سه هجري -
(۴) نسخهٔ [ب ۰ ج] آسوده

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید
بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این
میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالي ست - مادرش
یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین
پسر میر صلاست (که در زمان شاه طهماسپ صفوي
وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از
جناب شاه اسمعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده) فرزند
بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة
است -] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش
قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت
چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفائف گرامي نژاد
جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲)) و یک
پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر
والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و
در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد
اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناتک و بخشیگری فوج
ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و
کالنه و قندهار مرة بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] لهما ٭

عرب خان و ثانیاً بخور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز (که دران وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایشی نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان موماالیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست با موسوي خان سر سواري خانه جنگي نماید - او مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهذا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشهٔ خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فروکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زرداري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه درآوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوختهای پدر وجد شهرت داشت) از خانه آورده

مبالغے مصادرہ نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار
نمودہ بگوشۂ انزوا درساخت - و ازین بے اندامي (کہ
عبرت سرشتانرا کشندہ تر از مرگ است) سودائے بر دماغش
ریختہ جوہر خود را تیرہ گردانید - اما جنون غریبے
بہم رسانیدہ بود کہ یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت
و نمي گذاشت کہ کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم
مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتے ممتد
بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود درگذشت - پسرش
میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مماس دارد *

عبرت

ہر دورے از ادوار فلکي مقتضي توفیر و ترویج شیئے ہست
و موجب کمي و فقدان شيء دیگر - گویا ایام سابقہ زمان
دولت و ثروت بود - آنچہ از وفور مکنت و قدرت و کثرت
ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعہ دار خان مغفور با منصبہاي
معلوم بگوش خوردہ باستعداد پنجہزاري و ہفت ہزاري
آوان خویش مي‌سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانہ
مي شمارد *

موسوي خان میر ہاشم جرأت تخلص قلعہ دار خانے
است - موسوي خان از سہ سال در رکاب نواب آصف جاہ

(۲) نسخۂ [ج] مي‌سنجم •

است - عنوان ظاهرش میر منشیگري و رتبهٔ قرب که مافوق
ندارد - و آن امیر کبیر در حق مشار الیه در ابتداي تفویض
وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الهي (که
شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم
و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز
سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل
اصل نشو و نماي او از قلعه دار خان است - جدش سید علي
گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که
خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت
بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *

* از شیـــر دل شکر گشایـــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند پسر
الهداد بن عبدالرحمن (۲) شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور
بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت -
گویند نسبش بشیخ شهاب‌الدین سهروردي رحمة الله علیه (۳)

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ا] رحمه الله ٭

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامی یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت حرمین شریفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامی (که خلد مکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاری پانصد سوار و خطاب خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هفت صد سوار سر مباهات بر افراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندي بر افراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

---

(۲) نسخهٔ [ب] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب قلیج خان ناموری پذیرفت - بعد تر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر (که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت بست - (چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - بعد تر (که ورود موکب پادشاهی در الکۂ دکن صورت بست) از سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے (که خلد مکان از شولا پور بارادۂ تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعۂ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری [که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه بر افراشته بعد رسیدن متصل قلعۂ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند] خان مذکور از غایت

کارطلبي دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید -
درین ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا
ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود
آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئي بعیادت
مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای
استخوان مي‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین
با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد
و مي گفت که بقیه روز خوبے بدست آمده - هرچند در
معالجه سعي بکار رفت اما بسرپنجهٔ اجل دست از کارگاه
دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله
حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکے از پسرانش مجاهد خان
خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور مي‌بود)
بمنصب مناسب مرتقي گشته - و یکے محامد خان است که
چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان کرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در سلک
بندهای خلد مکاني (۲) منتظم گشت - و (چون خالي از جلادت

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکان *

و کارطلبي نبود) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت - و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در سال سي‌ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب بیسواپتّن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان بفوجداری سرا (که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري عبارت ازانست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه بجدکاري و تلاش مذ‌ـي (که ناشي از حسن جرأت و جسارت بود) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که بومي چیتل درک و راے درک (که هریکی از دیگرے در سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي‌افزود) از دست قاسم خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کارپژوهي دمے نمي آسود - و چوبک زبان دائر و سائر مي‌بود - در سال (۲) سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے (۳) قریب بادوني رسیده بود که حکم پادشاهي عزصدور یافت که اتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور (که دران نواحي بودند) بگوشمال سنتای شقي (که بگشت و واگشت آن بدسرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته - هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

---

۲) نسخهٔ [ا] هفتم - (۳) نسخهٔ [ب] قریب ادوني *

گردید) پردازد - خان مذکور در شش(۲) کروهي از راهے (که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم کرناتکي به استعمال درنیامده - و ظروف طلا و نقره و چیزی هر نوع در ادوني گذاشته بود) ازانجا بر آورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و جمعے علحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتابد - محاربهٔ عظیم در پیوست - و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمیِ قتال خبر رسید که جوقے (که غنیم علحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها لغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي (که قلعچهٔ دندیري(۳) بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر (۳) نسخهٔ [ج] وندیري •

(که درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت
تا سه روز نمودار مي شد و جنگ نمي‌کرد - و اینجا جز بآب
تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده
چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے
چند تگتگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
خود بسته دیدند) بارجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن
شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار
و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو
و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
(چون خان مذکور تریاکي مفرط بود و زندگیش بدان متعلق)
فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سوم جان بسپرد و
از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را
مسموم ساخت *

قطب الدین خان خویشگي

عرف بازید[۲] - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر
بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگي ست - در نوکري
پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے
دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

---

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد
پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد
مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد
اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش
بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي
خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی
عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان
مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته جالندهر (۲) مامور شد *

دران هنگام (که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب
دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش
بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت
سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند) چون
نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از
شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام (که بنیت جهاد و غزا
و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت
مي جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت
کروهی سلطان پور است) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از
شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت
مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیاری را علف تیغ گردانیدند -

(۲) نسخهٔ [ب] پتّه *

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و بهتر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان (۲) با نقش جمعیتی که دارد سوش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را (که در خور گردن چشم روی التفات داشت) بپاے عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استسعاد یافته رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداري جمو گردید *

[چون گرو (که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده) از لوهگده

---

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت
ورزید] گریوه و مغاک بسیار پیموده سر از نواحیٔ راي پور
بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کروهیٔ
رايپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش
شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
عم خویش رسیده - ازین آگهي شهداد خان بزنهٔ شمس خان
را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بمحافظت رايپور
گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده
نیمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه
برايپور شتافته با تمام فوج بر سوش بتازد - شمس خان (که
آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود)
حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید
بتوپخانه نشده جلوریز تاخت - همین که دوچار شد و نام
او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود
نه پنداشته (۲) رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبي را مغتنم
دانسته جمعیتی (۳) فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از
مستیٔ جواني و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطینتان بکمیٔ

(۲) نسخهٔ [ا] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] جمعی •

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردے
سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائے رسید
که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست
انداخته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند
تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان
بزخمهای گران از هوش رفت - افغانے چند با فیلان هردو سردار
مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهے کشیده مي‌بردند
و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر مي‌آوردند - دریں
اثنا شهداد خان (که از رایپور برسم استقبال در آمده بود
و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت
بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس
خان الحال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر
خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت
دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب‌الدین خان هم
در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند -
این شهداد خان دریں عهد ترقی عظیم کرده - احوال او
بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر
پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امير الامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري ندربار (٢) و سلطانپور (از توابع بگلانه) سرافرازي يافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گرديد *

و (چون شاهزاده محمد معز الدين بن شاه عالم از پيشگاه خلد مکان بصوبه داري ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهي رکاب شاهزاده دستوري يافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (٣) بلاهور برگشت - وقتي (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رايات شاه عالم از پشاور بلاهور خراميد) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطاي نقاره و بخشيگري فوج جديد سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولي فوج محمد معز الدين (٤) (که هراول مجموع عساکر شاه عالمي بود) مقرر گرديد - وقتي (که جنگ ترازو (٥) شد) حسن علي خان و حسين علي خان و نور الدين علي خان برادر سيوم برسم تهور پيشگان هند خود را از فيل انداختند و با جمعيت سادات بارهه پاي جلادت افشرده بجنگ کوته يراق پيوستند - نور الدين علي خان نقد زندگاني در باخت - و ديگر برادران زخمهاي نمايان برداشتند - و سرخروئي فتح

---

(٢) نسخهٔ [ا - ج] نذر بار - (٣) نسخهٔ [ج] آزردهٔ خاطر - (٤) نسخهٔ [ج] فوج معز الدين - (٥) نسخهٔ [ج] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داري اجمير مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داري الهآباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين رسيد) حکومت الهآباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدرجهان صدر الصدور پهانوي بنيابت راجي خان متوجه اله آباد شد - سيد حسن علي خان فوجي بتقابل بر آورد - و در (۲) سواد الهآباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گرديده عنان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضاى غفلت و عياشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالي اله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتنه (که بمزيد شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سير پيمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش يافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغيب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسي محمد معزالدين (که از وقت صوبه داري ملتان کم التفاتي او ميدانست) اعتنا (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] در سواد - (۳) نسخهٔ [ا - ب] رفت - (۴) نسخهٔ [ب] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست
قدوم الهٔ آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق
این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته
از بلدهٔ پتنه بالهٔ آباد در (۲) رسید - و با حسن علي خان مشافههٔ
بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی
فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین
مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل
محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از
توابع الهٔ آباد) در رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد
تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات
حرب نیم شبے راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که
در کمال عسرت و بے ساماني بود) از غارت بنگاه عزالدین
تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبرآباد
خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافهٔ کوچ کرده
باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن
علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار
کروهی اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او
محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسید - (۳) نسخهٔ [ج] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي و بپراگندگي آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثالث و عشرین و مائة و الف تلاقي فریقین دست داد . نسیم فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر تردداتِ نمایان بظهور رسید - حسین علي خان (۲) برادر خرد زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزئ شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و بادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهي مزاج بادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند - والدهٔ بادشاه (که با هردو اظهار درستي مي نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددًا عهد و

(۲) نسخهٔ [ج] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای
محبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید -
غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت
بیمزه تر می گشت - و مادهٔ نفاق (که خانه برانداز کهنه
دولتها ست) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری
دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول
گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان
کشمیري همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنکایش قلع و قمع
سادات اعلان گرفت - قطب الملک باميرالامرا نوشت که کار
از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان
رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت
از دکن روانه شده سواد دهلي را معسکر ساخت - و پادشاه را
پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت
وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا
سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید -
و هشتم ربیع الآخر (۳) بارادهٔ ملاقات ثاني فوجها آراسته داخل
شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک
و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به
بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

---

(۲) نسخهٔ [ج] داریم - (۳) نسخهٔ [ب] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که
شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک
شهرت داده افواج پادشاهی از هر جانب مرتب شده بر سر
امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب الملک گفته
فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت
لاعلاج قطب الملک نهم ربیع الآخر سنه (۱۱۳۱) احدی و
ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات
بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس بر آورده بر تخت
نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را (که در شهر
برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس
بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم
احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او
سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر
سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند -
بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا
با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت -
ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جی سنگهه سوائي طبل مخالفت
کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع
جی سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جی سنگهه صورت
مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتی (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمی به آسایش نگذرانیدند و نفسی بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرهٔ رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي خان نائب صوبه داری (۲) دکن (که نوجوان تهور منش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندے از امرا نوزدهم ذي القعده (۳) از چهار کروهئ اکبرآباد فتح پور ره رخصت دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ج] نائب صوبه دار - (۳) نسخهٔ [ج] ذیقعده •

خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علي خان را (که بحراست دهلي قیام داشت) نوشت که یکی از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - بتفارت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز علم الهي مقدور کسی نیست) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و اگر خواهش حق نوعی دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمد - سیزدهم محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي باهتمام حیدر قلي خان میر آتش بهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ وزنبورک و شتر نال (که آنی فرصت نمیداد) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگی صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بسمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعی بر سر وقت قطب‌الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبی بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت آلهي تو میداني که این شئ حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین (۴) سپرد - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنة (۱۱۳۵) (۵) خمس و ثلثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان‌آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] انداخته - (۳) نسخهٔ [ب] خورافید - (۴) نسخهٔ [ب] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ج] سنه (۱۱۵۳) هزارو یکصد و پنجاه وسه هجري •

خلائق است - از آثار اوست نهر پت پرگنج واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامۀ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

• قطعه •

• بحر جود و فيض قطب الملک عبد الله خان *
• نهر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
• بهر آن عبدالجليل واسطي تاريخ گفت *
• نهر قطب الملک مد بحر احسان و کرم *

و نيز علامۀ مرحوم در مثنويۍ بمدح او مي پردازد

• بيت *

• ارسطو فطرتے کآصف نشان است •
• يمين الدوله عبدالله خان است •
• بديوان چون نشيند نو بهار است •
• بميدان چون در آيد ذوالفقار است *

قادر داد خان بهادر

شيخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست (که احوالش علحده نوکريز خامۀ وقائع نگار گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداری جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده) وارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده موافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جاتي گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع ابداره صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

قطب الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیره های شاه عیسی جندالله است (که مرید شاه لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ب] جالي گادرن *

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد[2]) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علي خان را باوی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهي[2] رسانیدند - او بمنصب شایستهٔ و خطاب خاني سر بلند گردید - در ایامی (که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیگری دکن و بنایب[3] صوبه داری برهانپور مي پرداخت - پسر خالهٔ اش محمد انورالله خان (که دیوان آنصوبه بود) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سر انجام مي‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامی برهمنی برای خبر داری برهانپو فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي‌گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

(۲) نسخهٔ [ب] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ب] پادشاه - (۴) نسخهٔ [ج] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب الدوله باذن رتبه گردید - بستر در بلدهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجري بعالم اخروي شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازي یکتائي داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انورالله خان مدتي بدیواني نواب آصف جاه مي پرداخت - خالي از راستي نبود - و بوضع تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست *

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است (که برادر خرد سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیري ملک کد نامي از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه (۲) و ایوان و چاترنیه (۳) و بهوکیان و جهپه و باریه (۴) و میکوال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد درگذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره (۵) نام پسر او کلانیء الوس خود یافت - و بعد ازو

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ج] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ج] بادیه -(۵) نسخهٔ [ج] پیرا •

تتار ناظم قبيلهٔ خود گرديد - و در زمان تسخير هندوستان
در ملازمت فردوس مكاني خدمات شايسته بتقديم رسانيد -
علي الخصوص در جنگ رانا سانكا (۲) جانفشانيها نمود - او را دو
پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - رياست به نخستين
باز گرديد - او را با شير شاه و سليم شاه منازعت عظيم رو
داد - نبردهاي مردانه كرد - و افغانان بسيار را به بندي گرفته
بفروخت آورد - شير شاه بارادهٔ تنبيه اين قوم قلعهٔ روهتاس را
متصل ولايت اين طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضاى سرنوشت
آسماني او را بدست آورده بقتل رسانيد - و پسرش كمال
خان را بقلعهٔ گواليار محبوس ساخت - و باوجود چندين فترت
ملك اينها را بدست نتوانست آورد - حكومت الوس گكهران
بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسيد - سليم شاه نيز در
گرفتن اين ملك سعيهاي بليغ نمود - سودمند نيامد *

گويند نوبتي سليم شاه زندانيان قلعهٔ گواليار را حكم سياست
عام كرد - (۳) كه (۴) زندانخانه را كاواك كرده و پر از داروى تفنگ ساخته
آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جاى
كنده با زندانيان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده
ساخت - كمال خان دران ميان بود - قادر پر كمال او را ازين

---

(۲) در [بعضي نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ج] كردة - (۴) نسخهٔ
[ب] كه زندان خانه را ●

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ (که او بود) دودے
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین خواست ایزدي
آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد - (۲) کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهیٔ قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در (۳) جنگ هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در
سال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیاني
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلي (که او را افغانان بسري برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني
از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ا - ب] داده - (۳) نسخهٔ [ب] و در منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد هجري بوسائل باربابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن آمید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام (که راتق و فاتق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالی قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامئ ولایت گکهران (که بتسخیر هیچ یکے از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را باو سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و پردلي و بصفت (۳) ستودهٔ سخاوت و کرم گستري ممتاز ابنای روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستی او لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست (۴) - والله اعلم *

کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالے (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش (۵) آشیاني بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ج] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ج] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ب] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ب] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پستر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامے (که فوج پادشاهي بمحاصرهٔ پتنه اشتغال داشت) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامهٔ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانهٔ هستي لبریز گردانید *

کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بهري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازئ امرا کار پیش نمیرفت) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهئ شاهزاده تعین گشت - و پاسبانی آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوري یافت - هنوز نزد دارالخلافهٔ آگره در تهیهٔ سامان راه

بود که بافراط می گساري در عین شباب ناگهاني واپسین خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز نای غم انداخت - عرش آشیاني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خورد سال او را بر نواخته بجایش درستاد - و چمن‌زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته رای آندیار و برخے افغانان (که پیوسته پرستاري نمودندے) ازان خورد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگه از نا تجربگي چارهٔ آن آسان بر شمرده باهنگ آویزش بر آمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامهٔ نبرد گرمي پذیرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید - اهل خلاف برخے جاها بر گرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزیده به بنگاله گام سرعت بر گرفت - و در تلافیء آن شکست کارنامها بر ساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطریقهٔ شنیعهٔ پدر شیفتهٔ شراب خان‌ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت ٭

کشن سنگهه راتهور
(۲)

برادر علاتیء راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعیانیء والدهٔ قدسیهٔ فردوس آشیاني ست - بیمن این گرامي نسبت در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

(۲) نسخهٔ [ج] رانهور ٭

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
بود) بنفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گوبند داس بهاتي (۲)
(که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود)
گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بجهت نزاعے بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون
نپرداخت - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادر زاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست -
در سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار
هجري (که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهي بود)
دران روز (که جنت مکاني بسیر تالاب پهکر نهضت فرمود)
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائے
(که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود) رسید - و برخے
مردم آزموده‌کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبند
داس فرستاد - آنها جمعے را (که برسم حراست و حفاظت (۳)
اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گوبند داس بیدار شده بے سابقهٔ خبر
از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهي یابد -
مردم کشن سنگهه (که بجست وجوی او سراسیمه بودند) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه (چون هنوز

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهائي - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگہی نداشت) بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیادہ شدہ درون حویلي در آمد (۲) - ہر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجہ سورج سنگهہ نیز بیدار شدہ شمشیر در دست از خانہ بر آمد - و مردم خود را بمدافعہ بر گماشت - دران ہجوم کشن سنگهہ با لختي ہمرہان کشتہ شد - و بقیۃ السیف خود را پاسبان رسانیدہ برآمدند - مردم راجہ دنبال گرفتند - پیش جہروکۂ پادشاہي ہنگامۂ سر ربائي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرہای آبدار بفرق ہر کہ مي‌نشست تا کمر مي رسید و تیغہای فولاد ہندي نژاد بکمر ہر کہ مي‌خورد دو حصۂ عدل مي ساخت - شصت و ہشت راجپوت از طرفین دران معرکۂ مرد آزما چہرۂ مردانگي را بگلگونۂ جانفشاني بر آراستند - گویند ازان روز شمشیر سروہي اعتبار بہم رسانید - و مردم دیگر نیز خواہش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحہ منصبش را به پسران تقدیم نمودہ کشن گدہ وطن او را بآنہا بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جہان کاکر

از والا شاہیان فردوس آشیاني ست - پس ازان (کہ تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاہ رونق تازہ پذیرفت) او بمنصب ہزاري چہار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخۂ [ب] در آمدہ ٭

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (که اُلکهٔ دکن مخیم سرادق پادشاهي بود) در افواج متعینهٔ (۲) جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان بارهه برای مالش جهجار (۳) سنگهه بندیله تعین شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار ارج ترقي پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب کاکر خان عز نامورى اندوخت - بعد از تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت) او باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده بر گردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ب] متعینهٔ پادشاهي (۳) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ا] نرسید •

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان (که برقهٔ اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس‌آشیانی هنگامے (که حدود دکن مطرح الویهٔ فیروزی اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بودے - سال سی ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر سنگهه (۲) زمیندار دیوگده جهت تحصیل (۳) زرے (که ذمهٔ مومی‌الیه قرار یافته بود) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کارفرمایان قضا توطیهٔ دیگر بر انگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا] تحصل *

کنج علي خان عبد الله بيگ

پسر کلان علي مردان خان امير الامراست - سال بيست و ششم جلوس فردوس آشياني به منصب هزاري پانصد سوار و سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و سال بيست و نهم باضافهٔ يکصد سوار کام دل بر گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار طبل شادماني برنواخت - و (چون سال سي و يکم پدرش بعالم بقا خراميد) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تالم زده برافشاند - پستر همراه سليمان شکوه بر سر محمد شجاع تعين شده - (چون زمانهٔ نيرنگ‌کار رنگ ديگر ريخت - و فلک شعبده‌باز نقش عالمگيري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانيده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خليل‌الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گرديد - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکيان دار الملک کابل انتظام يافت - و در جنگ افاغنهٔ خيبر شريک تردد مبارزان گرديد - پستر حالات او بنظر نرسيده *

کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جے سنگهه - (چون میوان (۲) فساد پیشهٔ کاما پهاڑی و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد خار راه گشته متردّدین و سکان آن نواحی را ایذا و آزار می رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویرانی نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت می کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهانی از پیشگاه خلافت و جهان بانی کیرت سنگهه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرافرازی یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعی نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه‌کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تیر دار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشی بدست آورد - و بقیة‌السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ حال کلیان (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و (چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملهٔ فهمي و کاردانی خود را خاطر نشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے (که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان شمالي (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبي ست) اتفاق افتاد (۳)] کیرت سنگهه بمحافظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید) کیرت سنگهه (که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود) بپدر ملحق شده همراه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سارنگپور - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای علم مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا تردد‌های نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ (۲) بورندهر ملچار برساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمده‌های آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سر بلندی یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت بر افراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبرد‌های مردآزما نمود - و (چون میرزا راجه در برهانپور باجل (۳) طبیعي در گذشت) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن گشته مدتے دران ولایت بسر برد - (۴) در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۴) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بوردندهر - (۳) نسخهٔ [ب] طبعي - (۴) نسخهٔ [ب] و در سال *

کامکار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب درخور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگری احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگی جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داری دارالخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خواني - سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشی سوم - سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي - سال بیست و هشتم داروغگی جلو - سال سي ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایی افراخت - چندے قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادهٔ اوهیهای او زبان زد است - و با
بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر
بهیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان تهتهٔ فرمود که
بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان
مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان
مذکور بدر تجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان
خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم
تهتهٔ - گفت یعني عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانهٔ فراشان
نمي آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے
داروغگي جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امیر خان
این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست
در خانه نجابتے طلب داشت - قطعهٔ نعمت خان عالي که
بیت اولش اینست　　* بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *

* با کمال عزو تمکین و وقارو زیب و زین *

در حق اوست *



حرف اللام

لشکر خان

محمد حسین نام خراساني در عهد عرش‌آشیاني بمنصب دو هزاري و خدمت والای میر بخشیگري و میرعرضي اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتي معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے‌خردي و دولت نخوتي روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکي نمود - چون بعرض پادشاهي رسید با وصف عمدگي و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهي خان خانان منعم خان تعین بود (۲) - در جنگ داؤد کراني (۳) (که دعوی وراثت آن مملکت مي نمود) در فوج قول برفاقت سپهسالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائي و سهل انگاري

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خان خانان منعم تعین بود (۳) نسخهٔ [ج] کرراني *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (۲) (که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأهٔ ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکی را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت *　　* رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *
* یکدست خطا ست گوشمال همه کس (۳) *
* ای مطرب قانون بساط انصاف *
* دف را بطپانچه کوب و نی را بانفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجيِ ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکناميِ جاوید اندوخته *

---

(۲) نسخهٔ [ج] این اصراز تعذیبه - (۳) نسخهٔ [ب] هرکس *

تنبیه

چون شخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعي (که اشمل و انفع وارد شده) بشخص برنمي‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته * * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

لشکرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکرخاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیواني و بخشیگري صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نود مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے (که سنگ راه مترددین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مهما امکن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعي بلیغ بکار برد - تا (۲) بر وجه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکاني گردید) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهي بهمراهئ شاهزاده پرویز بسپه سالارئ مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعین شد) لشکر خان نیز کمکي گردید - بعد رسیدن برهانپور (چون عادل شاه والئ بیجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان راو رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکر خان را با جمعے از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهام آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب اله‌آباد شتافت - ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مسرعان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهئ پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند رای با معدودے در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهي ساخت - ملک عنبر آگهي یافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقریب واجب التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الایام بر سر حدود ملکي

نزاع است مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت و غلظت مي‌افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن‌گیر گشت) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد الري کشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر اینها (۳) بود) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنهٔ خون او بود) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر در آمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودي بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ج] برآنها •

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگي بضرورت وقت ده لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از کوتاه بیني و نابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار کومک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود) در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون به باریک آب (که دوازده کروهی شهر است) رسید نذر محمد خان از گرد قلعه بر خاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهوار خوارش (که در روز بد همپائي نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان نمود - و نشیب و فراز مسافتي (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحی (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هر جا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را برانداخت - اما [چون قطان صوبهٔ کابل (که از طائفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضی نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بصراست دهلی نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشی نمی‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوسی سر برافراخت *

اگرچه در پادشاهنامه علت انزوا غیر از پیری بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیری چندان در نیافته بود که از نوکری معاف دارند - مگر بوجهی از جانب او انحراف بمزاج پادشاهی رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکری عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات عالیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشی آستان ملائک پاسبان رضویه (علی ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و درانجا بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشیدش سزاوار خان است (که احوال او درین اوراق سمت تحریر یافته - و پسر دیگر میرزا لطف‌الله است - مذهب سنت و جماعت اختیار کرده بخشی دکن شده بود - شبی وقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصی بر سرش رسیده بخنجر بیداد هلاک ساخت - و بدر رفت - و هیچ ظاهر نشد که بود - و بابا میرک خویش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهای نمایان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامی (که شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود) همراه راو رتن بود - روزی (که شاه قلي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گردید - پسرش لطیف میرک در قلعه داری انکي تنکی دکن بسر مي برد - بیرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گردید *

لشکر خان عرف جان نثار خان

یادگار بیگ نام پسر زبردست خان والا شاهی اعلی حضرت است - در حیات پدر بدولت روشناسي و تقدیم خدمات عمدهٔ پادشاهي فایز گردید - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب (۲) هزاری ذات دو صد سوار و داروغگی گرز برداران و منصبداران

(۲) نسخهٔ [ج] و بداروغگي

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی (۲) سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان چهرهٔ ناموري افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانروائیِ خود بر سر مقدمهٔ قندهار برخے اندیشها (که مورث رنجش بود) بخود راه داده سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم یکباره انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را (که شایان سفارت بود) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از خزانه برنواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني (که پسر جانشین اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده بل بشارت حمد پیشگان کذاره گزیده) روانهٔ ایران دیار فرمود و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ج] شش صد •

هيوم بمير توزكي درجهٔ اعزاز پيمود - و در سال بيست و چهارم بخدمت بخشيگري دوم از تغير سيادت خان پايهٔ اعتبارش افزود - و سال بيست و پنجم اضافهٔ پانصدي (۲) هيصد سوار يافته بخطاب لشكر خان نامور گرديد - و سال بيست و ششم بمنصب سه هزاري هزار سوار فايز شده به بخشيگري فوج متعين شاهزاده دارا شكوه بيساق قندهار مامور گشت - و در سال بيست و هفتم از ملتان حسب الحكم بدرگاه پادشاهي سعادت تلثيم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پيش بخدمت بخشيگري دوم از تغير ارادت خان سر بلند گرديد - و در سال بيست و نهم امرے چند (كه دلالت بر عدم تدين داشت) بر روى روز افتاد - و ظاهر شد كه در بخشيگري دست طمع گشوده و ذيل ديانت خود بلوث خيانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بكمي پانصدي معاتب كردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالي حصار و بيكانير تعين شد - و در سال سي و يكم از انتقال علي مردان خان امير الامرا بصوبه داري كشمير و اضافهٔ پانصد سوار سر افرازي يافت - و بعد از نخستين جلوس عالمگيري بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار مورد عنايت گشت - و بتفويض صوبه داري

(۲) نسخهٔ [ج] اضافهٔ پانصدي يافته ه

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر تباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف‌الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

میهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب (۳) هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(۳) نسخهٔ [ج] هفت صدي *

در آمد) ازانجا (که پدر مرحومش نسبت بسایر شاهزادگان
در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلي
و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات
فرموده بمنصب هزاري چهار صد سوار سر بلند گردانید -
و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض
خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگیهای
عمدهٔ حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم
از تغیر عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهي شد - و سال
سیزدهم از تغیر حاجي احمد سعید خان داروغگئ عرض مکرر
یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبیهٔ لشکر خان
میر بخشي (که پیش ازان درگذشته بود) متخلع گردید - و
در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر
فیض الله خان بداروغگئ فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال
بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتازگي
قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر برآراست - و در همین سال
باعزاز خسرواني (که خان مشار الیه در قلعه پالکي سواره
مي آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست
و سیوم صوبه داري لاهور از تغیر قوام الدین خان بپادشاهزاده
محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار
اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغییر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت - و در سال بیست و پنجم از تغییر کامگار خان بواقعه خوانی فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت) در محاصرهٔ گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را (۲) دل نشین همگنان ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم شبی [که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهي (که بکنگرهٔ قلعه رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند] لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین شده بود تا سه روز درمیان دریا (که پای قلعه است) بپردلي و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ پانصدي مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار امتحان سره بر آمد) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ کهتاؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از تغییر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ج] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے بیحالی نوکري آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سر افرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داري بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافزونی پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلنا صوبه داري مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داري آنجا بنیابت (۲) بلطف الله خان (که خسرپورهٔ (۳) خان فیروز جنگ میشد) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستی بیش ازین ترقي مي کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي افراشت شاید لختي سبکیهای وضع و برخے تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ج] بقلعه نارسیده *

مشهور است که روزے پادشاه عرضی کهی (که بعض[(۲)] مقدمات مخفیه مندرج بود) می خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطالب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابئ خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیرمانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعضے *

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این شهزاده گوي از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان الله خان و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگي نام بر آوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیر و دارے و غریب کارزارے واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري بر داشته در میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے در گذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش (که خرد سال بودند) رعایتے نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامے (که نواب آصف جاه نظام الملک از دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که طغای زاده آن نوئینِ بالغ اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان (که برادر اعیاني بودند) برفاقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداري عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة بر افراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرائیده همراهي گزیدند - و اینها را (که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت دکن نموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي و رنگینی موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد درگذرانیدند (۳) اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو برادر دیگر یکی محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي خان (که در دهلي بودند) (۴) در قتل عام نادر شاه کشته شدند *

لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش (۵) پاني پت است - وقت خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ج] و برادر دیگر محي الدین قلي خان - (۴) نسخهٔ [ج] کشته شد - (۵) نسخهٔ [ب] و وطنش *

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
نشان در آغوش او درآمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده -
قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت
که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
فردوس آرامگاه بخدمت خانسامانی و منصب شش هزاری
و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد
آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضی بظهور آمد) بپایهٔ
عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب
او (که لفظ صادق افزون شده) وجه آن زبان زد عوام است
دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا می بود -
و بمنصب سه هزاری رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن
خان است - که بفوجداری کره مضاف آله آباد سرفراز شده -
از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقی کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهله رام - (۳) نسخهٔ [ب] تهور جنگ *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در نیکو خدمتی فردوس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راه‌ها و دیر رسی سودا (که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مراتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالي‌همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس‌مکاني (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکے (که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده) باندک تعبے و کلفتے (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) تیولداری غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي‌رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت‌آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از (۳) ارتحال فردوس مکاني خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار مي پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت‌آشیاني (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ا] گردیر - (۳) نسخهٔ [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضے نسخه] جوسا - (۵) نسخهٔ [ب] جنت آسفاني *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری (۲) زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما (۳) (چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاري مجبول) مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق مي گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیاني رسید) او از تبه رائي و بیخردي شطرے اوقات خود را در صحبت شاه ابوالمعالي ترمذي گذرانید - و لختے بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانهٔ حجاز نمود - ناصرالملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعهٔ قرطاس بر یکے اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ب] چون سرشت او •

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریر آرائی عرش آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر ترددات گردید) بخطاب ناصر الملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید (که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد) حسد آلودگان تا توان بدن بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزے چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نا دانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بر آمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناختهاید که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین
در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائي بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر
از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي -
ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحی
رنتنبهور اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعی
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان (که
زد و خوردے درمیان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیاني بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان
شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خاني
و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق
ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم
خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار
گرفت - باز بهادر حسابے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود
اراس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد
خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او
را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده
همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که
از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت) گرفته داخل
ممالک محروسه ساخت - و (چون والئ خاندیس میران
محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جد داشت) بنا برین
پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق
ایلغار چهل کروه در یک شب رانده (چون او در قلعهٔ آسیر
بود) ببرهانپور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم
قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود
گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر
از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت
صلاح جنگ نداده رفتن بمندو اولی شمردند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نوبدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشتری نیز درمیان آب می‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان قریب از بد درونی ببر آوردن دست و پائی نزدند - غریق گشت * بیت *

(۲)

* چو رو آورد روز در تیرگی *

* دو چشم جهان بین کند خیرگی *

(۳)

خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد * بیت *

* خون ناحق مکن چو یابی دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴)

این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش‌آشیانی از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالی همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان ثروت و سرانجام بمرتبهٔ بهم رسانیده بود (که هر روز

(۲) نسخهٔ [ج] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ا ب] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌كشيدند) - و با تجبر و نخوت كريم وضع بود - مكرر در يك روز پانصد اسپ بمردم بخشيدي - اما هرچه بود آية قهر بود - غرور سپاهگري بعصبيت ملائي فراهم آمده دولت و جاه سرباري شد - ديگر چه توان گفت - در هنگامي (كه مدار المهام خلافت بود) از پيشگاه سلطنت بخان زمان شيباني تهديدے رفت - كه شاهم ساربان پسر را (كه بمعشوقي برگزيدة) بادشاهم بادشاهم مي‌گريد (٢) - بحضور فرستد يا از پيش خود دور سازد - خان زمان برج علي نوكر معتمد خود را بجهت تسكين غضب سلطاني و مهم سازي دربار روانه نمود - او بمنزل پير محمد خان آمده گذارش لختي پيغام كرد - ملا بغضب رفته او را ته چوب گرفت - و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اكنون اين (٣) شخص مظهر اسم خود گرديد *

مير شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (٩٥٨) نهصد و پنجاه و هشت در كابل بوسيلة خواجه محمد سميع بمجلس جنت آشياني راه يافت - (چون بحسن صورت و زيبائي مظهر خالي از قبول نبود (٤)) منظور نظر بادشاهي گرديده

---

(٢) نسخهٔ [ب] بادشاهم ميگويد (٣) نسخهٔ [ج] گفت اين شخص -
(٤) نسخهٔ [ج] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجهٔ امارت رسید - و بخطاب
فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر
ترددات و مردانگیها شده بعد فتح با برخے امرا و عمدها بصوبهٔ
پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والي هند
(که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده)
اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع
مهمات آن ولایت براي او مفوض شد - اما بےاعتدالي و
نخوت او با امرا باعث آن گردید (که شاهزاده اکبر را باتالیقي
بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار
بنام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده
نمود) نظر بر الطاف جنت آشیاني اشاره به نشستن در مجلس
فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه نشناس بمنزل
خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه برهمه
روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در
یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این
نسبت من (که بخانهٔ شما آمدم چرا تکیه و نمد [۲] براے من
جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد
که تورهٔ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت
(که پادشاه را با شما بود) سرا نیست - عجب که درمیان

(۲) نسخهٔ [ا - ج] تکیه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گاه کردند - پس ازان (که عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد (۲) [چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را (که غوربند وغیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل مقید ساخته بود] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان (که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ دیبال پور (۳) (که در جاگیر بهادر شیباني بود) مخفي رفته در خانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر بود) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بکشد - (۳) نسخهٔ [ج] دیپالپور •

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه
ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان
همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالي
را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بیگ
نمود که به بهکر راهي سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا
بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ریخته نزد خان زمان
گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین
نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ
بیانه زنداني گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه
ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانهٔ حضور نمود -
در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده
سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده
بشهاب الدین احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهي سازد -

و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال
فساد انگیزي از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین
احراري (که بغي ورزیده بود) ملاقات کرد - او جمعے را
همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد
برانگیزد - آن بے باک اول بنارنول شتافته قلیلی خزانهٔ
بادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار
فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بيگم والدهٔ ميرزا محمد حکيم (که رتق و فتق کابل براى زرين او تمشيت مي يافت) احوال خود نوشته باين بيت معنوي نمود * بيت *

* ما بدين در نه پى حشمت و جاه آمده‌ايم *

* از بد حادثه اينجـــا به پناه آمده‌ايم *

بيگم بمخذان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - حضرت آشياني (۲) صبيهٔ کلان شما را نامزد او فرمود - اگر او را تربيت فرمايند - مفيد کارها ست) فريب خورده در جواب نوشت * * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده نخرالنسا بيگم همشيرهٔ ميرزا محمد حکيم را بازدواج او در آورد - (چون في‌الجمله بوسيلهٔ اين نسبت صاحب اختيار گشت) از بدسرشتي خود و زشت‌آموزي لختي فتنه پژوهان (که تا بيگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و يک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بيگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانيد (۳) - و اکثر عمدها را که ازانجمله حيدر قاسم کوه بر است (که پدر بر پدر درين دودمان عالي از امراى

(۲) نسخهٔ [ا] جنت آشياني - (۳) نسخهٔ [ب] رسانيده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعای پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولتخواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاریکاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجان موری راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص ميکرد *

محمد سلطان میرزا

پسر ویس میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه (که تفرقهٔ عظیم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشیانی مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنت‌آشیانی از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنت‌آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می‌آمدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعي درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشائر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکري معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنایت فرمود - درانجا میرزا را در پیري چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همهٔ اینها ملحوظ نظر پادشاهي بوده در سرکار سنبهل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بقابو دفع میرزا محمد حکیم (که
از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا
و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغي
افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان
بجونپور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کنان
بحدود دهلي رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلي
خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف
گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده
دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش‌آشیاني پس
از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و
شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین
فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگي بسپرد - دیگران
تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود
گجراتي (که بعد ازو بر بعضے بلاد آن ملک استیلا یافته بود)
شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتي (که
احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان
مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور
آوردند) چنگیز خان بهرونچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد -
اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته
بانواع ظلم و تعدي کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلۀ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا (که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان هراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند .. اکثر از همراهان فرو رفتند - و (چون معلوم کردند که (۲) چنگیز خان بغدر جهجار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل خالي (۳) ست) باز بدان دیار شتافته قلعۀ جانپانیر و بهرونچ و صورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمۀ ملک پادشاهي شد - و الویۀ عرش آشیاني ظلال افکن آن مملکت گشت) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونچ برآمده از هشت کروهی اردوي پادشاهي میگذشت - (چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب صورت رخصت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون بکنار مهندري (که متصل قصبۀ سرنال است) رسید - مجموع چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

---

(۲) نسخۀ [ج] معلوم شد - (۳) نسخۀ [ب - ج] بررونج - (۴) نسخۀ [ج] یلغار *

چند جيبۀ خاصه تقسيم يافت - درين اثنا امرا نيز رسيدند
(که مجموع دويست کس بود) . و دران قصبه محاربۀ سخت
رو داد - ابراهيم حسين گريخته آگره سو بدر رفت - و
زنش گلرخ بيگم دختر ميرزا کامران با مظفر حسين پسر
خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشياني دران سال
متوجه تسخير سورت شده ميرزا عزيز کوکه را در احمد آباد
گذاشت - و قطب الدين خان وغيره امرا را از مالوه طلب
داشته کومکي گردانيد - محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا
(که در نواحئ پتن بودند) با شير خان فولادي اتفاق کرده
آن قصبه را گرد گرفتند - ميرزا کوکه بعزم پيکار روانه
شد - جنگے بکمال صعوبت رو داد - (چون مآل کار ناسپاسان
ناکامي ست) صورت فتح ميرزايان نمودار شده بود که شکست
افتاد - محمد حسين ميرزا بدکن گريخت - و ابراهيم حسين
ميرزا با مسعود حسين ميرزا (که در ناگور شورش افزا
گشته مالشے بسزا يافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران
هنگام حسين قلي خان حاکم آنجا محاصرۀ نگرکوت داشت -
صلح گونۀ با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود
حسين ميرزا در جنگ دستگير شد - و ابراهيم حسين بملتان
بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گرديد - سعيد
خان چغته صوبه دار ملتان آگهي يافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا (پس از معاودت پادشاهي از گجرات بآگره) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخے محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنبایت(٢) از نورنگ خان پسر قطب الدين وغيره امراى پادشاهي شکست خورده باختيار الملک و پسران شير خان فولادي (که سر بفساد برداشته بودند) پيوست - و بجمعيت مجموعي در احمدآباد ميرزا عزيز کوکه را محاصره نمود - عرش آشياني باستماع اين خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجمازهاى تيزرو سوار مي شد) ايلغار نموده پنجم جمادى الاولى سال (٩٨١) نهصد و هشتاد و يک سه کروهئ احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسيد - و با محمد حسين ميرزا (که اختيارالملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفيس ترددها مي فرمود - محمد حسين ميرزا زخمي راه گريز پيش گرفت - ناگاه پاى اسپش بخار بست زقوم رسيده بر زمين آمد(٣) - دو کس از مردم پادشاهي بسر وقتش رسيده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر يک بتلاش جلدو نسبت اين خدمت بخود مي کرد - راجه(٤) بيربر بموجب حکم

---

(٢) نسخهٔ [ج] کنبهايت - و در [بعضے نسخه] کهنبايت - (٣) نسخهٔ [ج] افتاد - (٤) نسخهٔ [ج] بيربل •

ز میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه
گرفت - و الّا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه
مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس
همراه مانده بود که اختیارالملک با پنج هزار کس دستگیر
شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله
بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را
دست از کار رفته گاهے بعنف و گاهے بلطف بنقاره نواختن
باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعے سراسیمه مي رفتند که
بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده
بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیارالملک از فوج جدا
شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین
افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده
آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را
رای سنگهه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه
میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که
والده اش بدکن برده بود) بجمعي جوقے بد نهادان بگجرات
رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان
بپاداري وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق
خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه‌گده رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست باز میرزا باحمد آباد آمده وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه بمهر علي کولابي (۲) (که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فساد ساخته چنین هنگامها مي آراست) تفنگے رسیده در گذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستي از جا رفته بسمت ندزبار روي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علي خان والي آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیاني فرستاد - چندے زنداني بود - (چون ندامت و درستي اخلاصي از حال میرزا ظاهر میشد) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشیاني خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگاني بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون باده پیمائیِ مفرط و خیالات فاسد موروثي او بعرض رسید - از تیول طلب داشته زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) کمیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتي و باده مستي با خواجگي فتح الله در آویخت -

---

(۲) در [بعضی نسخه] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [بعضی نسخه] النگ ٭

و روزے قابو دیدہ گجرات رویہ گام فراخ بر زد - همراهان جدائي گزیدند - آن ناکام (۲) میان سورت و بگلانه بوارستگی پوشش در شد - درین سراسیمگي خواجه ویسي (که بپژوهش شتافته بود) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد - پادشاه بر کم بیغی او بخشوده بزندانی دبستان برنشاند - در چهل و ششم بتازگي از زندان بر آورده بر نواخت - پس ازان باجل طبیعي در گذشت - همشیرهٔ میرزا نورالنسا بیگم بشاهزادهٔ سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم (که خوشدامن جنت مکاني میشد) در اجمیر سنه (۱۰۲۳) یکهزار و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش رفت - بیگم خلعتی پیش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

* مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکري سیومین خلف فردوس مکاني انسلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت رضاعت میرزا امتیاز مي اندوخت - برادرش غضنفر کوکه هنگامے (که جنت آستاني (۳) فتح گجرات فرموده احمدآباد بمیرزا عسکري عنایت نموده بماندو عطف عنان فرمود (۴)) میرزا

(۲) نسخهٔ [ج] ناکام میان سورت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني -
(۴) نسخهٔ [ب] فرموده *

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والي گجرات (که به بندر دیمپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید (۲) *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان (که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشت (۴) - و در زمان (۵) عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گدهه و کتکه (۲) (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ج] گشت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ج] گردید - (۵) نسخهٔ [ج] در زمان - (۶) نسخهٔ [ج] کتنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که
مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آرد - خان مذکور
کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه
اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي
بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارۀ صحرای
بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال
آصف خان تگتگ پا نمود - چون او از تباه‌رائي بخان زمان
پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک
گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعي
آن ولایت بدست افتاده (۲)) از وسعت مملکت و خرابئ آن
نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه در شده در اواسط
همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمده و شورش دماغي (۳)
بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن
متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمده
و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرۀ قلعۀ رنتنبهور تشویر زده
و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسپان
عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - (چون طغرای دیرین
خدمت و قدم بندگي زیب صفحۀ اعتبارش بود) عرش آشیاني
از راه مروت بتفقدات فراوان بر نواخته بتفویض همان مرتبۀ

(۲) نسخۀ [ا] افتاده - (۳) نسخۀ [ج] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (که جنت آستاني (۲) حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته روزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت - او پرستاری دایمي آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود دانسته همواره بخدمتکاري قیام مي نمود - و برخے آورده اند که او در صغر سن در بندگي فردوس مکاني رسیده از آوان صبي تا زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در سفر عراق هم (که از بیمهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتهز فرصت بود) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

(۲) نسخهٔ (ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نشو نما *

متصرف گشت - جنت آستانی[(۲)] بعجلت برگشته محاصره نمود -
میرزا از کوتاه خردی همت ناقص خود را بتعذیب طفلان
بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت
بیرحمی و سخت دلی شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار
سالگی در قلعهٔ کابل بود) در برابر توپ نگاه میداشت - و
از صیانت ایزدی (که متکفل حراست او بود) محفوظ
ماندے - روزے زن قاسم خان موجی را بپستان بسته آویخت -
خاطر فدویت مآثر او از فرط یکجهتی و یکروئی ازین حرکت
شنیعه هم بتذبذب نگرائید - و پایهٔ درست اخلاصی خود را
بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیانی بمناسبت
کار قدیمش جاله بانی بمیر بحری هندوستان سر بر افراشت -
و در دارالخلافه بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتیب
داده - در آخرها[(۳)] استعفای ملازم پیشگي نمود - و همانجا انزوا
برگزید - و در آخر شهور سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه
سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - نسخهٔ در تتبع یوسف زلیخا
بیشش هزار بیت درست ساخته - این دو بیت ازانجا ست

* بیت *

* نموده دست صنعش از تفنن *
* هلال و بدر در یک روی ناخن *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنت اشیانی - (۳) نسخهٔ [ب] در آخر استعفای •

* ميانش برتر از حد بيان است *
* كه اينجا نازكيها در ميان است *

و اين نيز شعر اوست * * بيت *

* ساقيا تا كے ز دوران شرح بد حالي كنم *
* شيشه پركن تا كه يك ساعت (٢) دلے خالي كنم *

محمد قلي خان ترقبائي (٣)

از امراى هزارى عهد عرش آشياني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان كوكه بتسخير مالوه تعين شد - و سال هشتم بكمك حسين قلي خان (كه بعد گريختن ميرزا اشرف الدين حسين بجاگيرش سرفرازي يافته بود) نامزد گرديد - سال هفدهم همراه مير محمد خان كلان با فوج منقلا جانب گجرات رخصت يافته - و در سفر ايلغار (٤) گجرات از پيش فرستاده بود - بستر همراه خان خانان منعم بيگ به يساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نيامده *

محمد قلي خان برلاس

از نژاد برلاق است - طبقهٔ جليلهٔ او هميشه در سلاطين چغتا

---

(٢) در [اكثر نسخه] شيشهٔ پركن كه يك ساعت - (٣) نسخه [ا - ب] محمد قلي توقبائي - (٤) نسخهٔ [ج] ياغار *

صاحب اعتبار و عاليشان بوده اند - جد کلان او امير جاکوي
برلاس از اعاظم امراى امير تيمور صاحبقران بود - خان مذکور
فاضل نيکو راى پسنديده اطوار و در شجاعت و سرداري
سر آمد امراى روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري
در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپايهٔ امارت عمده بر آمد
و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني
باتفاق شمس الدين خان اتکه بآوردن بيگمات و اهل و عيال
امرا و سائر ملازمان (که از بے خانماني و مفارقت اهل و
عيال بےدليها داشتند - شايد بدين سبب دل نهاد اقامت
هندوستان گشته از انديشهٔ رفتن کابل باز مانند) روانهٔ آن
ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص
گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نيز نامزد گرديد *

(چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت) خواجه
هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنيابت سر براه کار آن
ولايت بود - ميرزايان باغيه بر سرش ريخته (اگرچه بملاحظهٔ
بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانيدند) اما از قرار
واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان
اوزبک (که در اوده بنخوت آرائي علم خود سري مي افراشت)
تعين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان
شيباني (که سرگروه ارباب طغيان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اودهه بجاگیر محمد قلی خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اڑیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در ٹانده (که دار الملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته بنظام مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیست کروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اڑیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اڑیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مندل‌پور در شهر رمضان سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورد و حرارتے بر وی غلبه کرد) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بداندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیده روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آشیاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان (که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي بود) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه (که دران وقت همراه حاجي خان بود) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه بر آورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامی (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی (که خان زمان با برادر خود بقتل رسید) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلي خان پسر خواندۀ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون میمنت تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا ببست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانباني بخان مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشلان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که این خبر فروغے از راستي ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند) مجنون خان

از کار خود خجالت زده وقتے (که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهئ سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو (۲) بحسن سعئ خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اوڈیسه و کالاپهار و سلیمان و بابوي منکلي بجانب گهوڑه گهات شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشي تعین نمود - تا یکبارگي ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روبے پذیرد مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوڑه گهات رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي (که دم حکومت گهوڑه گهات میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف درآمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوگاني بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال الهي بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب کنک شتافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهصد و هشتاد *

باهوي منكلي و كالا پهاڑ (که بجانب کوچ (٢) فرار نموده بودند)
باتفاق اولاد جلال الدين سور بتازگي گرد شورش بر انگيخته
بر سر قاقشالان ريختند - آنها آبروی حميت و حيا را بخاک
بے ناموسي انباشته هيچ جا پای همت نيفشرده بحوالئ
تانڈه عنان کشيدند - مجنون خان بمرافقت معين خان در
تانڈه بانتظار خان خانان چندے گذرانيد - سپه سالار پس از
مصالحهٔ داوٗد کراني بسرعت معاودت نمود - و ديگر بار فوجے
بسرکردگئ مجنون خان بگهوڑه گهات فرستاد - او از سر نو
آن ولايت را مستخلص ساخته انتظام شايسته داد - و در
همان ايام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب
طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر
خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم
نوکري و کارگذاري سرگرم بود - تا آن (که هنگامهٔ داغ
بميان آمد و گروه قاقشاليه متوحش شده آثار بغي بظهور
آوردند) او نيز شريک اين کار بوده - پس از قتل مظفر
خان تربتي (که چندے ايام بکام شد - و براى هر يک لقبے
تعيين يافت) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون
اين گروه از معصوم خان کابلي جدائي گزيده زنهاري شدند
(پس از ملازمت) عرش آشياني نامبرده را مدتے بزندان ادهم

---

(٢) نسخهٔ [ب] کونچ - و در [بعضے نسخه] کورچ *

برنشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سیمای او خوانده بر حال او بخشود *

میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان اتگه است - در شهامت و پردلي یگانهٔ وقت بود - بهمراهی میرزا کامران و در رکاب جنت آشیاني (۲) کارهای نمایان کرده در دور اکبري مصدر خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبهٔ ممالک پنجاب بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر اتگه خیل (که عبارت از برادران و پسران و اقربای اتگه خان مذکور است) اختصاص داشت - در (۳) تسخیر ولایت گکهر و استیصال سلطان آدم و برنشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحی (که سلاطین سابقهٔ دهلي را در آرزوی آن بسر آمد) باقبال اکبري نصیب او گشت - و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني مرزبان کابل از ستم شریکي و بی انصافی میرزا سلیمان حاکم بدخشان بستوه آمده روی التجا بعرش آشیاني آورده بدرخواست کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا] و درنسخهٔ ر •

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته
میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد
خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت
نمایند - پس ازان (که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا
قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه
بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و
مقصودوری با امرای پادشاهي داخل کابل گردید - خان کلان
وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر
دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ
هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از
عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهی
مفتنان کابل را (که بمقتضای بد خوئي در مقام فتنه اندوزي
بودند) گوش داشتی - خان کلان (که بدرستی اخلاص بحدت
مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے
طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را
با میرزا و کابلیان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه میرزا
محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ مي کرد اما بسیارے از
مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه
بخواجه حسن نقشبندي (که در کابل بسر مي برد) همشیرهٔ
خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بینیها شبے بے آن (که کسے وقوف یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال بر کشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت بر داشتن از جائے و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگانگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت . مي افروزند - و لوای هدایت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق می سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے (که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدتے مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل چیدن بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک هندوستان است) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلی خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهی گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتے (که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن (که

نزدیک سروهي ست) رسید رای مانسنگهه دیوهره (که کلان تر آنجا بود) در مقام گریزي در آمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان مشهوران پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخم سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بحیز تسخیر عرش آشیاني در آمد خان کلان بمرزباني سرکار پتن (که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نخست پای تخت این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارت داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزاي اهل ذوق بود - ازوست *　　* بیت *

* در جواني حاصل عمرم بناداني گذشت *
. * آنچه باقي بود آن هم در پشيماني گذشت *

* فرد *

* كس آب بجز مردم چشم ندهد *
* جز آه سحر هم نفسي نيست مرا *

فاضل خان پسرش كوكه هزاري منصب داشته - در ايام محصور شدن ميرزا عزيز [كه در احمد آباد (كه هر روز جوانان كارطلب بيرون برآمده داد مبارزت ميدادند) مراتب جانفشاني بجا آورده] در گذشت - پسر دوم فرخ خان است كه تا سال چهلم اكبري بمنصب پانصدي رسيده *

معين الدين احمد خان فرنخودي

سالي (كه جنت آستاني از كابل متوجه تسخير هندوستان گرديد) او در سايهٔ عنايت سلطاني همراه ركاب بود - سال ششم جلوس اكبري (چون پادشاه بجانب ممالك شرقي لواى نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (كه عبدالله خان ازبك بتسخير مالوه مامور گرديد) او را (كه برشد و كارداني در وزراى بيوتات امتياز داشت) بخطاب خاني برنواخته رخصت داد كه بعد فتح بدلاساى وضيع و شريف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (كه دران مهم تعين شده بودند) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته
کاربند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت -
سال هجدهم پیش منعم خان (که برطبق حکم محکم تاصد
گرفتن پتنه بود) دستوري یافت - و پس ازان همراه خان
مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلدهٔ جنت آباد
کور چهاوُني شد و بنابر زبونيِ هوا وبای عام رو داد) او
نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعیٔ
حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه
ادهم خان بتسخیر مالوه تعین شده در جنگ باز بهادر
مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان
کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت بر زد - در
جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان
با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت -
سال بیست و دوم (که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه
حوالیِ حصار شده بران معموره سایهٔ اقبال گسترد) منزل او
را بورود قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت -
سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندرز گوئی
میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر تنبیه عرب (که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود) کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوي مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلي خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (چون خبر بغي خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقي خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان اشاره بود بقدر مالشي بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري افروخت - سال نوزدهم بدیواني جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بخشیگري بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای تنگ مجمعي ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و رای پترداس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان باو گفتند - او از ساده لوحي این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئي و شتر دلي مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاري اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گته و کتنگه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (که میرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوه درآمد نموده در حوالی اوجین بحاط

شورش گستردند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشیهای[۲] ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیج خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مندو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم (که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و (چون خانخانان رخت هستی بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک برسر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت[۳] گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ا] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ج] پا بعزیمت

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبیعي درگذشت *

* مظفر خان تربتي *

خواجه مظفر علي نام دیوان بیرام خان بود - هنگام تفرقه (چون خان از بیکانیر متوجه پنجاب شد) میرزا عبدالرحیم را (که سه ساله بود) با عیال و اموال در قلعهٔ ترهندهٔ محال جاگیر شیر محمد دیوانه (که نوکر قدیم و تربیت کردهٔ او بود) گذاشته پیش راهي گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید - بیرام خان خواجه را از دیپالپور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضے (۲) اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتی اهتمام داشتند عرش آشیاني از مجرم نوازي و جوهر شناسي جان بخشي فرموده - چندگاه بعملداري پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن کفایت بدیواني بیوتات امتیاز یافت *

چون کار داني و بلند استعدادي وی ذهن نشین پادشاه شد به والا منصب دیواني و خطاب مظفر خاني سربلند گردید - سال یازدهم خان مشار الیه جمع رقمي قلمرو را (که

(۲) نسخهٔ [ب] هرچند اعیان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام
افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند) از دفتر برآورده
حال حاصلی بزعم خود و اظهار قانونگویان ممالک محروسه
تخمین کرده جمعے دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود
اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست -
و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان
(۲)
بامرا و ملازمان پادشاهی تعین نوکر مقرر گردانید که هرکدام
چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهی (که بامرا مقرر شده)
سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را
سی و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم
بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئے قطب خان نام
علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج
عرش آشیانی ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا
ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه
صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال
(۳)
او مبذول بود) مطلوبش بدو باز گردانیدند - و در سال هفدهم
(۴)
روزے در حضور پادشاهی بازی چوپر درمیان بود - مظفر
خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات

(۲) نسخهٔ [ب] گردانیده - (۳) نسخهٔ [ب] بازگردانید - (۴) نسخهٔ
[ا - ب] و مظفر خان ٭

روستايانه شد - عرش آشياني از پاية اعتبار انداخته رخصت کعبه فرمود - چه سلاطين دانش آئين در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناساى جوهر طبقات مردم ميگردند - و بظاهر بازار بازي گرم داشته در معني عيار طوايف انام مي گيرند - شايان باريابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب و بندگي از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج اين طبقهٔ عالي نهاد را (که بسلامے برنجند) بر همه مقدم شناسند *

بالجمله عرش آشياني نظر به نيکو خدمتيهاى او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتے (که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هزدهم از حويلیء احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت يافت - و در همين سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يک بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والاى وکالت و خطاب جملة الملکي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بيد اقتدارش تفويض يافت - اما باز در بعضے کارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزيد - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل آلهي از پتنه (که فوجے به تسخير رهتاس تعين يافته بود) بے آن (که او باریاب مجرا شود) بطريق کمک مامور شد - دران ديار بهوش افزائي

و دل‌دهی خواجه شمس الدین خان خوافي (که نیز تعین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي پور (که حالش بلندي گرفت) خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمی معدود (که همراه خان بودند) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چوسه - (۳) نسخهٔ [ب] گندك *

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز
در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان
روان شد - و تیز روے باردو فرستاد که شاید کسے بفریاد
رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در
تعجیل غنیم (که دنبال نمي گذاشتند) فتورے مي انداختند
تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے
بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک
رسید - خدا داد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا
نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاري نبرد طاقت
طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز
نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز
دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال
بیست و دوم ناصیه ساي حضور گشته در مهمات سلطنت
دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر
باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون
خان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن
مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم
خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي باز یافتهاي
شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله بر آورده در پي تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغيره اقطاعداران بهار بدان سبب لوای طغيان برافراختند - مظفر خان (که سرداري را با عملداري ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار مي شنيد) در بنگاله نيز آن زوايد بے حساب را از جاگير مردم باز يافت نمود - و متصدان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازين سختگيري و نا تيمارداري او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با ديگر جاگيرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار بر خاسته هر مرتبه هزيمت و ناکامي نصيب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائيدند مظفر خان باستکبار ميزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نيز پيوسته بهيأت مجموعي از سر نو گرد فساد بر انگيختند - و در مقابلهٔ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم پادشاهي لوای فتح و فيروزي مي افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اوديسه رخت ادبار کشند - درين اثنا بعضے اوباشان بيوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها پيوستند - ازين حرکت سررشته تدبير مظفر خان گسيخته گرديد - هرچند گفتند که ازين جمع پريشان حساب بر نداشته (۲) ره آرا بايد گشت که غلبهٔ ما ست (چون دل باي داده بود) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذيران

---

(۲) نسخهٔ [ج] برداشته نبرد آراه

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود) که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فرو شدن مردانه گزیده بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - دریں (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه بر آمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آمادهٔ جان‌سپاري بود) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترهٔ میان رفیق بنای مظفر خان است *

* میر معز الملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سالک امرای سه هزاري انتظام داشته بسر براهيِ خدمات پادشاهي بین الاقران (۳) لوای امتیاز مي‌افراشت در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادر خان را با سکندر خان ازبک از خود جدا ساخته بولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] میان - (۳) نسخهٔ [ب] بسربراهيِ خدمات بین الاقران *

سروار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲) دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان نامي (که بدست آورده ایم) روانهٔ حضور میکنیم (۳) - هرگاه از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز باب شمشیر (۴) از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اردو برآمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار (۵) از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستي در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

(۲) نسخهٔ [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ب - ج] مي کنم - (۴) نسخهٔ [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ب] مقدمات بسیاره

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معزالملک پیوسته بشورش‌پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الّا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد و گیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

---

(۲) نسخهٔ [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت •

بے جنگ سر رشتۀ نبرد را از دست داده عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکي خود را بکنار کشیدند - بشومیِ اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کارے سر انجام نشد - پس ازان (چون صوبۀ بهار بتصرف پادشاهي در آمد) پرگنۀ آرب (۲) و حوالیِ آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امراے بهار (که سر فتنۀ (۳) آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود) از تباه سرشتي و تیره خردي گردن مخالفت بر افراشتند و میر معزالملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راه مرافقت با آن سرتابان پیموده جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافته علم خود سري بر افراخت - و بهیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت باسد خان ترکمان جاگیر دار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباه راي را با دیگر بدگوهران (که با او یکتائي گزیده اند) بحضور آرد - او

(۲) نسخۀ [ب - ج] ارب . (۳) نسخۀ [ب - ج] فتنۀ *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اٹاوه کشتیِ میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

* میر علي اکبر موسوی *

برادر خرد میر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیاني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیاني بخط قاضي غیاث الدین جامي (که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیاني امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیاني در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیاني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتي سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائي گزیدند - لیکن از دور اندیشي

زود افتراق جسته مير معز الملک به جونپور رفت - و او در زمانيه (که شش کروهی غازي پور است) فروکش نمود - معهذا همواره به پيغام گزاري و هرزه سرائي افروزندهٔ آتش فتنه مي شد - چون در سال بيست و پنجم کشتی برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمے از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پيرايهٔ صدور يافت که او را مقيد و مسلسل روانه نمايد - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حيله اندوزي در آمد - ازانجا (که معامل ديده ور بود) دستان فروشي او سود مند نيامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهي دست از سياست باز کشيده در دبستان زندان فرستاد (۲) *

* ميرزا شرف الدين حسين احراري *

پسر خواجه معين ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدين عبيدالله احرار ست (قُدِّسَ سِرُّهُ) - خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسين (که محلهٔ ايست از سمرقند) طرح اقامت ريخت - و در ايام تسلط شاهي بيگ خان (۳) به اندجان هجرت نمود - در سنه (۹۰۵) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

(۲) نسخهٔ [ج] فرستادند - (۳) نسخهٔ [ب - ج] شاه بيگ *

نقل کرده بپهلوی مرقد والده‌اش مدفون ساختند - او را
از صبیهٔ سید نقی‌الدین محمد کرمانی سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدین عبدالهادی و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را (که بچهار واسطه
بمولانا برهان الدین علی صاحب هدایهٔ فقه می رسد) بعقد
خود در آورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم (۲)
و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز
پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه
خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ (۳) درویشی بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتی
باقصی (۴) مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت آشیانی تبجیل و
تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجهے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ
[ا - ب] باقصای ه

و حاصل دو خانهٔ یشب بدو تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو مي دانست) ضبط آن نوعے کرد که کسے یشب در خواب نمي‌دید - مردم بگران ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف‌الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیاني هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباري قبیرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشید خان والیِ کاشغر (که همیشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي بود) فرستاده بودند (۲) باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه داد که مراسم تعزیت جنت آشیاني و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیاني بتقدیم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعیِ ماهم انکه و ادهم خان در اندک مدتے برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تیولداریِ اجمیر و ناگور لوای اعتبار بر افراخت - و به نیروي شجاعت و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را بر انداخت *

چون والدهٔ میرزا کچک (۳) بیگم دختر میر علاءُ الملک ترمذي ست از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابوسعید

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغري که میرزا را همراه داد - (۳) نسخهٔ [ج] کیچک بیگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيرهٔ خود را بازدواج او در آورده پايه‌اش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الويهٔ پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتسخير قلعهٔ ميرتهه (كه به راي مالديو راتهور تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود) تعين گشت - جگمال و ديوداس از امراي راجه (كه باستحكام آن قلعه مي‌پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواي اسپ چيزے از قلعه بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديوداس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - ميرزا آگاهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد - ديوداس كشته شد - و بعضے گويند زخمي بدر رفت (چنانچه شخصے بعد چندے خود را ديوداس مي‌گفت - برخے تكذيب كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكے از معارك جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فر دولت پسر شنيده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام بآگره آورد *

دیرین رسمی ست (که چون کسے را بخت تیرگي پذیرد و زمانه بکین توزي بر خیزد) چراغ دانائی او فرو میرد - زیان را سود انگارد و نکوهیده را سزاوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *
(۲)
* همان مي کند کش نیاید بکار *

(۳)
چنانچه احوال میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات
(۴)
پادشاهي نشناخته در همین سال بجهتے یا توهمے بیجا یا از بد سرشتے که داشت بخیال فتنه انگیزي از آگره بجانب
(۵)
اجمیر فرار نمود - (شش صفر تاریخ یافته اند) - پادشاه از کوتاه خردي و توهم زدگی او استبعاد تمام نموده حسین قلي خان را با جمعے امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا هیچ جا ثبات نورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معین از حرکت نکوهیدهٔ پسر (اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم او نکاهید) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده روانهٔ حجاز
(۶)
شد - و به بندر کنبهایت رسیده بعالم بقا خرامید - صندوق
(۷)
نعش او را در جهاز فتحي روان کردند - در دریا کشتي فرو نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ج] بے جهتے یا بدوهمے - (۵) یعني بحساب جمل که (۹۷۰) میشود - (۶) نسخهٔ [ج] کهنبایت - (۷) نسخهٔ [ج] قبچي •

میرزا شرف الدین چندے آوارۂ دشت ادبار بوده پناه به چنگیز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزایان باغیه پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هیچ جا ناخنش بند نگردید - بعد ازان (که ولایت گجرات بحیطۂ تسخیر پادشاهي در آمد) بدکن گریخته عبورش بسر زمین بگلانه افتاد - بهرجي زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامے (که قلعۂ سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیاني قدرے میرزا را بفیلے (که آدم‌کش نبود) رسانیده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه‌دار بنگاله فرستادند که اگر ندامت از ناصیۂ حال میرزا دریابد جاگیرے دران صوبه تنخواه دهد - و الّا روانۂ سفر حجاز نماید - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلي در صوبۂ بهار بغي ورزیده ببابا خان قاقشال وغیره (که در بنگاله شورش افزا بودند) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر مظفر خان چیره دست آمدند میرزا (که از بعضے دفائن او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمایۂ دستگاه ساخت

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بميرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکی بکمین دیگرے بر نشست[(۲)] - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) بزر فریفت[(۳)] - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنهٔ بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختے امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جهت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] دیگر برنشست - (۳) نسخهٔ [ب] بفریفت *

جناب همایوني بجا نشیني خود) میر خلیفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مکاني را (که مرد باذل سخي بود و با وي اظهار محبت مي‌کرد) بفرمانروائي بردارد (۲) - چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام میر خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه (که خالي از جنون نبود) غافل ازان (که دیگرے هم حاضر است) بے اختیار دستے بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشي افتاد (که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده) - خواجه متغیر شد و گوش او تافته گفت اى تاجیک　* ع *

* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجهٔ بد اندیشي ست (که میخواهید دولت بخاندان بیگانه نقل کند (۳)) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکاني جنت آشیاني را بر سریر خلافت متمکن ساخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پردازد - (۳) نسخهٔ [ب] مي خواهند *

مصحب علي خان نيز در زمان بابري و همايوني در معارك صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهيد بيگم است - و اين ناهيد بيگم دختر قاسم كوكه است [كه از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبك (چون گيتي ستاني بدست غنيم در آمد پيش آمده) گفت پادشاه منم - اين نوكر مرا بچه تقريب گرفته ايد] - مخالفان او را از هم گذرانيدند - پادشاه ازان (۲) خطرگاه جانكاه خلاص شده اهل عيال او را هموارة مشمول عاطفت ميداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهيد بيگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بيگم (كه دختر ميرزا مقيم پسر امير ذو النون است - و بعد فوت قاسم كوكه بميرزا حسن پيوست - و پس ازو بازدواج ميرزا عيسى ترخان حاكم تهته در آمد) روانهٔ تهته شد از قضا پيش از وصول بيگم ميرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن ديار گرديد - او مداراً با بيگم نكرد - و با حاجي بيگم نيز بد سلوكيها پيشتر گرفت - حاجي بيگم باتفاق برخي بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي يافته حاجي بيگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير از ولايت بر آمده (چون به بهكر رسيد) سلطان محمود وا

(۲) نسخهٔ [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتي درمیان آورده گفت که اگر محب علي خان (۲) باین حدود بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم مدارای (۳) دفع الوقت او را راست انگاشته (چون بهندوستان آمد) بعرض آشیاني درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان (که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیر دار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ دختري (۴) او را (که جوان مردانهٔ شجاع بود) همراه ساخته بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکيِ او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعے (که فراهم آورده بود) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علي خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان (که زیاده بر دویست کس نبود) دل

---

(۲) نسخهٔ [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع آنوقت -
(۴) نسخهٔ [ب] نبیرهٔ دختر او *

به تسخير بهكر بربست - سلطان محمود تا (۲) ده هزار كس آراسته در حدود قلعهٔ (۳) ماتهيله پيش فرستاد - بعون تائيد الٰهي اين گروه اندك آنها را بشكست - هزيمت يافته ها بقلعهٔ مذكور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشايش يافت - و لختي اسباب جمعيت منتظم گشت - پس متوجه بهكر شد - كيف ما اتفق تفرقه در جمعيت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارك خان خاصهٔ خيل سلطان محمود (كه مدار معامله برو بود) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را ديد - و باعث (۴) صوري آن بود كه بدنژادان (۵) آن ديار بيگ اوغلي (۶) پسرش را بيكي از خلوتيان سلطان متهم گردانيدند - آن ساده لوح بے تشخيص معامله در مقام استيصال خاندان او شد - او را (كه اخلاص درست نبود) از عرض ناموس انديشيده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانيد - و قوتے ديگر بر افزوده بمحاصرهٔ بهكر پرداخت - و آن مهم بسه سال كشيد - در قلعه قحط و غلا پديد آمد - و وبا شيوع يافت - از غرائب اتفاقات اينكه دران ناحيه عارضهٔ ورم بهم رسيد - هركس پوست درخت سرس

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده هزار كس - (۳) در [بعضے نسخه] ماتيله - (۴) نسخهٔ [ج] باعث صوري - (۵) نسخهٔ [ب] مدبران (۶) نسخهٔ [ب] پيك او علي ه

جوشانيده ميخورد صحت مي يافت - آنرا بوزن طلا ميخريدند -
آخر كار سلطان محمود بعرش آشياني ملتجي گشت كه قلعه
پيشكش شاهزاده سلطان سليم ميكنم - اما (چون ميان من و
محب علي خان غبارے برخاسته) از مضرت او ايمن نيستم
ديگرے تعين شود كه بار سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز
مير گيسوى بكاول بيگي (كه عرش آشياني بر طبق التماس
سلطان بحكومت آن ديار نامزد فرموده) نرسيده بود كه سلطان
بيمار شده زندگي بسپرد - گويند محب علي خان
باستماع بيماري سلطان محمود رقعه نوشت كه طبيبي حاذق
همراه است - اگر بفرمايند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر
همان رقعه برنگاشت *　　* فرد *

* دردم نهفته به ز طبيبان مدعي *
* باشد كه از خزانهٔ غيبش دوا كنند *

چون مير گيسو بدان حدود پيوست مجاهد خان در
محاصرهٔ قلعهٔ كنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بيگم (دختر
محب علي خان) آمدن ميرزا شنيده برآشفت و كشتي
چند به پيكار فرستاده كار تنگ ساخت - نزديك بود كه مير
گرفتار شود - خواجه مقيم هروي (كه باميني آن ناحيه
رفته بود) محب علي خان را از پرخاش بيجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ب] كنجانه - و در [بعضي نسخه] كنجابه *

مير گيسو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کليد قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا مير گيسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزيند - چون بدين قرار عمل رفت مير جمعے کثير را بر کشتيها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نياورده بجانب ماتهيله شتافت - سامعه بيگم حويلي را مستحکم کرده يک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بيلغار رسيد - و مردم را شکست داده سه ماه ديگر اين طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار يافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بيست و يکم عرش آشياني بمحب علي خان (که آثار تجربه و شناسائي از ناصيهٔ حال او پيدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پيشگاه تامل بشايستگي گرايد بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانيے درست داشت عرش آشياني سال

بیست و سیوم در گزیدن یکے از چهار کار بزرگ دستوري فرمود - منصب میر عرضئ بارگاه خدمت گذاري دور باش شبستان امارت ولایات دور دست حکومت شهر دهلي - چون نیروی تکاپو در استخواني کالبد کمتر دیده از راه انصاف گزیني و فرمان پذیري به شغل پسین خرسندي گرفت - و در سنه (٩٨٩) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلي بدار بقا پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چار هزاري نوشته اما شیخ علامي در ذیل هزاریها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ قدیم - در کهن نامه ها منصوره نویسند - و هر شش دریاي شمالي یکتائي گزیده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبهٔ آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معمورهٔ دیگر است به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سنده بود - میرزا شاه حسین ارغون والئ تهته قلعه را از سر نو در کمال استحکام ساخته بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردے سفاک دیوانه بود) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه بنام خود کرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانیدند - چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیاني گشت داخل ملتان گردید *

* معصوم خان فرنخودي *

پسر معین الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمزید عنایت پادشاهي بپایهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتیولداری سرکار غازیپور مباهي گردید - هنگامی (که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم کابلي و بابای قاقشال تهیج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهمراهئ راجه تودرمل دل نهان تعاقب فتنه پژوهان گشت و بخود سري و خود رائي کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیاني بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده) منهج نافرماني پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا (که از طفلي تربیت یافتهٔ عواطف پادشاهي بود) عرش آشیاني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن جونپور (۲) اودهه بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته باودهه شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حیا بر آمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگهي یافته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] را گذاشت *

بيست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزديک سلطان پور بلهري عرصهٔ نبرد آراسته گرديد - معصوم خان خود برغول تافته گرد پيکار برانگيخت - شهباز خان دل از جاى داده راه گريز سپرد - و بجونپور (که سي کروه ناوردگاه بود) عنان باز کشيد - ناگاه مويد غيبي آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگي آوردند - او بميدان رسيده بحيرت در شد - درين اثنا فوج جرانغار (۲) پادشاهي (که از هزيمت سردار آگهي نداشت) نمودار گشت ناگزير بسراسيمگي در آويخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهي رفته بود به قصبهٔ اردهه شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار ديگر هنگامه آرا گرديد - هفت کروهئ اردهه صف آرائي رو داد - آن مدبر بتازگي شکست خورده باردهه متحصن گرديد - عرب بهادر و نيابت خان (که سرمايهٔ مدهوشئ او بودند) مفارقت گزيدند - معصوم خان زه و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگي گرفت - و چار ضرب (۳) شده رو بخمول نهاد - زميندار کوارج به پيشين آشنائي به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بوهئ آن سرزمين پيوست - و او

(۲) نسخهٔ [ج] سرداران - (۳) نسخهٔ [ج] کورج •

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبي معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائي ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته (چون در خود قوتے نمي یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

(۲) در [بعضے نسخه] جلوپاره *

صفح جرائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نود
(۲)
نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته
از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسید - لختی
مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهي
میکردند - و الله اعلم *

* میر گیسوی خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بقدم خدمت
و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب
بکاول بیگي (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد)
اختصاص گرفت - و چون محب علي خان میر خلیفه بمساعیِ
همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان
تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت)
سلطان محمود والیِ آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم لیکن
(چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده)
از غدر او ایمن نیستم - یکے از بندگان حضور تعین شود -
عرش‌آشیاني میرگیسو را (که بفرط کارداني و معامله شناسي
اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ج] صفح جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ج] لیکن میان من *

(۲)
مردم محب علي خان سر راه او را گرفتند - نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین بخشي (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل قلعه (که در انتظار میر مي گذرانیدند) بموجب قرار داد سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستي بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکی آباد بدست او
(۳)
در آمد - لیکن محب علي خان از خام طمعي دل ازان ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشیاني برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب شتافتند میر گیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد - برهمونی انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان ولایت برداشته بعتبه بوسي در آورد - و پس ازان بفوجداری
(۴)　(۵)
میرتهه و محالات اطراف و مضاف دهلي (که از عمده‌ترین محالات درآنهمت (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ب] خام طمع - (۴) نسخهٔ [ا] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ج] که عمده ترین ٭

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندوزي و آزوري
با نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي
جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے) در سال بیست و هشتم
سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین
داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از
رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید
شوال بود) سر خوش باده بعیدگاه رفت - برخے ازان دو رویان
فتنه اندوز به نیایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از
دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا
از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر
سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند -
همراهان راه بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها
از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیاني
ازین آگهي بر آشفته بسیارے ازان تباه کاران را بیاسا رسانید -
پسرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب
بود) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد
اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس
از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود) از فرط (۲) محبت و غایت
دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخهٔ [ا - ج] از افراط محبت ه

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار (۲) روائي دارد اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقة آنرا با این نسبتی نیست - چه در صورت اول بما مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي اداى رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن (۳) و مرد خود را بآتش مي اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آباى او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمے را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي (صلى الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ا - ب] زنان و مردان -
(۴) نسخهٔ [ب] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکی ماند - سرمست خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري (که خود را مهدی[۲] موعود میگرفت) گرویده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش کرد[۳] - و طریقهٔ پاس انفاس را (که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهدیٔ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ب] خوش کرده *

حتی اوانی آب هم خالي (۲) میگذاشت - روز نو روزی نو -
ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه
را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود -
شیخ علائي غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد
او بود نیز بمهدوي شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ
متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر
ممالک محروسه محتسب الهي نمایم - و الّا ازین قلمرو بدر رو
که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون
سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله
ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در
(۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و
چوب و لکد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت
(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد صحت بسیاحت بر آمد و
از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه
در خدمت عرش آشیاني (که متوجه اتک بنارس بود)
رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند
انعام شد - در سن نود سالگي سنه (۱۰۰۰) هزارم (۳) هجري
در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یکهزار هجري *

تحریک نموده شیخ علائي را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازیانه زدند - در تازیانهٔ سیوم روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپای فیل بستهٔ تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم گمان قیامت بردند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه هم بدو سال نکشید - هنگامی (که جنت آشیاني بار دیگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد) ملا را بشیخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشیاني رونق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بیرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع یک لک روپیه تنخواه داده پایهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانید - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهور مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در سال بیست و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را با شیخ عبد النبي صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثنای طریق و نه دران مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتي مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامۀ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیاني مسموع نمود هرج و مرج غیر واقعۀ هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای نا شایسته بجناب پادشاهي نسبت میدهند) برخے را باخفا بنابر آن (که بیگمان محل ذر صدد سفارش و استشفاع او بودند) تعین کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهي کرد - گویند باشارۀ عرش آشیاني مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانۀ او ظاهر شد (که ببهانۀ اموات دفن کرده بود) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کرور روپیه ازو برآمد *

شيخ عبد القادر بداؤني در تاريخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی ميداد که درين ايام حج بر مردم هندوستان فرض نيست - چه امن طريق شرط است - و طريق يا دريا است [و آن بدون قول فرنگي و عهد نامهٔ آنها (که صورت مريم و عيسی دارد) جاري نيست - و اين خالي از ذلت دين نباشد و حکم بت پرستي دارد] و يا راه عراق است (و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته) - گويند مخدوم الملک از تعصب و تشدد (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که لختي افراط و تفريط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازين جهت اين جلد کمياب است *

* ميرزاده علي خان *

پسر محترم بيگ از امرای عهد عرش آشياني است - بمنصب هزاري رسيده سال نهم جلوس باتفاق ديگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشيده) دستوري يافته - سال هفدهم (که نهضت پادشاهي جانب گجرات تصميم يافت - و خان کلان بآئين منقلا دستوري پذيرفت) نامبرده بهمراهي او مرخص گشت - سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقي ديار عزيمت فرمود) مشار اليه از حاشيه نشينان بساط قرب بود - پستر بتاديب

قاسم خان عرف کاسو (که با جمعی از افاغنه سر شورش (۲) در حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و ترددِ پسندیده بظهور آورد (۳) - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان بمالش رانا پرتاب عرف کیکا (۴) دستوری یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان اعظم کوکه بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار نمایان ازو صورت نه بست سال سی و یکم نزد قاسم خان حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سی و دوم روزے (که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست بر فوج پادشاهی افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

* ميرزا فولاد *

پسر خداداد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع با نسب است (۵) - و نسب تمام الوس برلاس بابرومجي (که اول کسے ست که بلقب برلاس اختصاص (۶) یافت) مي رسد - و او پسر قاچولي بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بود - (۴) نسخهٔ [ب] کنکار - (۵) نسخهٔ [ج] ایرد مجي - (۶) نسخهٔ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابًا عَنْ جَدٍّ درین دودمان دیرین بندگي و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیاني باتحاف هدایا سلسله جنبان[2] دوستي شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروي یک جهتي عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیاني بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلي بآداب داني و مراتب شناسي بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچیِ توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت[3] که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش مالک ستاني نمي‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتي برد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ب] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در رکاب پادشاهي (۳) بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي‌باشد خصوص در امور مذهب و ملت (که عصبیت (۴) و تشدد را حمیت دین فامند)

در سال سي و دوم مبادی سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را (که از مشاهیر فضلای وقت بود) بزخم جانکاه بوایصین نفس رسانید - و خود بداوری (۵) اکبري بپاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام دادهٔ بود) هر گروهے قرار داد خویش را بے اندیشه برسرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با قراران دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه برگزاردے - و از طبیعت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

(۲) نسخهٔ [ج] بهند - (۳) نسخهٔ [ب] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ب] غضب - (۵) نسخهٔ [ج] باردوی اکبري *

فولاد (كه در تسفن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد) كينهٔ او در دل گرفته به جان گزائي بر نشست - تا آنكه نيم شبے با يكے از همسران بتاريك كوچهٔ بكمين در آمد - و يكے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانيد - درميان راه قابو طلبان بد سگال بشمشير گرفتند - دست او از ميان ساعد قلم شد - از فراز زين بزمين افتاد - دليران بيباك جدائي سر پنداشته پي كم كذان به پيغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاريخ (۲) اين سانحه است - ملا با چنين زخم كاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حكيم حسن انداخت - بجست جوي عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن (كه از برخے نشانهاى خون حال پيدائي داشت) آنها نمي گرويدند - عرش آشياني خانخانان و آصف خان و شيخ ابوالفضل را بپرسش پيش ملا فرستاد - او با دل خون چكان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشياني ميرزا فولاد را با همدستش از كسوت هستي عريان ساخت - و بپاى فيل بسته در تمام شهر لاهور گردانيد - هرچند عمدهاى سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نيامد - ملا نيز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پيچيد - گويند شيخ فيضي و شيخ ابو الفضل بر قبر ملا محافظے چند

(۲) يعني سنه نهصد و نود و شش هجري ٠

را گذاشته بودند - چون همان ایام اردوی پادشاهي بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را بر آورده سوختند •

چون احوال ملا خاني از غرائب نیست مجملے ازان نیز رقم پذیر مي‌گردد - اسلاف ملا فاروقي حنفي مذهب بوده اند - و پدرش قاضي تته رئیس سنده بود - در ایام صبا عربے سیاح عالم از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهي یافته رغبتے بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمي دانش را پرداخته بنوادهٔ تلامذه همت مي‌گماشت اما (چون تحصیل بعضے علوم و تحقیق برخے مقدمات علمي دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگي قلندرانه سفر برگزید - چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قایني علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضي بر گرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشي گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوي استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثاني فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بسیارے

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از
راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکري بدرگاه
اکبري دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفي (که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام
باشد) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان
جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت
بخدمت پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیانی ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوی
قضیه (۲) را چرا بدور و دراز انداختي - بے محابا بحضور امرا
و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان (۳) کرد - ازین
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بداوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

---

(۲) نسخهٔ [ج] قصه را - (۳) نسخهٔ [ب] نمي توانم کرد ٭

نور ترفض در جبين ايشان عيان مي نمايد - گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما *

* ميرزا سليمان حاكم بدخشان *

به پنج واسطه به امير صاحب قران امير تيمور گورگان مي رسد - اين آنكه از ديرباز به داوري[2] جمعي (كه خود را از نسل سكندر رومي مي شمردند) سمت معموري داشت - و از سلاطين اطراف كسي مزاحم احوال آنها نمي شد - و بقليلي[3] باج ازانها اكتفا مي نمودند - چون نوبت بسلطان ابو سعيد گورگان رسيد سلطان محمد را (كه آخرين آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل رسانيد - و بدخشان متصرف شد - پس ازان[4] (كه سلطان محمد ميرزا پسر سلطان ابو سعيد بسمرقند فائز شده در گذشت) امير خسرو شاه (كه بيمن تربيت او بمرتبهٔ امارت رسيده بود) چندے نام سلطنت بنام ميرزا بايسنقر و ميرزا مسعود پسران آن مرحوم كرده بعد مكحول ساختن اول و كشتن ثاني در (۹۰۵) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان بر نشست . تا آنكه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مكاني گيتي ستاني (كه در ماوراء النهر با سلاطين چغتا و اوزبك

---

(۲) نسخهٔ [ب] بداوري ۰ (۳) نسخهٔ [ج] بقليل - (۴) در [بعضي نسخه] بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشیند) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه (۲) بے اعتدالي وی (که با دو عمزادهٔ ایشان کرده بود) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تخمیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و (۳) محاربهٔ رانا سانکا نهم رجب سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ج] با این همهٔ - (۳) نسخهٔ [ج] در محاربهٔ *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادي او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتي ستاني بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندي دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد) (٢) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(٢) نسخهٔ [ب] رسید ٭

بعد استيلاي شير خان در هندوستان (كه ميرزا كامران خطبه و سكهٔ كابل بنام خود كرد) بميرزا پيغام فرستاد كه در بدخشان نيز خطبه و سكهٔ او باشد - ميرزا از قبول سر باز زده بلشكر كشي انجاميد - پس از تلاقي ميرزا در خود ضعف مشاهده كرده بدر آشتي زد - و ناچار خطبه و سكه بنام او ساخت - ميرزا كامران بعضى محال بدخشان جدا كرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - ميرزا نقض عهد كرده آن محالات را متصرف شد - ميرزا كامران ديگر بار لشكر بدان صوب برده در حدود اندرآب جنگ واقع شد - شكست بر ميرزا سليمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گرديد - و از طول محاصره و بيوفائى مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختيار بر آمده ميرزا كامران را ديد - او ميرزا را با پسرش ميرزا ابراهيم مقيد ساخته بكابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادى الثاني تاريخ (٢) اين واقعه يافته اند *

چون بيست و پنجم جمادى الآخر سنه (٣) (٩٥٢) نهصد و پنجاه و دو همايون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از ميرزا عسكري جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بكابل شهرت يافت - ميرزا كامران در فكر استخلاص ميرزا

---

(٢) يعني بحساب جمل كه (٩٤٨) هجري ميشود - (٣) در نسخهٔ [ا و ج] لفظ [سنه] نيست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الّا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاوهٔ تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهي آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که بسنده فرار نموده بود) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ خود خرم بیگم مشهور بولي نعمت (که مدار مهمات برو بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت - و در (٩٦٧) نهصد و شصت و هفت فوجے فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خیر اندیشان دوربین ظاهر کردند که باین مردم مقابله با پیر محمد خان (که چندین سلاطین نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبکیه بمرتبهٔ اتم) از حساب دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورت مقابلهٔ فوج قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار باشند - درینجا دو سردار بیش نیست - یکے شما و دیگر میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد - چون دید کار پیشرفت نمي شود بدخشان رویه روانه شد - بمیرزا ابراهیم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهیان است که هرگاه سپاهي از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار - لاعلاج میرزا بصد صعوبت بر آمده با

معدودے پیاده پا چار ضرب زده بموضعے رسید - مردم آنجا شناخته مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (۲) (تاریخ یافته است) پیش ازین واقعهٔ میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلع اش این است * * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکے از فضلا این رباعي گفته * * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایهٔ خورشید درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس که از (۳) دست سلیمان رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم (که مادرش بدست شاه ابوالمعالی نا حق شناس کشته شده) میرزا سلیمان باتفاق زوجهٔ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیهٔ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصهٔ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و امید علي را (که از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعنی [سنه نهصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخه] از شهر سلیمان •

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بستوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانهٔ کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرش آشیاني شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهي یافته جلو ریز تعاقب شده معلوم کرد (۲) که میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان وغیره اتگه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیاني بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] ببدخشان بر گشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ کابل از امرای اکبري خالي یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعي بجائے نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده ببدخشان مراجعت نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سنه] نیست *

پس ازین حوادثے رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود درمانده نتوانست دمے بآسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجهٔ میرزا دختر سلطان ویس کولابي (۲) از گروه قبچاق در انتظام ملک و سپاه رشدے بظهور آورده بمرتبهٔ استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائے را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستے برآمد) باو حواله کردے - بدخشیان از ناتوان بیني دامن عفت او به حیدر علي (۳) برادر دوستدارش گرد آلود تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بدمستي جواني بمحض بدگوئي هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمني خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغري (که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید) میرزا در مقام خواستگاري او در آمد - و بیگم پیشدستي کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئي داد - و نگذاشت که ضرهٔ او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشي بود - دریولا (که میرزا ابراهیم بقتل رسید) بیش از بیش زبان طعن

(۲) در بعضے نسخه [اویس] بالف آمده - (۳) نسخهٔ (ج) حیدر قلي ●

بود دراز کرد - همگي خيال آنکه او از بدسلوکي بستوه آمده راه کاشغر گيرد - و ميرزا شاهرخ را در کنار خود تربيت نمايد - خانم جدائي پسر ناگوار دانسته طعنه هاي جانکاه را ناشنيده انگاشتي - تا آنکه ميرزا شاهرخ بسن تميز رسيده باتفاق مادر و بغواي بدخشيان (که بيشتر فتنه سازي و بيوفائي در سر دارند) با جد بزرگوار و جدهٔ ماجده بمنازعت در آمد - دهے بآشتي مي انجاميد و گاه بمخالفت مي کشيد - درين ضمن بيگم وديعت حيات بسپرد - ميرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسيارے از ميرزا جدا شده بدو پيوستند - ناچار ميرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت نداخته بعهد و پيمان خاطر جمع ساخت - و بمبالغه رخصت حجاز خواسته روانه شد - مضمر خاطرش آنکه از کابل يا ندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسيد رزا محمد حکيم بخلاف توقع پيش آمد - حتي بدرقهٔ ست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه هندوستان پيمود - در سال بيستم (۹۸۳) نه صد و متاد و سه از نيلاب گذشت - عرش آشياني بامراي پنجاب ت که مراسم استقبال و تهنيت بجا آورده در لوازم ضيافت احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور د - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاه هزار روپيه نقد و

اسبابے (۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهی دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته در رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظر فریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسپ فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئي دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً در همین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستي بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین شد - میرزا دانست که در کمک تاخیر است - رخصت سفر

(۲) نسخهٔ [ا] اسپانے - (۳) نسخهٔ [ج] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگریزي سر انجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثاني رفت - او احترام نموده جمعے بکومک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگي شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشي کرد - و چون کارے بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - مي خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته باندک زد و خورد برخے بدخشیان راه بیوفائي سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر (۲) بآشتي گرائیده از طالقان تا هندو کوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان نفاقے در میان مي آمد - تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم میرزا شاهرخ بخویشتن بیني (۳) افتاد - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والي توران رفت که به امداد او کامیاب خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معلوم

(۲) نسخهٔ [ج] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده •

(۲)
کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) بسرعت بر آمد - چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگري پیش آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا (چون ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضي نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم در گذشت ناچار میرزا عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي مي گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت وقتے (که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بنابر کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] معلوم گردید *

اوست) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد -
در مردانگي و رزم شناسي یگانهٔ روزگار بود *

محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاری اکبر شاهي ست - به بردایي و
تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون
مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن
قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و
طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح
آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار
مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندي هرجا سه چهار گز بر کنند آب
شیرین پدید آید - از مبادئي بنای این قلعه هیچ فردے
از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه
چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج
(چون ولایت بنگاله بجنت آشیاني مفتوح شد) شیر شاه
سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه
جهارکهند (۲) بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چهار کند - و در [بعضی نسخه] چهارکهند *

را یاد داده طرح یکجهتي انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگ سازي راجهٔ ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنا ششصد ډولي سرانجام داد - و در هر ډولي دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف ډولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) (که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمي آن قلعه با سلیمان خان کراني (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و پس از چندے جنید کراني بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن سید چندگاه باندیشهٔ حراست آن اهتمام مي نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعهٔ یکے از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] نیتني - و [ج] تبتهي - و در بعضے نسخه [پلي] هم آمده •

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر نهاد - او بمقتضاے
جنسیت بشهباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گجپتي را
بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در
قلعهٔ شیرگدهه محصور داشت) ملتجي گردید - و وی گرم و
گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و
هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان بازگذاشته
خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه
بکار داني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود -
و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن
خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید -
و پسرش حبیب علي خان (که جوان مردانه بود) بنیابت
پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر
تیولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی
نام در سال سي ام افغانی چند فراهم آورده دست بتاراج
برگشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز
پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا
آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر
جانکاه کاهیده شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل بر گرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت (که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکی گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا اِلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

* میر ابو تراب گجراتي *

از سادات سلامی شیراز است - جدش میرزا یمن الدین

سر الله (که او را هبة الله نیز گویند - و مشهور بود بسید[٢]
شاه میر) در علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امیر
صدرالدین شیرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین
نبیرهٔ سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته) وارد
گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود -
و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوي بعهد حکومت سلطان
محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر
ابو تراب باشد) بدان دیار آمده در جانپانیر محمد آباد
(که قدیم دار الخلافهٔ سلاطین آنجا ست) رخت اقامت
انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
و کتب مفیده در رشتهٔ[٣] تالیف کشید - و فرزندان ارجمند
گذاشت - ارشد[٤] ایشان میر کمال الدین است که بکمالات
صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نیکنامي و
ستوده کاري سپري شد بزرگترین برادران و بني اعمام میر
ابو تراب ماند - و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیه ارادت
دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهتو ست)
و اینها را سلامي ازان گویند که غالبًا یکے از اجداد ایشان

---

(٢) نسخهٔ [ج] و مشهور بود که سید شاه الخ - (٣) نسخهٔ [ج] برشتهٔ
(٤) در نسخهٔ [ب] کاف نیست ٭

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانید - سالے (که رایات اکبری بران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروی و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندی یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهی ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هریکے از امرای گجرات (که در موکب شاهی فراهم آمده اند) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشی فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهی بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود) اختیار الملک گجراتی از کوتاه اندیشی و شورش طلبی از

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت و نسخهٔ [ب] کهنبایت *

احمدآباد راه گريز پيش گرفت - اعتماد خان و جمعي (كه با او پيمان يكجهتي داشتند) در مقام رفتن بودند كه مير ابو تراب خود را رسانيده بحرف و حكايت گرفت - نزديك بود كه او را نيز مقيد ساخته همراه برند كه درين اثنا شهباز خان از پيش پادشاه رسيد - و انديشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نيامد - و جوهر عقيدت مير بتازگي فروغ ديگر بخشيده مورد عواطف (۲) پادشاهي گشت - و ازان وقت همواره مورد عنايات سلطاني بود *

(۳)

در سال بيست و دوم سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاري حاج اختصاص يافت - و پنج لك روپيه نقد و ده هزار خلعت بمير حواله شد كه بديده وري خود ارباب استحقاق آن بقاع شريفه را بقدر شايسته ازين موايد افضال بهره ور گرداند - در سال بيست و چهارم آگهي رسيد كه آن سفر گزين باديهٔ حجاز خدمت مامورة بتقديم رسانيده نقش پاى جناب نبوي (عليهِ التَّحيّاتُ الزَّاكِيَةُ) همراه آورده - چنين بر گويد كه اين همدستي آنست كه سيد جلال بخاري در زمان فيروز شاه بدهايي آورده - عرش آشياني فرمود كه مير بچهار كروهي دار الخلافهٔ آكره با قافله توقف گزينند - و حسب الامر كار فرمايان بارگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنايت - (۳) - نسخهٔ [ب - ج] سنه نهصد و هشتاد و دو *

سلطنت نزهتگاهے بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را (که عزیز تر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقاصي گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدي را (که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است) نا ستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامي درین مقام موید همین معني ست که هرچند حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلے ندارد و صیرفیان دیده ور نا سرگي وا نمودند اما از وفور پرده داري همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائي و آزرم دوستي و قدر داني و فراخی حوصله

---

(۲) یعنے سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن (که آبروی این سید ساده‌لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع 'بریز خنده نکردند) چنین احترامی بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر (که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف‌الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلاک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

مساس علمی داشت[۲] - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و[۳] الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله می‌گفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ب ٠ ج] علمی - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست -

گردید صلح کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و فائده تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان موبدی (۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بسا خوانی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبری نظر عنایت ازو نیز بر نگرفته متعهد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال

بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری بجهت مصالح ملکی روزی چند آن سرزمین مخیم عساکر پادشاهی بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تباین بیّن دارد بدانچه سکندر بیگ منشی

(۲) نسخهٔ [ج] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ب ج] مویدی *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲)
هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب
تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي
بر افنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطین روزگار دلالت
دارد - و آن بظن غالب محتمل ایران زمین است - زایچهٔ
طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربیع نحستین در خانهٔ
طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال‌الدین محمد منجم تبریزي
(که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبیرے
بر انگیخت که در دو سه روز (که معظم تاثیر قران است)
شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلی را
بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و وضیع مطیع
حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آید - و
بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - همگنان این رای
را صائب شمرده قرعهٔ اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد
(که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درویش خسرو قزوینی بود - و
در شیوهٔ الحاد از رفقا پا پیشترک مي نهاد -) شاه خود را
از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و
در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش
کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد
بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاکانش بکسب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسے ازو نشنیده بود) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشی را (که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بنام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملی (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

بر متفحصان (۲) کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش خدمت میر در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص مي یافت - چون در سال سي ام سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني (که بمرزبانی کابل سر خود سري مي افراشت) باجل طبیعي درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت میر بمنصب امیني و صدارت آن صوبه سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگي گرفت - خیلگگي و امیني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل لکهنؤ) تیول مقرری او بود - در محاصرهٔ اسیر (۲) خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها بپایهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون (۳) گشت - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه علوفهٔ هرکس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

مخفي نماند که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ج] گشته •

تابع و پیرو محمود نامی بسا خوانی اند - و بسا خوان دیهی ست از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری ظهور نموده (۲) - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک مقاما محمودا ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله بود - و محمود خود را شخصی واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوی اکثرے ازین شرذمه ضاله را بقتل آورد (۳) و در هر شهر بهرکه گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افگند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے (که دل نهاد توطن بودند) در اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

---

(۲) نسخهٔ [ج] نمود - (۳) نسخهٔ [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گردید - و چون وکالت نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گردید سید مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور شد - و دران تاخت و باخت نامی بشجاعت و مردانگي بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشین گشت و آمیزش بخامه نویسي قرار یافت) صلابت خان در امور سلطنت استیلاي تمام گرفت - میان او و میر غبار خصومت برخاست - صلابت خان در برانداختن تیولداران برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشي و جمشید خان شیرازي و دیگر جاگیرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت - صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسمی دیگر وا نموده در رکاب شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر برار افتاد - میر فراوان مال و اسباب از دست داده یاراي بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان رجوع بعرش آشیاني آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگیر آباد سرافرازي یافت - و در یورش دکن بهمراهي شاهزاده سلطان مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخته

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ کاویل [که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود) سران سپاه دست چیرگي بران نیافتند] بافسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لختی داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

ميرزا محمد حكيم نسبت كوكلتاشي داشت - بشجاعت
و كاركردگي نام بر آورد - چون خواجه حسن نقشبندي
(كه راتق و فاتق مهمات ميرزا بود) از غبار خاطري (كه
دنيا بوستان را باندك توهمے ميرسد (۲)) در استيصال وى
شد او از عاقبت بيني در سال بيستم بدرگاه عرش آشياني
پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ
بهار دستوري يافت - دران ديار با كالاپهاړ (كه از امراى كبار
افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت) كارزار
نموده غالب آمد و زخمے چند بر داشت - در جلدوى آن
بمنصب هزاري لواى كاميابي افراخت - و در سال بيست
و چهارم اوڈيسه در (۳) تيولش مقرر شد - اما (چون امراى
آن نواح از سخت گيريهاي متصديان پادشاهي در اجراي
آئين داغ نابين آشوب عصيان بر انگيختند) معصوم خان
از ناسپاسي و تباه سري پيش آهنگ آنها گرديده علم
شورش برافراشت - و كار بجائے رسانيد (كه بمعصوم عاصي
ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شكيب ربا شد
بنگاله رويه شتافته با قاقشالان و باغيان آن ديار پيوست
و بهيئت مجموعي مظفر خان حاكم آن ولايت را در ټانډه
محاصره نمود - او با وصف نيروى مبارزت دل باى داده از

---

(۲) نسخهٔ [ب] باندک توهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ب] از -

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بیست هزار اشرفي فرستاده بپاسباني عز و ناموس خود پیمان گرفت - آزین سواسیمگي قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال در دست او باشد) حوالي بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده (نه رای پیکار نه روی گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشي پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصي تباه اندیش را به نیستي سرا فرستد - بغوغای ناگهاني محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غزاي مشهدي را [که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیباني (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد] شهرت دادند * بیت *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ *

* وارث ملک است محمد حکیم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فتنه گران •

چون خان اعظم ميرزا كوكه بمالش آنها تعين شد معصوم خان با قتلوي لوهاني (كه درين فرصت بر ولايت اوديسه چيره دستي يافته برخے از بنگاله نيز در تصرف آورده بود) عهد يكجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسكر آراست - پس ازان (كه قاقشالان باو مالخالفت كرده بميرزا كوكه پيغام موافقت برگزاردند) آوارهٔ هزيمت گشت - و در سال بيست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پيوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنكه شكست فاحش خورده جبازي و ديگر بد نهادان ازو جدا گشته (۲) معصوم خان پناه بولايت بهاتي برد - و بحمايت عيسى زميندار آن ديار بر ملك پادشاهي دست تالان بر ميگشاد - و هربار از عساكر فيروزي مالشے يافته بناكامي بر مي گشت - تا آنكه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در همان مملكت به نيستي سرا شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخريده (۳) مظفر خان (كه بشمشير زني نامے بر آورده بازبهادر خود را ناميده بود) تورانے سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزينهار ر آمده راجه مان سنگهه كچهواهه حاكم آن ديار را ديد

(۲) نسخهٔ [ج] گشتند - (۳) نسخهٔ [ب] زرخريدهٔ •

و تعهد نكوئي يافت - و در عهد جنت مكاني بتهانه داري غزنين سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشياني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان كامياب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سيصد سوار رسيده *

* ميرزا مظفر حسين صفوي *

پسر سلطان حسين ولد بهرام ميرزا بن شاه اسمعيل صفويست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن ألكه را با زمين داور و گرم سير تا آب هيرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسين ميرزا سپرد - او قريب بيست سال بيمن تربيت عم بزرگوار گذرانيده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعيل ثاني در گذشت - شاه (كه از جانب او متوهم و وسوسه ناك بود) قتل بني اعمام (كه مركوز خاطر داشت) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خويشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسين مرحوم محمد حسين ميرزا (كه بايران رفته بود) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر ديگر (۳) شاه قلي سلطان را (كه حاكم قندهار كرده بود) مامور

---

(۲) نسخهٔ [ج] هيرمند - (۳) نسخهٔ [ب] نامزد *

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابوسعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را (که وکیل سلطان حسین میرزا بود) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعی از اقسقال ایماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پی جان شکری حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات (که درمیانهٔ هزارجات است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [باز] نیست *

ویات بود) با پانصد کس بپاسبانی (۲) تعین کرد - میرزا با وی
در ساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود
حاکم آنجا (که پدر زن میرزا مي شد) بعد نزاع و جدائی
(که فیمابین او و میرزا واقع گشت) میانجي شده بحمزه
بیگ آشتي داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه
باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار وکالت ساخته بود)
حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میزا بر سر
قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی (۳)
کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا
متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان
شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک
مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه
محمد بیگ عذر خواهي نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز
فرصت جسته محمد بیگ را از میان بر داشته مستقل گشت -
اما امراي اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقي
سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران (که بتسخیر
خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با
میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت
لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنے نبود - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] سوار - (۳) نسخهٔ [ب] شیباني •

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و
از شاه ایران هرگز کومکے و اعانتے متصور نبود که یکدفعه شهرت
آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگي آورد - و رفتن رستم میرزا
بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود -
ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله
خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایراني و توراني
رسمے مست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت
موروثي را بدست چغتا ندهند - میرزا محمول بر خدع (۲) داشت -
درین وقت قرا بیگ کورچائي (که نوکر قدیم سلطان حسین
میرزا بود - و از نزد مظفر حسین (۳) گریخته بهند آمده در
سرکار عرش آشیاني منصب فراش بیگي یافته) متعهد آوردن
میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهي در (۴) آمده
چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام
میرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه
بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته
قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهي سازد - (۵) چون
شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع
بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] خدعه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ب] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ا] و چون ه

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون بر آمده یک روز مهمان ما باشید - که برخے حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با او عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی کاردان بود) مهمے را (که بآساني ساخته) در عقدهٔ دشواري نیندا خت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و (۲) با هزار (۳) قزلباش (چون سه منزلے رسید) میرزا جاني بیگ و شیخ فرید بخشي باستقبال تعین (۴) شده و از سه کروهي میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (۵) (که افزون از قندهار است) سرفراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نا فهم بود) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخهٔ [ب] گشته - (۵) نسخهٔ [ج] سنبهل ٭

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نیامد - آخرکار از داد دهي (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسیمه سري بر نشست - عرش آشیاني از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست ستمگري بر گشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت - میرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها ازو به پادشاه رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر مي گشت - گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن عفت سرشت (که مشهور به قندهاري محل بود) در سنه (۱۰۲۰) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیز بانو بیگم بوجود آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

---

(۲) نسخهٔ [ب] از دوئي دلتنگ گشته ه

(٢)
اسمعيل ميرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال ميرزا حيدر در ترجمهٔ پسرش ميرزا نودر ترقيم يافته *

* ميرزا جاني بيگ ارغون حاكم تهته *

(٣)　　(٤)
از نژاد شنكل بيگ ترخان است - چون پدر او اتكوتمر
(٥)
در آويزهٔ تقتمش خان مردانه جان بر افشاند صاحبقراني در خرد سالي او را بر نواخته بپايهٔ ترخاني بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاكو خان مي رسد - سلاطين دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے كن مكن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقراني را از هيچ جا چاوشان باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و
(٦)
فرزندان او نپرسيدے - چنگيز خان قشليق و باتا را بپاداش آن (كه از قديم آگهي داده بودند) بدان پايه نوازش فرمود - و از بار فرمايش سبك دوش گردانيد - از يغماى او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان
(٧)
را بهفت چيز سربلند گردانند طبل و تومان توغ و نقاره و دو كس از گزيدگان خود را قشون توغ دهد يعني چتر توغ

---

(٢) نسخهٔ [ج] جدا ترقيم يافته - (٣) در [بعضے نسخه] شكل - و در [ديگرے] سنكل بيگ - (٤) در [بعضے نسخه] ايكوتمر - و در [ديگرے] ايكوتيمور - (٥) نسخهٔ [ج] ثقتمش و در [بعضے نسخه] تقمش - (٦) در [بعضے نسخه] قشلق و بانا - (٧) نسخهٔ [ب] گردانيد *

قور[۵] او نیز بردارند - (آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هیچکس بر روی دست نگیرد) - شکارگاه[۶] نیز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکری دهد - بزرگ[۷] الوس خود باشد - در سر دیوان امرا از هر دو سو کمان وارے دور تر نشینند *

چون توغلقتمور[۲] امیر اولاجي[۳] را بدین نوازش بر نواخت داد و ستد تا هزاري نیز برای او باز گردانید - و از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه بر گذرد به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسپ نقرهٔ دو ساله بر نشانند - ته پای اسپ سفید نمد اندازند - گذارش او را یکے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکے از سران ارکیوت بدو باز رساند - هپس شهرگ او را بگشانید - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشینند[۴] - خضر خواجهٔ میر خدا داد را بدین پایه بر آورد - و سه دیگر بر افزود - روز توي[۱] (که همگي بزرگان پیاده باشند و یک یساول فرمانروا سواره مردم را بنهي پردازد[۲]) همچنان ازو نیز سواري هنگامه بیاراید - و

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] تغلق تیمور - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بولاجي و در [بعضی نسخه] دولاجي [بغیر نقطهٔ حرف اول و خامس] - (۴) نسخهٔ [ج] بر نشیند *

چنانچه دران بزم شادکامی (٢) به راستای کارگیا یکی پیالهٔ قمض (٣) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگی بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هر گونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دور بین به آزمون فرا گرفته باشند (که ازو (٤) نکوهیده کارے سر بر نزند و برای سرافرازی چنین حکم رفته باشد) لختی گنجائی دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلی بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگی بر آمده حکومت بخارا یافت - شیبانی خان اوزبک (٥) پیش او می‌بود - چون بسلطنت رسید از تبه رائی خداوند را با پنج پسر بهم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس غون از بے سری ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

٢) نسخهٔ [ب] شادی - (٣) در [بعضے نسخه] خمر و در [دیگرے] قمر
٤) نسخهٔ [ج] از نکوهیده کاری سر زند - (٥) در [بعضے نسخهٔ] بیک خان *

بیگ ارغون (که امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین
میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار
باقطاع داشت) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به
بدگوهري از سلطان حسین میرزا رو برتافت میر ذوالنون
باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (که روزگار
میرزا سپري شد) هردو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا
سریر آراستند - پراگندگي بخراسان راه یافت - شیبک خان (۲)
بآویزه آمد - امیر ذوالنون در پیکار او فرو شد - شجاع بیگ
مشهور بشاه بیگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه
(۸۹۰) هشت صد و نود قلعهٔ سیوي از تصرف حاکم
سنده جام نظام الدین مشهور به جام نندا بر آورد - در
سوالف ایام حکومت سنده بطایفهٔ سومره تعلق داشت - بعد
از انقضای پانصد سال (که سي و شش تن فرمانروائي
کردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از
الوس جادون منتقل شد - خود را جمشیدي نژاد شمرند -
و هر یکی خود را جام نامد - بسلاطین دهلي باج گذارده -
گاهي تمرد مي ورزیدند (۳) - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان
پان بهته سه بار لشکر بسنده کشیده (۴) او را بدهلي آورد - و

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیباک خان - (۳) نسخهٔ [ب] مي ورزید - (۴) نسخهٔ
[ج] سه بار لشکر کشیده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتي از پیشانیِ او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهاي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعویِ ملک گرد دوئي برخاست - دومین باعانت سلطان مظفر گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته تهته را مع مضافات بدست آورد - (۲) خرابیِ سنده تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

(۲) یعني سنه نهصد و سي و دو -

و چون در (۹۳۰) نهصد و سي (۲) رخت هستي بر بست پور او ميرزا شاه حسين جا نشين شد - قلعهٔ بهكر را (كه بر پشتهٔ ميان درياى پنجاب واقع شده) از سر نو درست كرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاكم آنجا دران هنگام بموت فجأة در گذشت - پور او سلطان حسين جا نشين گشت - ميرزا شاه حسين محاصره كرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دو بدست آورده حاكمے از طرف خود تعين نمود - جنت آشياني در زمان ناكامي بسر وقت او رسيدند - چندے بلطائف الحيل در بهكر نگاه داشت - پس ازان [كه ناصر ميرزا را (كه عم پادشاه مي‌شد) بوعدهٔ داماد ي از خود ساخت] بستيزه در آمد - ناچار جنت آشياني روانهٔ عراق شد - با ناصر ميرزا هم ايفا نمود - گويند حرارتے بار عارض شده بود كه بدون نسيمے (كه ميان دريا مي باشد) آرام نداشت - ازين جهت كشتي سواره پيوسته شش ماه پايان آب شدے و شش ماه بالا رويه شتافتے - دران هنگام (كه بهكر رويه رفته بود) برخے ناموران ارغون ازو بر گشته ميرزا عيسى بن عبد العلي را (كه جد سيوم ميرزا ست - و پيشين زمان بزرگي الوس در نياكان او بود) بسري بر داشتند -

(۲) نسخهٔ [ج] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست •

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتی گونهٔ رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقی و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقی برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) - و در سنه (۳) (۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائے بر مزاج قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه درست و دیوانه وش بود) نام سری نهادند - و کار ملک بخلف او میرزا جانی بیگ گزئید *

هنگامے (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیانی گشت) با قرب و جوار (۴) میرزا بملازمت نرسید - آخر سال سی و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوری یافته بود) حکم شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الّا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ج] سودائی مزاج و نسخهٔ [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول
داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ
سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از
بندگان خواسته فزونی تهته باز نمودند - سپه سالار بتسخیر
سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بیگ با جمعیت فراوان
صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده
جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري
بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال
سي و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجري برفاقت
خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب
سه هزاري و تیولداری صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و
سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید
که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه
مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز
مانده اند - خودها بدست و دندان مي کشند - عرش آشیاني
از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده
بر نواخته بندر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق
پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال
چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا
بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ باده شده - اما ناهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از می فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه (١٠٠٨) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - از وست *

* قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *

* آه شب و گریهٔ سحـــر کارم بود *

* بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت *

* کالای غمـــے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کیچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقیا گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کیچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن‌آباد پای تخت بود - الحال تهته و دیبل آنرا گویند - بخوش آب و هوائي و کثرت میوه مزیتی دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتهه میروند (که صاحب ولایت آن ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع پاند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالیِ کوه چند شاخ شده - یکی تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شور تا قصبهٔ کوه مار (و این را رام کر نامند) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي (۲) گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد - و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه نهمردي (۳) را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند (بظهري زبان زد روزگار) هزار کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهے ست (که یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کلماني - (۳) نسخهٔ [ج] نهمروی *

سر او پیوسته بکچ دیگر بمردم کلماتي) (۲) آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه کوهها بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوهها ریگ از احشام تهي و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چاریچه (۳) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خودرو بهم رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک و آهن درو جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمے است از ماهي (که پلوه گویند) به نیکوئي و خوش مزگي کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست خدا یار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان (که مملکت آنطرف دریاي سنده بشهنشاه زمان

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیوسته بکنچ دیگر - مردم کلماني آنرا الخ - (۳) نسخهٔ [ج] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (که آنرا ڈائین گویند) - او آدمی ست بنظر و افسون جگر رباید - برخے گویند گاه گاه او را حالتے رو دهد بر هر کس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي برباید - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازد - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان بخش کرده بخورد - و پیمانهٔ زندگیِ آن بیخود لبریز گردد - و هر کرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شگافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے افسون بر خوانند - درین هنگام اورا ڈهجرو نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا مي‌باشد و به دیده‌وریِ او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستي بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوي *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیاني شگرف ترقئ و بزرگ اعتبارے بهم رسانید - و سال سي ام بمنصب دو هزار و پانصدي سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اوده بپاسبانئ آن دیار نامزد گردید - در سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزبانئ آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که دعوئ ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت عرش آشیاني بگلگشت کشمیر (که (۲) مثل آن سیرگاه سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمراج و کامراج یعنی بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرز بوم هر لخت زمینے را پته خوانند - و آن یک

(۲) نسخهٔ [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بيگهه و يک بسوه است به الهي گز - کشميريان دو نيم پته و کسرے را يک بيگهه دانند - و بديوان از قرار سه توده جنس بر گذارند - و بشمارهٔ آن هر ديه را چند خروار شالي اندازه گيرند - هر خروار سه من و هشت سير اکبر شاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سير است - در ربيع از يک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد جهانباني باشد - اين وقت منشيان جزرس کاربند گشته تفاوتها بر آوردند - ليکن از ابرام زمينداران که راستي بر روي روز نيفتد - و بزرگر بيشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائی کشور خديو و هم نظر برين که جمع افزوني برهمزدگی کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نيافت - بر بيست لک خروار شالي دو لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به ميرزا يوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کيف ما اتفق يکے از متصديان ميرزا گريخته بحضور رسيد - و چنان بر گزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هر يک بيست و هشت دام - چون از ميرزا استفسار رفت اين جمع افزوني قبول نکرد - بنابرين قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعين شدند - مردم ميرزا از خيانت دري تباه سگالي پيش گرفتند - قاضي

نور الله برگشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری را بیداری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغوای برخے فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتي گرائید - اما از سهل انگاری این هر دو عزیز در کمتر فرصتے هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضي علي و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضي علي دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتک پا نیم جانے بدر برد - گویند (چون یادگار کل خیال سري بسر آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید) وقت کندن فولاد ریزهٔ بر جسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت برخواند * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگي همه آماده کني *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [میرزا] نیست •

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خواندۀ - گفت نه - پس این بیت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیاني ازین شورش آگهي نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز میداشتند [و برخے بر آنکه پادشاهے را (که از هرسو یک ساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست] پادشاه در عین بارش جریده راهي گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار دل در کشمیر بغي ورزیده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے (که از دریاي راوي مي گذشت) فرمود این شعر در بارۀ کیست * بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلّا *

و چند منزلے پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فساد کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانيِ دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعے پیش روانه ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالۀ شیخ ابو الفضل شد - اما (چون میرزا لشکري پسرش بر داعیۀ

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال را (۲) بارادۀ لاهور
برآورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده
زه و زادش زود گسيل كرد - و سبب حفظ آبروی ميرزا گرديده
رهائي يافت - و يادگار باستماع آوازۀ نهضت پادشاهي
بسيارے را روانۀ گريوه ساخته در استواري آن كوشش
نمود - بهادران كندآور بكمتر آويزه مخالفان را برداشته بدان
مملكت درآمدند - يادگار از سري نگر (كه دار الملک كشمير
است) برآمده به هيراپور شتافت - جوقے از نوكران ميرزا (كه
در كمين بودند) نيم شبي رسيدن پادشاه را بلند آوازه ساخته
بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت بر گشادند - او
سراسيمه از سراپرده برآمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف
پرستار (۳) ديگرے همراهي نگزيد - او را به آوردن اسب فرستاد -
مردم (كه از ناپيدائيش حيرت داشتند يوسف را در
شكنجه كشيدند - آخر الامر برهنموني او گرفتار آمد - و دوش
او را از بار سر سبک گردانيدند * * قطعه *

* سر كشد با سرو در بستـــان كدو *
* يعني اين سر بر كشيدن سزاي سمت *

---

(۲) در [نسخۀ - ج] لفظ [را] نيست - (۳) نسخۀ [ج] جز يوسف
پرستارے ديگر *

* آسمـــان دانـــد که از سرو و کدو *

* خود کدامين سر سزای سروري ست *

گويند روزے (که بشورش اين فرومايه آگهي رسيد چون مادرش نقوه نام ببدکاري در لوليان همتا نداشت) عرش آشياني اين بيت بر خواندند * * بيت *

* ولد الزناست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارۂ يماني *

و فرمودند که بخاطر ميرسد که فرو شدن اين نافرجام و بر آمدن سهيل نزديک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا ميرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زيادہ نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و يک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستارۂ يماني(۲) بر آمد - پادشاه چون بکشمير در آمد ميرزا يوسف خان والايت را بجمعے (که افزودہ بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کردہ خواجه شمس الدين خافي(۳) را با سه هزار سوار بحکومت آن ديار نامزد ساختند - ليکن باز بالتماس شاهزادہ سلطان سليم مجدداً باقطاع ميرزا يوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم ميرزا بدارغگي توپ خانه سر بر افراخت - و در همين سال سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري

---

(۲) نسخۀ [ج] يماني ستارۂ - (۳) در [بعضے نسخه] خواجه شمس الدين خان خوافي *

از تغیر قلیچ خان بتیولداری جونپور دستوري یافت - و در
سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن
مقرر گردید - و چون صادق خان هروي در سال چهل
و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار
اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته
بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان
بهمراهی علامي شیخ ابو الفضل در بهمت و گشاد دکن خدمات
شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در
رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد
بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش
مي نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور
بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون باز گشت
رایات پادشاهي باگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای
عظیم الشان از نوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري
یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
هجري بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي
بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین
کرد - میرزا در جمادي الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت
نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمادی الاخری *

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر مي گرفت - درماهه ماه بماه میداد - هرگاه اضافه مي کرد یکماهه و نیم ماهه مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده میداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست (که احوالش جداگانه سمت ترقیم یافته) - دیگرے میرزا عوض (که نثر ر خوب مي نوشت) - تاریخے متضمن احوال عالم تالیف کرده - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون (که با برادر مي گذرانید) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار کام اندوز گردیده - چندے قلعه داري دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نوردید *

* مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر راجه بهگونداس است - در سال هفدهم (که عرش‌آشیاني (۲) به تنبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (۳) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ رو داد) او ملتزم رکاب پادشاهي بود - و پیوسته بخدمت پادشاهي مامور میشد - در سال سي ام (که فوجے بسرداري میرزا شاهرخ بتسخیر

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهگوانداس - (۳) در [بعضی نسخه] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد (مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سي و یکم (چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد) مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از تهانهٔ انگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علي مسجد (که کنور مان سنگهه درانجا بود) رسانید - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش ستر سال (۲) در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالي منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله (که سر بے مغز بطغیان بر داشته بود) تعین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم سرادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در منزل چندراولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند) او بجلادت با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگرسین بمنصب درخور سرفرازي پذیرفت *

---

(۲) در [بعضے] چتر سال *

* مير حسام الدين *

اصل گوهر اصليش از معدن بدخشان و مولد و منشايش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور (که در عهد عرش‌آشياني بدرجهٔ امارت ترقي نموده) بخطاب قاضي خان سرافرازي يافته - و پس ازان (که در معارک هيجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمايان گرديد) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجاى خويش رقم پذير کلک سوانح سلک شده - مير نيز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گويند هزاري اکبري بود - و همشيرهٔ علامئ فهامي شيخ ابو الفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام (که بتعيناتئ دکن شتافت) ساز صحبتش با خانخانان ميرزا عبد الرحيم کوک گرديد - و ترانهٔ مصاحبتش پر نوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بيداري گرائيد - و دولت پاينده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ الهي محبت در ربود - در ريعان جواني سگالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گريبان جانش سر بر زده بخانخانان وا گذارد - که چنين شگرف خواهش سراپاى دل گرفته - به آساني دست از من بر نخواهند داشت - مگر بدر ديوانگي زنم (که شايد مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

مزار سلطان المشائخ بقيهٔ عمر مي گذرانم[(۲)] - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح در آمد و داستان داستان نصيحت و اندرز بر خواند - هيچ در نگرفت - روز ديگر خود را بکوچه و بازار کشيد - و عريان شده گل و لای بر بدن ماليد - خانخانان با ديگر امرا رفته باعزاز بمنزل خويش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عريضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسيد به انزوای دهلي مأذون گرديد - زوجه اش نيز ترک اختلاط برادران و خويشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرويشان داد - گويند سي سال بگوشه نشيني بسر برد - و دوازده هزار روپيه خرچ خانقاهش هر سال از جانب خانخانان مي رسيد - بعد از اختيار درويشي هرگز متوجه کتاب نشد - بيشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن ميکرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

* مخصوص خان *

برادر خود[(۳)] سعيد خان چغته است - در ايامی (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] ميگذارم - (۳) نسخهٔ [ب] برادر خواجه سعيد خان *

عرش آشیانی بایلغار متوجه دیار گجرات شد) سعید خان
را (که صوبه دار ملتان بود) بدان ناحیه رخصت کرده او را
همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز
خان بمهم گجپتی تعین گردید - و چون در سال بیست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل
بنابر متنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان
مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود
بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب
جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گردید] خان
مذکور را همراه گرفت - و در مهم اودیسه (که بسرداری راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد) مصدر ترددات شایان گردید - پستر
همراه شاهزاده سلطان سلیم تعین گشته سال چهل و نهم (۲)
همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاری
سربلندي یافت - در اوائل عهد جنت مکاني زنده بود - تاریخ
فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام (که پدر ازو
گران‌خاطر بود) پس از جلوس جنت مکاني (چون سعید خان
برادر کلانش برای منصب او عرض کرد (۳)) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از کسے ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الهي
و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ (ب) چهل و ششم - (۳) نسخهٔ (ب) عرض کرد ●

* میر معصوم بهکري *

نامي تخلص - نیاکانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای او نواحیت مقبرهٔ بابا شیر قلندر را (که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده) بشرکت بعضی سادات دیگر داشتند - پدرش میر سید صفائي (۲) نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائي گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابروت (۳) سیوستان نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنکري (که از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حمیده آشنا گشت - چون بشکار نهایت مولع بود اکثر اوقاتش بتصید می گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید - شیخ اسحق فاروقي بهکري (که در سرکار خواجه نظام الدین احمد هروي دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بنابر قدم معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم مي پرداختند) میر را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبري

---

(۲) نسخهٔ [ج] میر سید صفای - (۳) نسخهٔ [ج] و بسادات کهابروت سبت نمود *

درميان بود - صحبت مير (كه در تاريخ داني يگانهٔ روزگار بود)
در گرفت - چنانچه خواجه هم (۲) اشعارے بمصاحبت و همدمي
مير دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدين
احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجويز منصب امتياز
گرفت - و بمرور ايام نامے بشجاعت و مردانگي بر آورده
در خدمت عرش آشياني دولت روشناسي اندوخت - تا
سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پيماى عزت بود -
و بتدريج بقرب و اعتبار پادشاهي امتياز يافته بحجابت
ايران مامور گرديد - و بفرط فراست و كارداني مورد
الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ايران ديار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) يک هزار و پانزده از بارگاه جنت مكاني
بعنوان امين الملكي به بهكر رفته (۳) بود كه وديعت حيات
سپرد - گويند بمنصب هزار اكبري رسيده بود - شعر را خوب
مي گفت - اين بيت ازوست * 　　* بيت *

* چه خوش است آنكه از خود روم و تو حال پرسي *
* بتـــو شرح حـــال گويـــم بزبـــان بيزبـــاني *

ديوان نامي مثنوي معدن الافكار در جواب مخزن الاسرار تاريخ
هنده و مختصرے در طب (كه بمفردات معصومي موسوم است)
تاليف اوست - و كتابه نويس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [هم] نيست ٭ (۳) به بهكر رفته وديعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را بر سنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته خصوص در بلدهٔ سکهر (که مسقط الراس اوست) - و درمیان دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتی ستیاسر نام بنا نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبد دریایی تاریخ (۲) آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت (۳) را بجائی رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان می فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه و فصلانه و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهی مردم آنجا متاذی گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود (که تقید می کرد که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند - بهرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکانی پرسید پس درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من است که شب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویس هم گواهی داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجری - (۳) نسخهٔ [ا] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش باو بخشيده بود - در بخشيگري قندهار مدتها بسر برده - زرهاى پدر را (كه به سي چهل لک (۲) روپيه بود) باسراف خرج كرده دماغي بهم رسانيد كه سر تواضع بكسے فرود نمي آورد) - و با هيچ صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوكران بيش قرار وضع پاكيزه داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش ميذوشت - اما باقسام مغيرات خو گرفته ظالم طبيعت گشت - در مانده و بركاب جنت مكاني رسيده تعين دكن گرديد - مدتے درانجا گذرانيد - چون حاصل جاگيرش كفاف معاشت او نمي كرد ترک روزگار كرده در وطن طرح اقامت ريخت - و باملاک و باغات پدر قناعت ورزيد - در سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پارهٔ ازانها بپلدهٔ ملتان نقل نموده اند *

* ميرزا شاهرخ *

پسر ميرزا ابراهيم بن ميرزا سليمان والئ بدخشان است - بعد كشته شدن پدر در كنار تربيت جد بزرگوار پرورش يافت - چون بسن شعور رسيد ازانجا [كه مابين والدهٔ ميرزا محترم خانم و جدهٔ مكرمه خرم بيگم (كه ميرزا سليمان باختيار او بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود] بحرفهاى خانه برانداز

(۲) نسخهٔ [ب] كه بسي لک روپيه - و نسخهٔ [ج] كه سي چهل لک روپيه *

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت درآمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و بتفویض ولایتے (که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد - حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند - عبد الله خان والیٔ توران (که وقت جو بود) این خبرها شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند - ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساریٔ سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد - میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والیِ توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال تباه‌تر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپری افتادند - درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران سراسیمگي پای اسپ میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید - آن هم صحرائي شد - یکے از همراهان میرزا سلیمان را بر اسپ خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستي بران گریز پا برآمده تیزپویگي بکار بردند - درین زدازد حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغے بر دل پدر نهاد - چون میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پیوست - کنور مانسنگهه در حوالیِ دریای سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص یافت - و بانعام یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گردید - سال سي و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم

عرش آشیاني شکر نسا[2] بیگم دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاري بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزاني داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمد اوجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن (که بسری خواجه سهیل خان بیجاپوري صف آرا بود) به پیکار در آویخته آویزش سخت نمود - راجه[3] علي خان مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود) با بسیارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دور تر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار برفراز اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري حضور طلب

(۲) در [بعض نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخهٔ [ج] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي
بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر
شتافت میرزا را بپاسبانیء آن ناحیه گذاشت - هنگامے (که
خان خانان از حضور باحمد نگر رسید) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از گذار نربدا بهمراهیء شاهزاده باز تعین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدهٔ
هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري
سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجري در بلدهٔ اوجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلي بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حبالهٔ نکاح
میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه
نعش را بجماعهٔ مکارے داده روانه نمود و خود ببصره آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - الله وردي خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضي داراى ایران اورا با میرزا

سلطان علی مکحول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانهٔ او و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طینتی اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ خود می نویسد (که اگرچه در عالم بے حقیقت ترے از بدخشی نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشی نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندی نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائے بود - در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلی دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زندانی شد - میرزا سلطان از خرد سالی در خدمت جنت مکانی تربیت یافته بود - می خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوری در عهد جنت مکانی بخشی دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقی نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بدانگیر پرگنهٔ نیم کهار بیصراره می‌گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولی ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوری و معنوی استفاضه از بسیارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعی ست برخے او را شافعی مذهب پندارند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داری *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفه *
* آئينهٔ خويش پيش دارم *
* اينها همه تابعان جد اند *
* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه (٧٢٨) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبهٔ ماهان (٢) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافے در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابًا عَن جَدٍّ در بلدهٔ يزد بر وسادهٔ نياگان عالي شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطهٔ سيد است - و برخے برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن (که شهر بدر (٣) احداث کردهٔ اوست) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکے از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند (که غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت) راضي نشده

(٢) نسخهٔ [ج] ماهان - (٣) در [بعضي نسخه] بيدر •

پسر زاده مير نور الله را روانه نمود - درين صورت نظر بر تطابق غياث الدين شايد لقب شاه خليل الله باشد - و نيز احتمال است كه ولادت امير غياث الدين بعد ازين حكايت واقع شده باشد *

آورده اند كه سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامي داشته با امرا و شاهزادها تا حوالئ شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قريهٔ آباد كرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجيل و تكريم باقصى الغاية كوشيده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سيد محمد گيسو دراز (٢) تقديم فرمود - و دختر خويش بحبالهٔ نكاحش در آورد - شاه خليل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبيب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خويش سعادت آمود گردانيد - و مقضي المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهے برانند كه در دكن فوت كرد - و چون شاه حبيب الله و شاه محب الله نيز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدين اختصاص يافتند شاه حبيب الله در سلطنت سلطان علاء الدين بهمني در گذشت - مير نور الله امر سجاده نشيني ببرادر كوچک شاه محب الله تفويض نمود - و خود كر و فر امارت

---

(٢) نسخهٔ [ب] سيد محمد گيسودراز قدس الله سرة العزيز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت - و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود) مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود از زندان گریخته آخر کار کشته گردید * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و لختي در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند - یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علاحده دارد - و آنرا منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آبای گرامي اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر مسند دولت و حشمت بر آمد) میر نظام الدین عبد (۲) خلف شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ب] میر نظام عبد ٭

نيز بمير باز گرديد - و پس از كشته شدن امير نجم در امور وكالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (٩٢٠) نهصد و بيست در جنگ چالدران بدست روميه شربت ممات چشيد - پسرش سيد نعيم الدين مشهور به نعمت الله ثاني (كه بتقوي و پرهيزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش بانحار مثوبات مصروف) شاه طهماسپ صفوي همشيرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش در آورد - و او در همدان برحمت حق پيوست - متروكاتش زياده بر چهل لك روپيه بود - كه بولد ارجمندش امير غياث الدين محمد مير ميران و صبيه اش پري پيكر خانم تقسيم يافت - مير ميران مورد اكرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضي ممالك اسلام فايز گرديد - و پسرانش مير نعمت الله و مير خليل الله نيز بمصاهرت دودمان صفويه سر عزت بر افراختند - عقيدت كيشان سلسلهٔ شاه نعمت الله بار مريدانه سلوك كرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مكان و كثرت اسباب ثروت و مكنت و منازل و حدائق و غايت تكلفات در مآكل و ملابس نظير خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج مير خالي از واقعه طلبي و شورش‌اندازي نبود در سال سيوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (٩٩٨) نهصد

و نود و هشت يكتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاكم كرمان و يزد را (كه مرد محيل صاحب داعيهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد) بران داشت كه در تمام ولايت فارس لواى اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام كار با يعقوب خان امير الامراى آن ديار در حوالي يزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - يعقوب خان بمير ميران گفته فرستاد كه او دشمن دولت شاهست - بشما سپرديم - مير براى رفع (٢) مظنهٔ اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحيل نگاه داشت - تا (٣) آن كه او خود بخود كشته شد - معهذا يعقوب خان بحال مير و سير اولادش غير از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پيشكش و ترجمان باز يافت نمود - اما بر اعزاز و احترام مير خليل الله (كه هميشه با پدر و يكتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجهٔ يكتاش خان را (كه دختر مير ميران بود) بعد انقضاى عدت بنكاح خود آورد - پس ازان (كه بنشهٔ پر زور كامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - مير ميران در ادراك ملازمت بود - در خلال اين حال شهر بانو بيگم زوجهٔ مير نعمت الله پسرش (كه شوهر دختر شاه طهماسپ بود) در اصفهان باجل طبيعي در گذشت -

---

(٢) نسخهٔ [ا] دفع - (٣) نسخهٔ [ج] نگاه ميداشت ٭

شاه خود رفته تعزية و تسلية فرمود - اما زياده احترامي نيافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به يزد تشريف آورد در باغ گلشن (كه مقام و مسكن مير خليل الله است) نزول فرمود - حرم محترمش (كه دختر اسمعيل ميرزا پسر شاه طهماسپ بود) بلوازم مهمانداري پرداخت - شاه مير خليل را بشفقتهاي گوناگون بر نواخته مهمات يزد باو ارزاني داشت - و پسترمير خليل الله نيز بنابر جهتي مورد عتاب شاهي گشته از بيم جان با دو پسر خرد مير ميران و مير ظهير الدين فرار اختيار نموده به تباه حالي و بے سر انجامي رخت غربت بدار الامن هندوستان كشيد - و در سال دوم جهانگيري (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة لاهور بآستانبوس جنت مكاني شرف اندوز گشت - و منصب هزاري دو صد سوار و تنخواه تيول جيد و عطاي دوازده هزار روپيه برسم مدد خرچ چهرهٔ كاميابي بر افروخت - و هنوز سال تمام نگذشته بود كه بمرض اسهال وديعت حيات سپرد - پسر كلانش مير ميران مشمول عنايت پادشاهانه گشته صالحه بانو بيگم صبيهٔ آصف خان يمين الدوله منسوب گرديد - دو پسرش مير عبد الهادي و مير خليل الله (كه بنابر ... سن در ولايت مانده بودند) جنت مكاني از فرط ... ل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبيد - چنانچه در

احول آنها (که هر یکی رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند)
بزبان خامه گزراش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگی
استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلی حضرت
از قدر شناسی بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در
جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می‌گردانید - پسرش
میر نعمت‌الله بمنصب هزاری سرافرازی یافت - در سال بیست
و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوی نبیرهٔ میرزا
رستم قندهاری (که بفوجداری جونپور سر افرازی یافت) بنیابت
مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیری بخطاب
خانی و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو می بود *

* محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیانی ست - ابتدا بتعیناتی صوبهٔ
بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد
اغیان بنگاله از انتظام برافتاد او چندے با اهل بغي
هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام
همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در
مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم
که پاسبانی کابل به قلیج خان باز گردید) کشمیر از تغیر
میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبي ديار نهضت فرمود) بعضي از مردم کشمير
ابياچک[۲] پور حسين را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگيختند -
علي قلي پسر نامبرده با جمعي آويزش نموده چهرهٔ فيروزي
برافروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات
و ششصد سوار و عنايت فيل و حمزه بيگ به هفت صدي
ذات و سيصد و پنجاه سوار سرفراز گرديدند - و سال
چهل و هشتم (چون علي راى زميندار تبت خرد پا از
حد ادب بيرون نهاده بحوالي کشمير آمد) مشار اليه با
جمعيت خود بمقابله شتافت - زميندار مذکور از غايت رعب
بے جنگ عرصهٔ فرار پيمود - مقارن آن سيف الله پسر قليج
خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسيد - تا جائے
(که گذر سوار ميسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبري در مالش ايدر زميندار مرو و تنبيه
ابيا چک پاي همت افشرده با آن (که مخالفان به پناه
گريوها سر راه گرفته بسنگ و تير کارزار مي‌کردند) بر
کوه بر آمد - و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت - سال
دوم جهانگيري از حکومت کشمير معزول شد - پايان
احوالش معلوم نيست - حمزه بيگ سال چهل و نهم اکبري
بمنصب هزاري رسيده *

---

(۲) در [بعضي نسخه] ابياچک پور حسين چک ●

* مهتر خان *

انيس نام غلام جنت آشياني ست از کره مانکپور باسيري آمده بخدمت دربانيء خانمان محل بسر مي برد - در اوان عزيمت عراق بهمراهيء رکاب و خدمت خزينه داري شرف امتياز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش‌آشياني قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولياى دولت گرديد سپرد او شد - و سال بيست و يکم (که کنور مانسنگه جهت تنبيه رانا پرتاب زميندار ميوار تعين گرديد) نام مهتر خان نيز داخل همراهيان او گشت - و روز جنگ رانا موميء اليه چنداول فوج ظفرموج بود - پستر بکومک امراى ديار شرقي مامور بوده مصدر نيکوخدمتي گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاري ذات و سوار مرتقي شده سال سيوم جهانگيري مطابق سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده هجري از دار فنا بسر منزل بقا پيوست - هشتاد و چهار سال عمر يافته بود - ساده لوحيء او بسيار زبان زد است - گويند در حکومت اکبر آباد قافلهٔ سوداگران بيرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون اين معني بسمع خان مشار اليه رسيد دران سر زمين آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت من يافتم - بفاصلهٔ روزے چند کسے پرسيد که چه يافتند -

گفت اين كار دزدان است - پس مردم همسايه را جمع كرده
بعد سرزنش گفت كه امشب شما را مهلت دادم - درين
كنج خانه خاك اندازي نمائيد - فردا اگر شترها ظاهر
نشد مورد عتاب خواهيد شد - با سادگي نيك ذاتي فراهم
داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه ميداد - و از جرأت و
مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم كايتهه بود رعايت
اين قوم بسيار مي كرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگيري
منصب پانصدي ذات و يكصد و سي سوار داشت - ابوطالب
نبيرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچيء صوبهٔ بنگاله بود -
گويند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب
آمده بتقريبے گفت كه بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است -
چون ابتدا قاسم خان خزانچيء آن صوبه بود ازين حرف
سرگران شده از دربار بر خاست - مردم به ابو طالب گفتند
كه اين حرف چرا گفتي - نميداني كه سابق نواب هم اين
تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانيد كه
به بنده اصلا اطلاع نبود كه سابق نواب باين تعلقه سرفراز
بودند - قاسم خان زهرخندے كرده گفت كه اين همه از
آثار جد شما مهتر خان است *

* ميرزا غازي بيگ *

پسر ميرزا جاني بيگ ترخان است حاكم تهته - چون

ميرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و عرش آشياني غائبانه ميرزا غازي را مشمول عواطف داشته آن ولايت را بدو بازگذاشتند ميرزا بر مسند (۲) آباي گرامي برآمده جمعيت بسيار فراهم آورد - خسرو خان چرگس (که وکيل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر ديگر افتاد - عرش آشياني سعيد خان را با پسرش سعد الله خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - ميرزا برهنموني سعادت در بهکر آمده سعيد خان را ديد - و برفاقت او در سن هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گرديد - تهته بحال ماند - چون نوبت سرير آرائي هندوستان بجنت مکاني رسيد نقش طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضميمه گشته بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گرديد - و چون حسين خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره نمود ميرزا با فوجے شايسته تعين شد - پس ازان حکومت قندهار بميرزا تفويض يافت - درانجا بهمت و حسن سلوک با مترددين عراق نامے برآورد - و با شاه عباس طريقهٔ مراسلات مسلوک نمود - گويند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در سنه (۳) (۱۰۱۸) يکهزار و هژده ميرزا سه چهار روز بيماري

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمسندآرائي برآمد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و هيجده ٭

(۲)
کشیده در بیست و پنج سالگي فوت کرد - غازي تاریخ است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان (که مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان چرکس میرزا بے عنایتي داشت) بستند - میرزا غازي بیگ بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گویند در قندهار شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت و اسب ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر (که حلیمي بود) - میرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي بے نظیر بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا مرشد گفته * قطعه *

* گر نغمـهٔ سازت بسکون مي‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون مي‌آید *
* از بسکه بگرد زخمهات مي گردد *
* پیچیـده ز طنبور برون مي‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود مثل ملا مرشد یزدجردي و طالب آملي و میر نعمت الله واصلي و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفوري گیلاني از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

(۲) یعنے سنه هزار و هیژده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - (۲) شاید که معاودت نماید - غفور در جواب اعزه نوشت *

* قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرکس باشد *

* حیف است که لوث دامن کس باشد *

* خر را طلب شـــاخ زیادت طلبي ست *

* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگیِ تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبے یکے را از هر جا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

* میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیهے ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والیِ توران به بادشاه بر نوشت که

---

(۲) نسخهٔ [ج] که شاید *

که اجلّ موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات دینی بود که بر السنه شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سي و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچي‌گري روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذیر گشت) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * شعر *

* قِيلَ اِنَّ الالٰهَ ذُوْ وَلَدٍ *
* قِيلَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ كَهُنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُوْلُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الْوَرَىٰ فَكَيْفَ اَنَا *

میران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سي و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائي بود - میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میر عدل هر دو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـــاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقي کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکاني در ایام شاهزادگي نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

مي خواند سيد بطور خليفه مي بود - شاهزاده بسيار دوست ميداشت - روزے بسيد وعده فرمود كه اگر نوبت سلطنت بما ميرسد قرض ذمهٔ شما ادا ميكنم - يا هر منصبي كه ميخواهيد مي دهم - پس از جلوس ميران را مختار كردند - او اداى قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري درخواست - جنت مكاني بمنصب مذكور بر نواخته با بحالئ صدارت بر قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگيرش تنخواه گرديد - سيد محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مكاني چندان مدد معاش بمردم داد كه آصف خان جعفر بپادشاه عرض نمود كه آنچه عرش آشياني در مدت پنجاه سال بخشيده اند ميران در پنج سال داده - صد و بيست سال عمر داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نيافت - گويند مشت استخوانے مانده بود در خانه پيوسته بر بستر ضعف افتاده - همين كه بحضور پادشاه مي آمد بنيروى حب جاه دير تر مي استاد - و بے استعانت غير براه زينه آمد و رفت مي كرد * فرد *

* نيستش گاه نماز از ضعف قدرت بر قيام *
* ليک پيش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (١٠٢٠) هزار و بيست وديعت حيات سپرد - گويند سيد طبع موزون هم داشت - در مبادئ حال لب باشعار

مي گشود - پس ازان (كه قامت قابليت او بخلعت افتا مخلع گرديد) بپاس شريعت غرا خود را ازان باز داشت - پسر كلانش مير بدر عالم منزوي بود - و پسر دوم سيد نظام مرتضى خان (كه بمصاعد امارت (۲) ارتقا نموده) ذكرش علحده سمت ترقيم (۳) يافته *

* ميرزا چين قليچ *

خلف ارشد ميرزا قليچ محمد خان اكبري ست - از ارباب فضل و كمال بود - نزد ملا مصطفى جونپوري (۴) تلمذ نموده كتب درسيه را گذرانيد - و باكثر صفات حميده متحلي گرديد - و در جود و سخا دستے بلند داشت - و خالي از شجاعت و پردلي نبود - و بتدابير ملكي بسيار ميرسيد و مدتهاى مديد در فوجداري جونپور و بنارس گذرانيد - و گويند در مجلس آرائي سليقه داشت - محفلش قسمے باسباب عيش و طرب آراسته و پيراسته مي گرديد كه مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون پدرش در عهد جهانگيري وديعت حيات سپرد برادر خرد او ميرزا لاهوري (كه نزد پدر محبوب ترين اولاد و با هزاران ناز و نعمت پرورش يافتهٔ كنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ب] امارت و فضل و كمال - (۳) نسخهٔ [ج] تحرير - (۴) نسخهٔ [ج] نزد ملا مصطفى تلمذ نمود *

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شیطنت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالیٔ جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغیان کرد - تا آنکه بشومیٔ او میرزا چین قلیج (۲) دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجري هنگامے (که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت) ملا مصطفیٰ را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادیٔ میرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندیٔ آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بدماغ علمش وا رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیتے بود از

(۲) نسخهٔ [ج] بشرخي - (۳) در [بعضي نسخه] آصف خان •

جلال بل آفتی بود مالامال از وبال و نکال - هیچ حیثیتی
نداشت - پارچهٔ گوشتی کریه منظر بد خصال - و عیش و نشاط
او منحصر بآواز تازیانه بود - تمام روز بایستی صدای تازیانه
بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمي آسود -
خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر
بیارند - و بعد ازان (که قبر را وا مي کرد) (۲) آن مظلوم را مرده
مي یافت - در کوچه و بازار بر دوش نفران سواره میرفت -
و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمي رسید - دران
وقتی (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهیکه مي شنید بخانهٔ
هندوئی عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته
مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن
همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت مي دانست)
آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا
شما با ما نسبت قرابت درست مي کرده باشید - و چون
میرزا چین قلیچ بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا
لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتی محبوس بود - آخر
رهائي یافته یومیه مقرر شد - به پای درشن اکبرآباد بکذار
جون خانهٔ ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش
بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مکافات اعمال زشت

---

(۲) نسخهٔ [۱] قبر وا میکرد •

خود مي كشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليج محمد خان مثل ميرزا چين قليج و قليج الله و بالجو قليج (٢) و بيرم قليج و جان قليج - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملك تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماى سرگروه همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت . تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان كه تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يكهزار و شيصد سوار و بستر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتي سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه شتافته - و بستر برحمت حق واصل گشت (٣) - پادشاه حق شناس مهر علي

---

(٢) نسخهٔ [ج] بالو قليج - (٣) در [بعضي نسخه] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

* محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمی عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علی بیگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگی با

سوي و سرداري بكار مي برد - در يساق دكن كمكي شاهزاده سلطان مراد گرديد - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتي برگشت - صادق خان باقتضاى مصلحت سال چهل و يكم در مهكر بفتاق ساخت - آزدر خان و عين خان با ديگر دكنيان بشورش آرائي برخاستند - صادق خان گزين فوجے بسركردگي ميرزا تعيين نمود - او ناگهاني بر اُردوي آنها ريخته بر شكست - و فراوان غنيمت و فيلان و زنان اكهارة بدست آورد - ازين چيره دستي خداوند خان و غيره امراى نظام شاهيه با ده هزار سوار بسيج بيگار در سرگرفتند - صادق (۲) محمد خان بهرادلي ميرزا علي بيگ هشت كروهي پتهري بر ساحل گنگ در آويخت - ميرزا آن روز كارنامهٔ مردانگي بجا آورده خداوند خان را (كه با پنج هزار سوار بدو آراسته بود) درهم شكست - و در سال چهل و سيوم قلعهٔ راهوتره از مضافات دولت آباد (۳) را بمحاصرهٔ يك ماهه برگرفت - و در همين سال بكوشش او قصبهٔ پتن (كه باستان شهرے است بر ساحل گوداوري) گشوده گشت - و در آخر اين سال قلعهٔ لوهگده دولت آباد نيز بسعي ميرزا مفتوح گرديد - و اين هردو قلعه از كم آبي مسمار شده تا امروز بر همان نهج است - ميرزا در هنگام سپه سالاري شيخ ابو الفضل هم

---

(۲) در[بعضي نسخه] پاتهري - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نيست *

آویزهای نمایان نموده کارهای شایسته سر کرد - و در گشایش
قلعهٔ احمد نگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در
(٢)
سال چهل و ششم عرش آشیانی در جلدوی حسن خدمات
مذکورا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان
مدتی کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد
جنت مکانی بمنصب چهار هزاری سرافرازی یافته بحکومت
کشمیر مامور شد - و بعد ازان بآبرو داری صوبهٔ اوده شتافت -
و هنگامی (که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیری گردید)
بحضور رسیده روزی بزیارت روضهٔ منوره رفته بود - قدر شهباز
خان کنبو را (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت
و گفت درست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون
گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم
ربیع الاول سنه (١٠٢٥) هزار و بیست و پنج هجری بمنصهٔ
ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه می داشت اما همه
(٣)
عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے فضلا و صلحا دوست
بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیرینی در سرکار او
بسیار بتزک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیرینی در
مجلس او می آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

(٢) نسخهٔ [ب] چهل و سیوم - (٣) نسخهٔ [ج] بسیار *

* میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسي (۲) بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسیني میرسد - میر شاه محمود و میر شاه ابو تراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولین به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقضی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بني اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیاني رسیده سال سي ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بسه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیاني میرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود بآگره رسید (۳) - پیشکشي (که تا این زمان بدین خوبي از دکن

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] الرشي - (۳) نسخهٔ [ج] رسیده •

نیامده بود) از نظر پادشاهی گذرانید - چون با شاهزاده سلطان سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاری و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامی (که سلطان خسرو از اکهاره بغی ورزید) میر باصلاح دستوری یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از کم خردی و تیره بختی راضی نشد - چون دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشی (که مدار علیه مهمات او شده بود) بحضور جنت مکانی زبان دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که ایستاده اند درین کار شریک اند - دیروز میر جمال الدین انجو (که بمصالحت آمده (۲)) قول منصب پنج هزاری از ما گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این فضول دارند) او میداند که مرا می کشند - جمعی دیگر را هم بجانب خود می کشد - شریک غایت درین امر منم - بهر عقوبتی (که سزاوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت صوبهٔ بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله باند نامی یافت - میر خنجر مرصع (که خود در بیجاپور

---

(۲) نسخهٔ [ج] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند - و بیاقوتهای (۲) فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظرفریب زینت افزوده بود) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري (که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعی شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشیني او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

(۲) نسخهٔ [ج] نشانده *

جگت سنگهه (که پسر کلان راجهٔ مزبور بود) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان آری آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافهٔ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شازدهم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۳۰) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاري *

از سادات بخارا ست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقي بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقي بعلم صناعت بهم رسانید - و هواي کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسے شنید و جویای این امر شگرف دید گرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بر بست - معهذا در ضمن این دست کاریها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست مي نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگري سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موی الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و تیولداری هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والئ حیدرآباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گالکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبی متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والئ مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد) اهل ملچار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود
بخاطر جمع بر آمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورکے بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهي بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سریر آرائي اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگرئ فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه دارئ بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگي ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشي منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتے بقلعه دارئ چاندور (۲) و سنگمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند) میر نور الله سید

---

(۲) نسخهٔ [ب] جاندور - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمیز *

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر
و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها مي پرداخت - و با
منصبی قابل صاحب اسباب و اقبال (٢) و جمعیت و حشم بود -
لیکن از بے باکي و بے اعتدالي اکثر بکمی منصب معاتب
مي شد - و با وصف این باعتبار خانه زادي آنچه از احوال
ملکي مي نوشت منظور مي شد - چنانچه هنگامے (که
شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اوراس
گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد
دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش
کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس
را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان
جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر
حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران
لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان
غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا
گردید - دیگر پسر و پسر (٣) زادها بسیار داشت - پرگنهٔ (٤) بیر
سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای
ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

---

(٢) نسخهٔ [ج] انیال - (٣) نسخه [ج] دیگر پسر زادها - (٤) نسخهٔ
[١ - ج] نیره

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد -
آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کسی
مانده بود بطور آحاد الناس بسر می برد *

* معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والده اش مرضعهٔ
جنت مکانی بود - اواخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاری
فائز شده - پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکانی
زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاری و خطاب معظم خان سر بلند
گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار رایت بلند پایگی بر افراشت - پستر بصوبه داری
دهلي بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست
و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه
و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داری خسرو
در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته
کردد بلیغ نمود - و بریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم
آورد - و چون دران ایام خسرو او پای در زاویهٔ عدم در کشید
و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان
مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو می پرداخت -
آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور
گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داری بنگاله

ز تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانے بنام او صدور یافت - او کشتي سواره باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانے در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

* محمد تقي سیم ساز مخاطب بشاه قلي خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمساعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوري بخت بخشي سرکار شاهي شده از عمدهای دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هر دو بمقصد پیوستند راجه (که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست) از گریزفکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آید - ناگزیر محمد تقي طلب حضور گشت - و بعدتر
بفوجداری مالوه و حراست حصار ماندو (که در تیول شاهزاده
بود) سر افرازي یافت - و در هنگامی (که شاهزاده از راه
تلنگ (۲) باوتیسه (۳) در آمد) احمد بیگ خان نائب صوبه داری
آنجا در خور سر پنجگی ملازمان شاهي توانائي در خود
ندیده پیش عم خود ابراهیم خان فتح جنگ باکبرنگر شتافت -
شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را
همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثی [که جناب شاهي
را پیش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد دیولگانون (۴) (که
بالای نتل روهن کهره است) معسکر گردید] بترغیب و تحریک
ملک عنبر حبشي (که از جانب او یاقوت خان حبشي
در حوالی برهانپور اقامت ورزیده بتاخت و تاراج اطراف
مي پرداخت) شاهزاده نیز عبد الله خان را با شاه قلي
خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمدۀ پادشاهي
خالي ست یحتمل که بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و بارۀ
شهر پرداخته در لوازم کار آگهي دقیقۀ مهمل نمي گذاشت
اینها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (که اعل

---

(۲) نسخۀ [ب] تلنگانه - (۳) نسخۀ [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخۀ
[ج] دیولگانون *

باغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند
که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف
جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در
معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده
دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر
چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید که دور دور شاهجهان
غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت
یافت راو رتن جمعي کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته
خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید . شاه
قلي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند)
با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون
بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع
بود) ناگزیر خود را بقاعهٔ ارک انداخته متحصن گردید .
گویند عبد الله خان نفاق صریح مي ورزید - و الا اگر
کمک مي نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او
باعث کبیدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله
خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گردید - معامله
فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و
بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان
رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور
نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ (۲) تونس ببرهانپور رسید
برخے یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضے را مقطوع الید
ساخت - چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵)
هزار و سي و پنج بر کنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور
گردید در ایام استیلای خود روزے (که خواجه عبد الخالق
خوافي را بقتل آورد) آن جوان (۳) جلادت منش را نیز ته
تیغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشي و فقر مي گذرانید -
خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش
ملا محمد در مبادی جواني در موطن مالوف خویش علوم
دینیه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشین خود ساخته
بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتے
ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم
جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهے بکمال داشت - با وصف
فضائل رسمي به پیرایهٔ ثقاوت و دینداري و زیور صلاح و
و پرهیزگاري متحلي بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ج] پرلس - (۳) نسخهٔ [ج] خان *

افادہ بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب
در آمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ
یمین الدولہ آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق
افتاد - و باستادی آن نوئین بلند مرتبت شهرۂ آفاق گشته
بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و
امتیاز ما فوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده
خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامراني بر آمدند -
و غلامان و نوکران این خانوادہ خطاب خاني و ترخاني
یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل صوري را
از یمن انفاس آن بزرگ مي دانست شگرفیِ اقبال و
مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته) بر احترام
و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادۂ خدمت صدارت
کل ممالک محروسۂ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر
بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال
شتافت - همگي املاک و باغات و تمامیِ منزل و محلات
ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی
تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف
گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا
و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنها بذابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه داری تته مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود (که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا (۲)
پوست خواهیم کند - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمده بنابر آشنائی موای و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثرے بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چانده منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین (۳)
محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهم کند - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت) بے جرم و خیانت ته تیغ ستم شهید یافت (۲) - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان (۳) بود - اتفاقاً وقتیکه زنجیر در پایش مي کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے سست شده از پای او بر آمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که موا دعای بد مي کند - از غایهٔ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد مي کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرهٔ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایهٔ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

(۲) نسخهٔ [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضے نسخه] آصف جاهي *

عهد جنت مکاني بمنصب عمده فائز گشت - و بمزید شان و شوکت ناموري اندوخت - گویند از پیشگاه جهانگیري بسه کس تکلیف خطاب شد - قبول نکردند - میرزا رستم صفوي و خواجه ابوالحسن تربتي و محمد خان نیازي - او گفت زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که برگزینم - در مبادی حال بهمراهی شهباز خان کنبو در بنگاله کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم‌پوتر (۲) نامی بشجاعت و راه مردي بر آورد - گویند شهباز خان بپاس همان مرافقت و حسن تردد او یک لک روپیه سالے از جانب خود تواضع مي کرد - و در مهم تهته کومکی خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجري (۳) میرزا جاني بیگ حاکم سنده از قلعهٔ (که دران محصور بود) بیرون شده سیوستان روبه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزي دست در بازد - خانخانان جمعے را (که محمد خان نیازي ازانها بود) بدان سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتیها پیوستند جوقے را اندیشهٔ آنکه لکهي استوار کرده انتظار کمک رود - به تحریک راه مردان آویزش قرار یافت - بسرداری محمد خان نیازي از لکهي گذشته با مخالف

---

(۲) نسخهٔ [ج] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ج] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار (٢) و برانغار (٣) عساکر پادشاهی را با هراول از جا بر داشته از چیره دستی نخوت فروش بود - محمد خان با فوج قول (٤) رسیده بسخت آویزه بر شکست با آنکه غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهی از هزار و دویست زیاده نبود - میرزا جانی در عین گریز چند بار برگشته در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را بر سری و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد جنت مکانی در جنگ کهرکی (٥) (که از کارزارهای مشهور دکن است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را بدست او و یعقوب خان بدخشی (که هر دو از کهنه سپاهیان روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے بکار برد - نالهٔ آبے (که دران میدان واقع شده) درمیان داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوی نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے (٦) که داشت هرگاه می خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ دود از نهاد آنها بر می آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(٢) نسخهٔ [ج] برانغا و جرانغار - (٣) نسخهٔ [ب] عسکر - (٤) نسخهٔ [ا - ب] غول - (٥) نسخهٔ [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (٦) نسخهٔ [ج] سرانجام ٭

بکشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مقر خود هیچ جا بند نتواست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود محمد خان نیازي در قطرة و پویه خود را دریغ نداشته مساعی جمیلة بکار برد - الحق (۲) محمد خان امیر متین بے بر کرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات شبانروزي (۳) (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهي تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي محض براى طعام قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے ازانها مي مرد درماهه او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و تقوی و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ا] آورد - (۳) نسخهٔ [ب - ج] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت ازين جهان گذران انتقال نمود - بمرد (۲) اوليا محمد خان تاريخ است *

چون در دکن بسيار گذرانيد و پرگنهٔ آشتي برار (که آنطرف درياى ورده است) در جاگيرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمير و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظيم بروى کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشيد مقبره و مسجد و باغي طرح انداخته - زيارت گاه خلائق بود - درين ايام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحيه و الکه ويران و خراب افتاده - از صد خانه يک خانه چراغي دارد و از ده ده يک ده خراجي - ازين سلسله هم کسي نماند که رشدي داشته باشد *

* مظفر خان مير عبد الرزاق معموري *

از سادات صحيح النسب معمور آباد است که موضعي ست از نجف اشرف - نياگان او بهند آمدند - مير بدانش و قابليت از يکتايان روزگار بود - در عهد عرش آشياني جولاني عرصهٔ روزگار گشته به بخشيگري سپاه بنگاله تعين گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه (که (۳) ناظم آنجا بود)

---

(۲) يعني سنه هزار و سي و هفت - و در بعضي نسخه [محمد خان اوليا بمرد] واقع شده - (۳) نسخهٔ [ج] ناظم آنجا *

بهمراهیِ شاهزادهٔ سلطان سلیم بمهم رانا سیسودیه دستوري یافت و کار آن ولایت را از ناشناسي به نبایر خرد سال خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهاني را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سري به اله آباد شتافته فرو کش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیرپور آویزشے (۳) بسزا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکے را بر گماشته بودند که بهنگام شکست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق در گذشت - و میر از جاي گزند رهائي یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعینانیِ شاهزادهٔ مذکور بے رخصت بر خاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته به بخشیگریِ بنگاله سر افرازي یافته بود جذاب شاهي از جانب میر سر گراني و ذخیرهٔ خاطر داشت - پس از سریر آرائي

(۲) نسخهٔ [ج] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ج] آویزش *

از کمال بندہ نوازي بصفح جرائمش بر نواختہ ببحالیِ منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیدہ بہمراہیِ خواجہ جہان سرگرم مہمات بخشیگریِ دوم برساخت - درین کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبۂ تتھہ بضبط پادشاهي در آمدہ میرزا رستم صفوي (۲) بہ ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجہت تشخیص جمع دامیِ (۳) آن صوبہ مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معاملہ داني (۴) از قرار هست و بود جمع معین نمودہ بجاگیر میرزا (۵) و متعینۂ او تنخواہ دادہ معاودت کرد - و در اواخر عہد جہانگیري بصاحب صوبگیِ مالوہ بلند پایہ گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیٰحضرت بمظنۂ بد اخلاصي و نا دولت خواهیِ خانجہان لودي ناظم دکن از جنیر براہ احمد آباد متوجہ دار الخلافہ گردید - بر زبانہا افتاد کہ صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو (کہ خزانہ و بیشتر محل خانجہان درانجا بودند (۶)) مي آید - خان جہان فرزندان خویش را با سکندر دوتاني (۷) در برہانپور گذاشتہ خود با جمعے از بندهای

(۲) نسخۂ [ج] در آمد و میرزا الخ - (۳) نسخۂ [ب] جمعبندي - (۴) نسخۂ [ب] معاملہ فہمي - (۵) نسخۂ [ج] فرمودہ - (۶) نسخۂ [ج] بود - (۷) در [بعضے نسخہ] دوماني و [در دیگرے] دوباني *

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سرير فرمانروائي هندوستان بجلوس اعلى حضرت زينت پذيرفت حكومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفويض يافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشكر وغا گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

* مقرب خان شيخ حسن معروف به حسّو *

پسر شيخ پهنيا (۲) ولد شيخ حسن پاني پتي - مشهور است كه در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحي (كه دران فن بے نظير روزگار بود) قيام مي نمود - معالجهٔ فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در دست كاريها شريك و با معالجات دست يار بود - در سال چهل و يكم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشاى آويزهٔ آهوان آهوئے بجانب پادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورشے در مملكت افتاد - اگرچه چاره بحكيم مصري و حكيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن اين پدر و پسر طرفه نيک انديشيها بجا آوردند - شيخ

(۲) در [بعضے نسخه] بهنيا و در [ديگرے] بينا *

همّو از صغر سن در خدمت جنت مکاني تربیت یافته شگرف
(٢)
پرستاریها بتقدیم رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه مي گفت
که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام
شاهزادگي هرچند شاهزاده مبالغه مي کرد چیزے از سرکار
(٣)
شاهي نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد)
اول کسے را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر
برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خاني و منصب
پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجئ
پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هرکار و کار هر
مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسي
وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [مثل سورت و
(٤)
کنبایت (که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است)
بنادر دارد] بار دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاریِ ملک و
سرداریِ سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده
شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (١٠٢٧) هزار
و بیست و هفت به صاحب صوبگیِ ولایت بهار اختصاص
یافت - و در سال شازدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار
گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

---

(٢) نسخهٔ [ج] رسانیده - (٣) نسخهٔ [ج] منصب شاهزاده - (٤)
نسخهٔ [ج] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگيري دوم و مزيد قرب و مصاحبت لواى برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پيري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کيرانه (که وطن اوست - و پيوسته در تيولش بود) مرحمت فرمودند که بفراغ بال روزگار بسر برد - گويند زمانه با وى طرفه موافقتے کرد - هرگز سيلئ روزگار نخورد - بعد ازان (که منزوي شد) با هزار سهيلي (که کارخانه دار هم آنها بودند) در کمال خرمي و بے غمي مي گذرانيد - گويند دولتمندے با همه اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگي و بے فکري دران وقت ديگرے نبود - چون توليت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتيب داده در عمر نود سالگي در وطن خويش بموطن اصلي شتافت *

کيرانه پرگنه ايست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي که به خوش آب و هوائي و شايستگئ زمين شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عاليه طرح انداخت - و باغے يکصد و چهل بيگهه را ديوار پخته کشيد - و حوض بذراع دو صد و بيست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سير و سرد سير هر دو نشاند - گويند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هر جا شنيد از گجرات و دکن تخم آن آورده کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبئ انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسید - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگیري بخطاب خاني و افزوني منصب امتیاز یافت - و در سال دهم در گذشت - مسیحای کیرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است که در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سیتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم میرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب بر زد *
* نهال آتشین از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گویا *
* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخویشی میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے بهم رسانید - و در جواني در گذشت - میر حسام الدین همشیرهٔ (۲) احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ (۳) بعقد

(۲) نسخهٔ [ب] همشیر زادهٔ - (۳) در [بعضے نسخه] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم ٭

ازدواج آورد - و بدان وسیلهٔ جلیله اوج پیمای عزت و اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداري و استرضای آن عفیفه مي کوشید - هرگاه در نوروز و اعیاد بیگم بدولت سرای پادشاهي مي رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل در آید - در عهد جهانگیری بصیانت و حراست حصار استوار آسیر (که در متانت و ارتفاع و آنچه شایستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالک محروسه است) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبک عنانی تعاقب گران عساکر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضیات (۲) وقت بیرون دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاین بر گماشته نزدیک قلعهٔ مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهیب و تخویف بنام میر فرستاد - و میر اعتماد خانه زادي و نام آوری پدر و استحسان عقیدت و جانفشاني در کار خداوند مجازي را بنظر نیاورده با آنکه سامان توپ و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود (که در قلاع دیگر عشر عشیر آن نباشد) و صعوبت گذر بمرتبهٔ (که زالے سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ب] مقتضاي *

برهنمونی عروجی (که در طالع او مودع دست مشیت بود) بی مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سریر آرائي و فرمانروائي اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد بر نواخته بجای شیر خواجه (۲) (که در اثنای راه تتهه رهگرای ملک بقا گشت) بصوبه داری آن ولایت سرافراز گردید *

چون فلک حسد پیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد (۳) است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه (۱۰۳۹) یکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بر بست - از پسرانش میر صمصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال بیست و یکم بدیوانی شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اودیسه و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بر افراخت - و آخر همین سال در گذشت *

* مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جنت مکاني ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر راجه - (۳) نسخهٔ [ب] مقصد *

دو هزاری هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زین نقره لوای مباهات افراشت - و سال سیوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعینات یساق دکن گردیده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قیام داشت) او به تهانه داری ظفرنگر معین بود - چون مردم بسیار از تابینان منصب‌داران متعینهٔ این مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمي‌توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجے تعین نمود که غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پیوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدی سیصد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدی چهار صد و پنجاه سوار ارتفاع (۲) پذیرفته سال پانزدهم جلوس اعلی‌حضرت در فدا را گذاشت *

* مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلي ست - اینها از سادات صحیح النسب رضویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشیاني کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر ترددِ نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشیِ شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) در الهٰ آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوري با جمعی کثیر (که شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبی در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از نیم شب بخانهٔ راجه (که مست و بے خود در راوتي خوابیده بود) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] او چینیه [ج] او جنیه *

خون براوتي درآمده سر او بريد - و بشال پيچيده برآمد - و بمردم گفت که کسے نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پيش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را يغمائي سازند - مردم او آگهي يافته منتشر و بذات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گرديد - زمانه بيگ بخطاب مهابت خان امتياز يافت - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بمنصب سه هزاري سر بر افراخته بمهم رانا تعين گشت - و هنوز آن مهم تمشيت نپذيرفته (۲) بود و از تهانه‌بندي بيرون کوه وا پرداخته مي خواست درون کوه در آيد که طلب حضور گرديد - پس ازان بهمراهي شاهزاده شاه‌جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغير شاه بيگ خان خان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - ليکن از تسلط و پيش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دلي بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبير مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزيمت کرد *

چون در سال هفدهم بغواي نور جهان بيگم ميان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

(۲) نسخهٔ [ا - ب] نپذيرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنیِ
دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند -
هرچند ابتدا بتوحشے (که از جانب بیگم داشت) تن
در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون
عبدالله خان از هراولیِ عساکر پادشاهي بفوج شاهي پیوست
جنت مکاني از بدگماني آصف خان را (که سر فوج بود)
با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشے در
لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت
عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهي نموده -
بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته
بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته
بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که
استدعای بحالیِ تیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده
(که همواره جویان رضامندیِ پدر بزرگوار بود) بترغیب و
تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان
پرویز از آله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر
واقعه طلبان بآتش افروزي در آمده پادشاه را بران داشت که
تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقیِ مهابت خان
(۲)
بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرهانپور آمده ازانجا •

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبه‌دار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگی و دولت خواهی پادشاهی در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاده که پسر خود را در نوکران پادشاهی منتظم ساخته در دیونگاون (۲) ملاقات می نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوری (که همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاری وکیل السلطنته خود را با پنجهزار سوار گسیل کرد که همیشه کومکی ملک پادشاهی بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاری را با راو رتن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طے کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و ابرام

(۲) نسخهٔ [ج] دیولگاون *

راجه بهيم (كه از رفقاى شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معركه بر آورد *

اتفاقاً در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتيِ عادل شاهيه با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك بر آمد - و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولايت قطب الملك كشيد - و مقررىِ هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو برگرفت - و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده بر سر بيجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت كه درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند - مهابت خان (كه متوجه آله آباد بود) به سربلند راى برنگاشت كه لشكر خان را با جادو راى و اودا جي رام با جميع امراى بالاگهاٹ تعين نمايد - ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي‌ام تقصيرے سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد - مرا با مدعيِ من وا گذاريد - كسے نشنيد - ناچار بكارزار پيوست - از قضا ملا محمد كشته شد - و جادو راى و اودا جي رام دست بكار نبرده بدر زدند - بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و از لشكر پادشاهي سواى خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بير (كه با تني چند ازان ورطه برآمده بمكانهاي خود رسيدند) چهل و دو منصبدار با لشكر خان و ميرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانيدند *

(۲)
عنبر فتح كرد تاريخ اين واقعه است - گويند ملك عنبر (كه ربطي بسخن نداشت) اين تاريخ شنيده گفت چه لطف دارد - طفل هم ميداند كه عنبر فتح كرد - مكرر او و عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدكن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملك عنبر و ياقوت خان حبشي برهانپور را محاصره كرد - از سنوح اين هرج و مرج دكن بر طبق حكم مهابت خان با سلطان پرويز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسيد فدائي خان فرمان آورد كه خان جهان از گجرات بجاي مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داري بنگاله قيام نمايد - سلطان پرويز باين وصل و فصل راضي نمي شد - حكم ديگر رسيد كه اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نيست بحضور آيد - و خانه زاد خان را (كه تا حال به نيابت پدر بنظم كابل مي پرداخت) طلبيده به بنگاله رخصت كردند كه بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

(۲) يعني سنه هزار و سي و چهار *

خان بعدارے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنگاش غلط کرده‌اند - سلطان (خواهند شنید که) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدهٔ مرا آگهي ست - من میرزم - تو حرف مخل بخواهي (۲) زد - با شش هزار سوار (که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود) روانه شد *

در هنگامے (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند) آمدنش بعرض رسید - پیغام (۳) شد که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي و جواب جاگیرداران بنگاله (که ازانها متصرف گشته) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که گذار بهت روزے (که منزل

---

(۲) نسخهٔ [ج] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ج] معلوم شد *

شود) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي
همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید
پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بیارند - و پل را
بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد
کجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید
فیلانے (که درین مدت بدست آوردید) (۲) داخل سرکار کنید -
مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد -
کجهت خان گفت که خان جیو (۳) برای کدام روز مي گذارید
کشتئ حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند
محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده
گفت (۴) که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را
من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان
گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله
مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا
جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگي داده عهد و
پیمان موکد ساخت *

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف
خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردند - (۳) نسخهٔ [ب] خانجیو - (۴) نسخهٔ [ج]
گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبي بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلان باز شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسید - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عداوت آصف خان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کورهي یعني مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانیٔ وی زن که قشقه وارے زخم شده خون روان گشت (۲) - درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشي بترکي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس ازان (۳) مهابت خان عرض کرد که آشوبے بر خاسته سواري بشکار علاج دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد - (۳) نسخهٔ [ج] سواریٔ شکار ٠

کچهوت خان ماده فیل سواری خاصه (که خود بجای مهاوت و پسرش در خواصی بود) پیش آورد - مهابت خان گفت خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بفیل جراز شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ بیدریغ ساختند - و از عوض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود - ندامت و افسوس از بیخبری خود می کرد - بیگم دراے (۲) خلص و بعض از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج بارادهٔ کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند روز دوم بے شگرف پژوهشی از معبر و گذر رهی دسته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفی داشت و مخالف فیلان پیش رو داشتند حمله آور گشته نزلے فوج برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام بطرفی افتاده بآسیمه سری جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اتک (که در تیولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را (۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] افسوس‌ـه - (۳) در [نسخهٔ ا - ج] لفظ [را] نیست -

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را با ابو طالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران ندست آورد - و مهمات ملکي و مالي پیش خود گرفته صاحب معامله را نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رایات پادشاهي گردید باشارهٔ جنت مکاني جمعے از احدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئے واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسیارے با عمده‌های آن طائفه بقتل رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداري (۲) ورزید - بر گشته به پناه پادشاهي خزید - هرچند جنت مکاني باطفای آن نائره کوتوال را تعیین فرمود - و بپاس خاطرش (۳) چندے از احدیان را بوی گرانید - لیکن آن همه رعب و تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسر مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالئ رهتاس

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ب] بوی گرائیده - آن رعب الخ *

هوشیار خان خواجه‌سرای نور جهان بیگم دو هزار سوار بفرموده بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب معجلای فوج درمیان آورده حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و جبه پوش شوند *

چون گذار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بوده) منزل شد بمهابت خان پیغام شد که چون معجلای فوج بیگم قرار یافته - شما پیش شتابید که مبادا در واقعچیان گفتگوئی واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه یک منزل پیش رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسیده و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطر شاهي بود) اتفاق نیفتاد عازم تتهه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و ازانجا باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر بادهٔ تتهه مخیم سرادقات بود) بوصول خط نور جهان بیگم (که از صیت موکب شاهي یحتمل که مهابت خان ناعاقبت بین از شورش مزاجي آسیبی باخلاف گرامي قدر (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده شاهجهان بعهد و پیمان هیجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند) رساند] معاودت بدکن اصوب
مي نمايد - و خبر فوت سلطان نيز رسيد - و شيوع بيماري
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش
رخصت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد
و شصت کروه مسافت پيموده ناسک را مطرح انوار نزول
ساخت - ناچار مهابت خان در جوگن چهل کروهي اين
طرف جيسلمير چهاوني کرد - و پس از آوارگي او (چون
از حضور فوجي نيز بر سرش تعين شده بود اما نتوانست
بار مقابل شد) عقب تر توقف گزيد - مهابت خان دل از
همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پيش نيامد -
ناگزير با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش
بر نمي داشتند) بملک بهيلان (که مابين گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخي
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ايام بر طبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنير بنا گذاشته ملک عنبر (که
بگواري آب و هوا و عمارات امتياز داشت (رفته طرح اقامت
(۲)
انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهي بيست و يکم صفر
سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت از راه راج پيپله و بگلانه
بمعجون آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

(۲) در نسخهٔ [ب] واو [نيست] *

در همين ايام واقعهٔ ناگزير جنت مكاني بميان آمد -
اعلى حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باجمير رسيدند -
گويند چون بزيارت روضهٔ مقدسهٔ معينيه رفتند مهابت خان
حمائل مصحف بر تعويذ قبر شريف گذاشت - و عرض كرد كه
مراد فدوي همين بود كه حضرت پادشاه شوند - اَلحمدُ لله
بمراد رسيدم - اگر بموجب قول تقصيرات مرا عفو كنند قسم
بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درميان دهند يا همين
وقت رخصت كعبه فرمايند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد -
فتواي خون من (۲) خواهد بود - صاحب قران ثاني تشفي
خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان
سپه سالار و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام
چهار لك روپيه نقد و صاحب صوبگي اجمير ارتقا بخشيدند -
و در همين سال جلوس مهابت خان بصوبه داري دكن
چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (كه بنازگي
صوبه دار مالوه شده بود به نيابت او مقرر گشت - و در
سال دوم (كه رايات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي
عزيمت دكن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگي دار الملك
دهلي نامزد گرديد - و در سال پنجم از تغير اعظم خان
مجدداً بصوبه داري دكن دستوري يافت *

(۲) نسخهٔ [ج] و فتواي خون من خواهد داد *

گويند دران سي چهل سال (که صوبه داران بدکن مي آمدند تا برآمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ (۲) آمده بر مي گشتند - هيچ کس بفکر آن نمي افتاد - اول تدبيرے (که مهابت خان درين صوبه داري کرد) آن بود که بنجارهای هندوستان را بفيل و اسپ و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرويده کرد که يک سر بنجاره بآگره و گجرات بود و سر ديگر به بالاگهات - و مشخص نمود که روپيه را ده سير گران باشد يا ارزان بگيرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهيه پيوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام کين توزي ديده به مهابت خان نوشت که در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهای پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان بر جناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه کرده خود نيز بيست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از کتل کهرکي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد بسيار تا شش کروه تعاقب آنها نموده علم تيغ گردانيد -

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] تنگ آمده •

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (که به ظفر نگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از کهرکی گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسیم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب حصار (که کوهی ست رفیع و کاغذی وارهٔ بران آباد) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نیروی شهامت و پردلی خان زمان و به بهادري و جدکاري خان دوران بر کهي و رسد با ساهو و زندوله خان و بهلول خان بیجاپوري نبردهای مردانه و چپقلشهای گردانه رو مي داد - ظفر و فیروزي هر مرتبه نصیب بهادران پادشاهي میگردید *

پس از فتح عنبرکوت چون گشایش مهاکوت را وجه همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت (که اکثرے بگوشت حیوانات مرده سد رمق مي کردند) (۳) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خیریت خان عم زندوله خان و برخے عادل شاهیه (که در قلعه بودند) امان طلبیده شبے پنهاني بکمند فرود آمدند - و خانخانان را دیده راه بیجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زن و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت (که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذي واره بود) گذاشته خود با یاقوت خان حبشي (۲) بر سر خان خانان رسید - جنگے عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در اثناے گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت نریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیر حاجیِ مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغے دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاري بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت
و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک
هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک
و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار
فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم
ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه
ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه　* بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *
* بود قلعهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است -
مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر
میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را
با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانهٔ برهانپور
شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند
گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب
او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از
بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان
کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت
او که نقارهٔ کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

(۲) یعني سنه یکهزار و چهل و دو •

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکي بهر صورت بے وجہے پسندیدہ مہابت خان نقض عہد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او از متصدیان پادشاهي استفسار نمود که برین مهم چه قدر زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکے شاهزادها نمود که بنیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید - اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع درمي خلف سلطنت را رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف عادلشاهیه در آمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها پرداخته هر روز آویز و ستیز مي شد - چون مهابت خان با شاهزاده بسه کروهي رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهے بر کہي و گاهے بر مورچال جنگ مي انداختند - روزے در کہي (که نوبت خانخانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوي

کرده پیش رفتند - هرچند مهابت خان طلبید که پستر آئید از جهالت پا افشرده بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزیده تلاش و تردد مي کرد - گویند چنین صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت *

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیده بر خود مي پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و سید خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنیم درهٔ کوه را گرفته شروع بان‌کاري کرد - ازان آتشے بکاه در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته از حساب بیرون - امرا بر پشتهٔ بلند ایستاده حیران نیرنگي فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرفے هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد - معهذا برشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بردارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که روز جنگ کهي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبرآباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهگندر (که ناسور خاصے ست - و دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیلِ

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلا پرهیز نمي کرد - مي گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت تسخیر پرینده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله ڈیره کرد تا بر صفحهٔ ایام باقي ماند که درین وقت هم در کار پادشاهي مساهله ننمود - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهلیهٔ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده گفت که باعانت شما نامے بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من متصدیان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلي برده زیر قدمگاه شاه مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت بسرکار والا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یکهزار و چهل و چهار بساط زندگاني در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپاه سالار رفته هردو تاریخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلى حضرت سواى فیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کرور روپیه سالے مداخل بود - همه را خرج مي کرد (۲) - صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - یکے گفت در سرکار او فروغے نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبے نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر ثمینه کنده در گاوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکي و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

(۲) نسخهٔ [ب] همه خرج میکرد *

پادشاهي دقت و جزرسی بسیار مي کرد - و بکارهای خود بیخبر محض بود - و پهلوی چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصیر مي کرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مکروه مي دانست - ازو ست * فرد *

* تنگ دلم بود که بهشت آرزو کند *
* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت (که ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود) و میرزا گرشاسپ (که داماد آله وردي خان شد) و میرزا بهروز و میرزا افراسیاب هیچ کدام ترقي نکرده بدیار خاموشان منزل گزیدند *

* مختار خان سبزواري *

سید محمد نام از سادات بني مختار است که از خیار ذریت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب این سادات عالي درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اکابر این خاندان علیه مفوض بود - امیر شمس الدین علي ثاني نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [که بمه واسطه بامیر شمس الدین علي ماضي (که آخر نقبای زمان شاه

(۲)
عباس بود) میرسد] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامے (که عبد الله خان اوزبک والئ توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالئ خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که در سبزوار فروکش نموده) به ایلي نگرائید - عبد الله خان استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود (۳)

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني بر کن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت -

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *
* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسپ

(۲) نسخهٔ [ا - ج] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ج] رقم نموده •

صفوي داراي ایران گردید - میر را بخطاب سلطاني بر نواخته صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شيء ازآن باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف‌الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائي سلطان حسین میرزا [چون آستانهٔ بلخ (که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب النقبائي آن دیار نامزد گشت - و پس ازان (که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید) او ازانجا بر آمده بهند بار غربت گشود - (۲) اولادش درین ملک اقامت ورزیدند *

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنت مکاني بخطاب مختار خان و منصب دو هزاري هزار و دویست سوار پایهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به تیولداري سرکار مونگیر مضاف صوبهٔ پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعین گشت - و مدتها دران الکه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال (۳) پرتاب اُجینیه

(۲) نسخهٔ [ج] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ج] اجنیه *

(که از زمینداران مفسدپیشهٔ آن ولایت بود) راهي گردید -
و مختار خان را بهراولی فوج برگزید - چون قلعهٔ بهوجپور
حاکم نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا درانجا
متحصن بود) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب
حویلی خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا
در ضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(که مقدمهٔ لشکر بود) محاذی دروازه ملچار خود نموده
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نگشین
که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان برآمد - و پس از
انجام این مهم کما بیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري افغانی
(که متعهد ضبط تیولش بود) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر
کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یاد داشت بستد - و باز محال طلبي مي کرد - هرچند
او ضعیف نالیها نمود رحمی نا کرده تهدید بحبس و شکنجه
کرد - چون برخاست که درون رود سد راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان جدا جدا تحریر یافته *

* میر محمد امین میر جملهٔ شهرستاني *

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر کلانش میر جلال الدین حسین صلائي تخلص (که فاضل مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضي صفوي گشته بمنصب صدارت (که از اعاظم مناصب ایران است) امتیاز یافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او میرزا رضي پسر میرزا تقي بجای عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گردید - و از وفور قابلیت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي یافت - و برشد کاردانی تولیت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و منصب مهر داري توقیعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بساط هستي در نوردید - صدارت ایران به پسرش صدر الدین محمد (که دختر زادهٔ شاه و طفل رضیع بود) مقرر شده نیابت بمیرزا رفیع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نیز مستقلاً بامر صدارت مي پرداخت *

بالجمله مير محمد امين در سنه (۱۰۱۳) هزار و سيزده
از عراق بديار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب
شاه والي تلنگ بوسيلهٔ مرتضی ممالک مير مؤمن استرآبادي
نوکر گرديد - مير مؤمن خواهرزادهٔ مير فخر الدين سماکي
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ايران
بتعليم سلطان حيدر ميرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قيام
مي نمود - و پس از وقوع قضيهٔ ناگزير شاه و کشته شدن ميرزا
حيدر و استيلای شاه اسمعيل ثاني تاب توقف نياورده بدکن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از ساير سلاطين آن مملکت
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پيشوائي و وکالت
يافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - مير محمد
امين از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي
(که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي
نمي پرداخت) چنان جا کرد که او بخطاب مير جملگي
برنواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهی مير وا گذاشت - و
پس ازو (که پسر نداشت) نوبت حکومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسيد - او از رشادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ايالت گشت - نقش مير با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشيای مير
دراز نکرده بآئين نيک رخصت فرمود - مير از گلکنده به بيجاپور

پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر (۲)
براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
صفوي استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادر زادهٔ
او مي شد) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
بعزت و آبرو روزگار بسر برد (۳) - اما میر مي خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسی (که درین
مدت فراهم آورده) بر گیرد - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعی
از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت
جنت مکاني یکی را به صد معروض داشتند - آن پادشاه
عالي جاه فرماني بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت -
او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷)
هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدی دویست سوار و خدمت عرض مکرر
سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر سامانی
سرکار والا سر بر افراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ب] بسر مي برد *

دیرین بندگي بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگری بر آمده باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار چهرهٔ کامیابی بر افروخت - و دهم ربیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج رخت هستي بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت آقریب مذهب درمیان آمد - میر بتلدي حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعي اصفهاني ست - چه مردم آنجا بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت) بنابر امساک باران گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کس نمي خرید - و شریف برغیف مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان مهمات پادشاهي و عمدها بحکم والا آش پزخانها (که بلنگر زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کرم

میر جبلي نیست اما این طعن و سرزنش صریح ناشي از
سوء باطن است - و الا این امر بتکلف هم مورد تحسین و
محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ایران است - 　　* بیت *

* اصفهان نیمهٔ جهان گفتند *
* نیمهٔ وصف اصفهان گفتند *

بقول اصح از اقلیم چهارم است اگرچه برخے بجهت طول و
عرض از اقلیم سیوم شمرده اند - از کهنه شهرهاي عراق است -
در قدیم یهودیه مي‌خواندند - چه بني اسرائیل از بخت نصر
گریخته گرد عالم مي گشتند - چون خاک اینجا را موافق
خاک بیت المقدس یافتند شهرے طرح انداخته به یهودیه
موسوم ساختند - و برخے بناي آنرا به اصفهان بن سام نسبت
دهند - جوقے از ابنیهٔ اسکندر بر شمرند - ابن درید گوید
اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعني
سواران - و در فرهنگ رشیدي گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ
و همچنین سپاه و سپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن
شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز
بسیار بود - چنانچه مولف تاریخ اصفهان علي بن حمزه گفته -
و الف و نون براي نسبت است - انتهی کلام الرشیدي -
و اصفهان معرب اسپهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوشک و جوباره و دشت - چون کیقباد آن را پاي تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یکے موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائی خود دار السلطنة ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس گذاشته بآبادي و معموری آن باده همت گماشت که مزیدے بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب و هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان بر خاسته اند - بیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد آورده اند که مي گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرسے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الاّ آنکه *

* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

* محلدار خان *

پسر محلدار خان چرگس است - در دولت نظام شاهيه بمزيد قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسيار گذرانيده بود به دکني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامي بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشياني هنگامي (که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر (۲) داشت) او برهنموني بخت بيدار از قصبهٔ تيالي (۳) (که دريئولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است) بسپه سالار پيغام نمود که اين مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پيش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور ميداد سپهسالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالي او بر همگنان گزارش نمود (که چون بنه و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بيجاپوري در بيجاپور است) اگر ترکتازي نموده بدان دستبردے نمايد به ازين دستاويزے براي ظهور عنايات پادشاهي نخواهد بود - محلدار خان بياوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادے چند مي گردد دران نزديکي زن

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بقالي [و در بعضے نسخه] بيتالي •

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند) (۲) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونسلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس رندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای (۳) بیست هزار روپیه نقد و دیگر عنایات خسروانه سر بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداري سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات بادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ج] عطایای *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي (که پدرش نيز از امراي نظام شاهيه بود) داد *

* مرشد قلي خان ترکمان معروف *
* بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدي دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کارطلبي او پرتو ظهور داد (ازانجا که در خدمت مير تزکي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان مير تزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضي پادشاهي نمي کرد) در سال ششم آن کار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزوني پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان (که للهٔ شاه عباس ماضي بود) نوازش يافت - و هنگامي (که رايات پادشاهي از آگره بسير دولت آباد ارتفاع يافت　　* ع *

* بپادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ازان سال آگهي بخشد) از منزل روپباس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت کيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

---

(۲) يعني سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرقوم تفویض یافت - و چون افزونیِ جمعیت نا گزیر ضبط
آن سرزمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار
بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار
اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران بوم
فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش
سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهي شده
بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهي گردید -
و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت
هجري در اثنای تاخت بریلي از مواضع مفسدان (که همگي
شورش گزیدان آنجا در پناه دیوار بست آتش افروز هنگامهٔ
کین توزي بودند) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسکه
در فوجداری متهرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ
پري چهره (که هر یکی در حسن و ناز از دیگرے گرو سبقت
مي برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن‌نگر (که
محاذي متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و
منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار
میلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند) غریب مجمع از زن و مرد
هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده
(۲) و دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست •

و واگشت مي‌نمود - زنے دید (که بجمال رشک ماه بود) مثل گرگے (که در رمه در آید) او را بر داشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو للهٔ (۲) استاجلو خالي از غرائب نیست - مجملے بر زبان قلم مي گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیر الامرای خراسان متکفل للگیِ عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بندہ والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائیِ ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بےضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگیِ نصف خراسان مي گرفت) یکتائي نورزیده در

(۲) نسخهٔ [ج] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار شکني افتاد - سلطان محمد خدا بندہ با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیدہ در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلي خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلي و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزادہ و علي قليخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلي خان و طائفۀ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زادۀ آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامتی دران ملک نیافته بود که مرشد قلي خان زیارت روضۀ مطهرۀ حضرت امام الجن و الانس تقریب کردہ بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشودہ بچرب زباني و چاپلوسي اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را فشون و لشکرے آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیست بعهدۀ من واگذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راہ احمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلي خان بر مشهد مقدس مستولي گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد
خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در
انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید -
پستر بعلی قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود
ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیری کرده
خان را با جناب شاهی بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم
فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بها مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت
و دوستی فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمنی بر خیزند
ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده
(۲)
فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته
رفته کار بجائی رسید که علی قلی خان شاه را بر داشته
فوج بمشهد کشید - مرشد قلی خان سر جنگ نداشت و
میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز برابر
هم فرود آمدند - علی قلی خان بهیچ وجه سر بمصالحه
فجنبانیده عنان حزم و هوشیاری از دست داده خود مباشر
حرب گردید - و بر جماعتی تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب
آنها پرداخت - مرشد قلی خان با معدودے در جائی
ایستاده بود - نظرش بر لوای شاهی افتاد - ممنون طالع

(۲) در نسخهٔ [۱] حرف [واو] نیست •

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمے (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سر نوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للکي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنهٔ قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اواسط الناس (۳) تا اعیان و روشناس دربار (که همه خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ج] با *

کوچ در قزوین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امراے عمده (که راتق و فاتق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - وچون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي بر آورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) به تیغ کشیده (۲) تقصیر ساير امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهے و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالے (۳) سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز تردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقئ دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي نذوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

(۲) نسخهٔ [ب] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ا] شاهے *

و حقوق بعقوق سر بر مي آرد - و آخر الامر سر در سر آن
مي بازند (شايد وجهش آنست كه سلاطين ذوي الاقتدار
دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه
ابقاى او را منافي مصلحت خود تصور نموده بتضييع او
مي كوشند) اگرچه ظاهر آنست (كه بيشتر امزجه مجبول
خدمت فروشي و كار آرائي ست) بقدر صدور نخوت رعونتي راه
مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي تابد] چون پايهٔ قدر
و منزلت مرشد قلي خان بايوان كيوان رسيد و رتق و فتق امور
كلي و جزئي سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در
كانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه (كه
نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و للگي مرشد قلي خان
و درميانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت
سلوكي كه مي كرد نيز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس
خود سنهٔ (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامي
(كه جانب خراسان برآمده بود) بجمعي اشاره نمود كه ناگاه
بكشك خانهٔ او در آمده در خواب كارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر كلان الله وردي خان مشهور است - در مبادي حال
ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و كارداني بپايهٔ ديواني

(۲) نسخهٔ [ج] درميان *

شاهزاده بر آمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه (که در تیول سلطان مقرر بود) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیري (چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی برسم منقلا بسرداری راجه بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را پای همت از جا رفته با آن (که الهدیار خان (۲) پسر افتخار خان و شیر خان افغان کمکي بودند) توفیق یاري نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسیدن عساکر پادشاهي بگذراند - بجانب الهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامهٔ شهریار بهمراهئ خواجه ابو الحسن در هرازلئ یمین الدوله بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنایت علم سر بر افراخته بفوجداری نرور (۳) دستوري یافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابي اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهي گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه دارئ تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندیر وغیره محالات صوبهٔ محمد آباد بود) سر بلند گردیده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت بر گزید - گویند (۴) سوارئ جمیله

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله یار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نرووار - (۴) نسخهٔ [ج] شد ٭

بسيار جمع كرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد كرد *

پسرش ميرزا لشكري (كه علامهٔ روزگار بود - و در بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور) به پشت گرمئ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت - گويند اول باعث كارشكنئ خانجهان لودي آن بو الفضول گشت - شبي در غسل خانه بر سر اهتمام با حسين خان و عظمت خان پسران خان مذكور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگئ شما فردا ظاهر خواهد شد كه پدرت را زنجير در پا كرده يك كرور روپيه مي گيرند - چون شب چوكئ خان جهان بود پسران به تيش خانه آمده بپدر اين حرف رسانيدند - چون ايام دولتش بانتها رسيده بود اينحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهاى او گرديده خانه نشين شد - اسلام خان بحكم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف ميرزا لشكري گل كرد - اعلى حضرت او را مقيد و مسلسل بقلعهٔ گواليار فرستاد - و بعد رسيدن كار خان جهان بجائے كه رسيد از زندان رهائي يافته در ديار غربت مي زيست - تا باجل طبيعي درگذشت - و پسر ديگرش زوالي ست كه تا سال بيستم اعلى حضرت بمنصب هفصدئ صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] روشناس ٭

* معتمد خان محمد شریف *

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهندوستان وارد شد بدستیاری بخت بیدار بدولت روشناسی جنت مکانی فائز گشت - و در سال سیوم بخطاب معتمد خان سرافرازی یافت - در حق او ظرفای مغایهٔ آن وقت این بیت گفتند

* بیت *

* بدور شـــاه جهـــانگیر خانی ارزان شد *
* شریفه بانوی ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشیگری احدیان داشت - در سال نهم سلیمان بیگ فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده شاهجهان (که بمهم رانا مامور بود) فوت کرد - و معتمد خان به بخشیگری عساکر شاهی تعین گشت - و در سال یازدهم (چون شاهزاده بتنسیق مملکت دکن دستوری یافت) معتمد خان باز ببخشیگری فوج امتیاز گرفت - و در هنگامے (که جنت مکانی مرتبهٔ اول بگلگشت کشمیر خرامش فرمود - و مرکوز خاطر محض سیر بهار آن دیار بود) ازانجا (که درین موسم کتل پیرپنجال از برف مالامال می باشد - و عبور لشکر ازان راه دشوار بلکه محال) براه پکهلی و دمتور (۲) نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] پکلی و دهمتور *

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر مي‌آید) لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے (که در بر داشت) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي (که لازمهٔ سفر کشمیر است) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح بارچي خانه و اسباب و آلات ضروري (که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خير و برکت بوده که در قليل منصبي‌هاي چنين هنگام (۲) اين همه اسباب و سامان بود که بيگاه و بيخبر از عهدهٔ مهمانداري پادشاه هندوستان بر آمد - در همين مراجعت کشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کاميابي افروخت - و چون بدولتخواهي شاهزاده شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزيد قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام خان به بخشيگري دوم سر بر افراخت - و در سال دهم از انتقال مير جمله بتفويض خدمت والای مير بخشيگري و از اصل و اضافه بمنصب چارهزاري دو هزار سوار بلند مرتبه گرديد - و در همين سال باعانت سيو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس (۳) باتفاق راجهٔ مذکور بولايت دهنديره تعين گشت - معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سيزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از سپنجي سرا در گذشت - اگرچه در تاريخ داني شهرتے داشت اما از اقبال نامهٔ جهانگيري (که بعبارت سليس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز اوست) معلوم ميشود که سليقهٔ تاريخ نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسي اصلا بجزئيات ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ج] قليل منصبئ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بيتهل داس•

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سی‌ام بپایهٔ هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات بپخشیگری گجرات و کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف برادر (۲) معتمد خان در تیولداری لکهنؤ عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان (۳) - دران باغ مغزوی بود تا بسرا بهمان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفوی *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاری ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این الکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثانی بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به الکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

(۲) نسخهٔ [ج] برادرش محمد اشرف در تیولداری - (۳) یعنی سنهٔ هزار و چهل هجری *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن
ناحیه را بدو مسلم داشت - این معني موجب کلفت هر دو
برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر
قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لگدکوب حوادث اوزبک گشت و
سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه
شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته
لوای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای
تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود
بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم
خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان
مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعے
فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را
از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد -
او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر
میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعے نماند - بزرگ برادر
(که منتهز فرصت بود) دست چیرگي برگشاده زمین داور
نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزي آمده قلات بستد - روزے
بشکار رفته بود . طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند -
والدهٔ میرزا بقلعه داري پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

(كه بجانب آن ضعيفه سر داد) در گذشت - اگرچه ميرزا
بسيارے را بتيغ انتقام گذرانيد اما (چون اوضاع زمانه حسب
دلخواه نديد - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن
آن ديار بے جمعيتيِ ديگر مي افزود) بشريف خان اتكه
حاكم غزنين دوستي داستان بر خوانده آهنگ بندگيِ پادشاهي
وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال يافت - سال
سي و هشتم اكبري (۲) سنه (۱۰۰۱) هزار و يک ميرزا بكنار آب
چناب رسيد - سرا پرده و بارگاه و قاليئها و ديگر رخت فراش‌خانه
مصحوب قرا بيگ تركمان از سركار پادشاهي فرستادند - و
متصل آن كمر خنجر مرصع بدست حكيم الملک ارسال
يافت - چون نزديک رسيد شريف خان و آصف خان و شاه بيگ
خان و برخے امرا باستقبال دستوري يافتند - بچهار كروهيِ
لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زين خان كوكه پذيره
گشته با سنجر ميرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ
حسن ابراهيم و با چهار صد تركمان دولت ملازمت در يافت -
چون تاليف برادر كلانش منظور بود بمنصب والاى پنجهزاري
و انعام يک كرور تنكهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسيارے
پرگنات بلوچستان (كه افزون از قندهار است) بر نواختند - و
پس از چندے بعنايت علم و نقاره اعتبار بر افزودند - ميرزا

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [اكبري] نيست .

ابو سعيد (كه در قندهار مانده بود) نيز رسيده بنوكري پادشاهي امتياز يافت *

چون مردم ميرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال بر گذرانيدند سال چهلم سركار چيتور باقطاع ميرزا مقرر شده بدان سو دستوري يافت - اما بنابر وجهي از سرهند بر گردانيدند - چون راجه باسو و برخے بوم نشينان شمالي كوهسار سر از فرمان‌پذيري بر تافتند سال چهل و يكم پتهان و آن نواحي در تيول ميرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف خان را بياوري همراه دادند - ميان ميرزا و خان مزبور ناسازي افتاد - راجه باسو مؤ را استوار كرده نخوت فروشي پيش گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه را نامزد فرموده ميرزا را بحضور خواند - سال چهل و سيوم رايسين و آن حوالي بجاگير ميرزا قرار يافته بدان جانب شتافت *

چون گشايش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزي بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان دانيال التماس كمك نمود - پادشاه از برهانپور فوج تازه بسر كردگي ميرزا و يك لك اشرفي روانه كرد - آزان باز ميرزا كمكي دكن بود - دختر خان خانان براي پسر خود ميرزا مراد خواستگاري نموده بحسن ياوري آن سپه سالار مدتے در قصبهٔ تمرني (كه الحال به ظفرنگر زبان زد است)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیري سنهٔ (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سرافرازي یافت - جنت مکاني نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در روانه ساختن ارغونیه (که از چند (۲) سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله (که مبادا غدرے اندیشد) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموري بهمراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا نیز طریقهٔ پیش گرفت (که منافئ آئین مروت و مردمي بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمے بداد خواهي همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ اني راي سنگدلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگاني دادند - پس ازان بمنصب شش هزاري امتیاز یافته به صاحب صوبگئ اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

---

(۲) نسخهٔ [ج] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ب] دلپن *

بتصرف در آورن عبد الله خان بطريق منقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٔ آباد آنطرف آب گنگ معسكر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذكور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومي خان ميرآتش شاهي تعهد مي‌نمود كه در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب (۲) بيجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود كه آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت بر آمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يكم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حكومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ كبر سن شده از حركت باز داشت از تكاليف نوكري معاف فرموده به ساليانهٔ يک لک و بيست (۳) هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن كتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

تاريخ (۴) است - و در عمر هفتاد (۵) و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [بيجا] نيست - (۳) نسخهٔ [ب] يک لک و هشت هزار روپيه - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ج] هشتاد و دو *

سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآویزه بر خاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني
بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائي تخلص میکرد - ازوست *　　* قطعه *

* هرچند دلم بساط ایماني را *
* کج باخته‌ام نرد خدا داني را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساخته ام *
* بر طاق نهاده‌ام مسلماني را *

و منزل میرزا برتبه بود - هنگامے [که برادر کلانش مظفر حسین

ميرزا (كه باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار مي آمد]
اين رباعي گفت *   * رباعي *

* آن كور كه در راه حسد پامال است *
* دجال نگويمش خر دجال است *
* گويند ز ايران خنكي مي آيد *
* اى باد سموم وقت استقبال است *

اين قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زين پيشتر بود اى عزيزان *
* ذكر چون جرّه بازے تيز چنگے *
* بهر صيدے كه مي افكندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* كنون پريده است آن باز و مانده *
* بدستم تسمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران ميرزا (كه هريك صاحب نام و نشان بود) بجاى خود مثبت است - برادرانش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا هر دو در سنهٔ (۱۰۰۵) هزار و پنج باجل طبيعي در گذشتند *

* موسوي خان صدر *

گويند از سادات مشهد مقدس است - و با سيد يوسف خان رضوي قرابت قريبه داشت - در عهد جهانگيري به روشناسي

بادشاهي کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه سربلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب دو هزاری پانصد سوار مرتقي شد - پس از فوت جهانگیری (۲) چون با یمین الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس آشیانی (که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازي یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیري به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالئ غزنين اتفاق افتاد) خان مزبور هراول فوج فيروزي بود - دران معركه كارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانيد - بيشتر در كمكيان دكن انتظام گرفت - و در تسخير دولت آباد بمردانگي و بهادري كارنامها بر ساخت - خصوص روزے [كه خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع كهركي (كه پنج كروهئ دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است) مي شد] عادل شاهيه و نظام شاهيه يكدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبرد كار پاى ثبات افشرده آويزش سترگ نمود - اعادي كارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول در آويختند - از جانبي بهادر جي پسر جادو راى چون ابر صاعقه ريز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانيد - و از جانبي مبارز خان (كه او نيز در چنداولي بود) خود را رسانيده از مقراض برّان تيغ دو دم و بقراضهٔ پيكان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن اكثر بل سر تا سر آن گروه كم فرصت زياده سر بريد - و خون آن خاكساران باد پيما را (كه دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپاى آنها ريخته بود) با خاك عرصهٔ مصاف بر آميخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه دارئ دكن در سال هشتم دو حصه شده بالا گهاٹ بخان زمان و

پایان گهات (۲) بخان دوران تفویض یافت) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال (۳) یازدهم بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهي داشت و باب آن (۴) ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکي گردانیدند - سال هژدهم سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستي بر بست - به بزرگي و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه مي گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیب ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثاني اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ج] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ب] باب الملک *

* مهيس داس راتهور *

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موصی اليه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامے براه مردي بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب (که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامراني افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و بعد از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والئ آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

بتعاقب او مامور شدند او بوفور (۲) کار طلبي بے اجازت شاهزاده همراهي آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار دیده بیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت بهلوی سندلي (که براي شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود) مي ایستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ در برابر آن مي آمد - پسر کلانش مرتن (که در جالور بود - و بچهار صدي دویست سوار سرفراز) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس (۳) کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوري یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والي آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بفور - (۳) نسخهٔ [ب] آستانبوسي •

تعيّن شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله
خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده
محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دکن علم عزيمت بر افراشت -
و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده
در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار
سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه
در جنگي (که متصل اوجين رو داد) قرار گرفته وقت
زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج
(۲)
عالمگيري در آمده *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاري رضوي ست که
به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ
احمد آباد آسوده است) مي رسد - او بيستم جمادي الآخره
(۳)
سنهٔ (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد - و در هشت صد
و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم
يافته - او نبيرهٔ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر
مخالفت حاکم اوچهه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود
در زمان سلطان محمود (که بدو واسطه پور سلطان مظفر
والي گجرات است) بدان ديار آمده در قصبهٔ تبوه سه کروهي

(۲) نسخهٔ [ب] در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ (۸۵۷) هشتصد
و پنجاه و هفت درگذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی
شاه عالم بمزید فضل و بزرگي متصف بود - و در فقر و توکل
ثاني نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده -
هنگامی (که جنت مکاني از گجرات بسیر دریای شور لوای
عزیمت بسمت کنبایت (۲) برافراخت) میر در کمال تبجیل و
تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای
آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام
شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه
قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین
مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است -
در سنهٔ (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهاني
رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربیِ روضهٔ
شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگي
داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود -
طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست * * رباعی *

* در نخوت و کبر لا علاجم چه کنم *
* با آنکه اسیـــر احتیـــاجم چه کنم *
* میرم بنیـــاز و ناز دلبـــر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

هید پانزدهم جمادی الآخرہ سنهٔ (۱۰۰۳) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ (۲) است - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي‌قدر بادای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے درسلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم (که اصلا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

---

(۲) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دقتها را (که منبی از ذمه برات خود و ادای حقوق آقا ست) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامي بتمید عاید شد *

اتفاقاً در همان ایام بدامان بیگم صاحبه آتشے در گرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سر افراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقي عظیم مي کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفي مازندرانی مشهور در جواني از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نیست - این بیت از ساقي‌نامهٔ اوست * بیت *

* نمي ماند این بادهٔ اصلا باب *

* تو گوئي كه حل كرده اند آفتاب *

ملا بياضي ترتيب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين رباعي گفت *

* رباعي *

* اي شاه نه تخت و نه (۲) نگين مي ماند *
* از بهــر تو يک دو گز زمين مي ماند *
* صنــدوق خــود و كاســهٔ درويشــان را *
* خالي كن و پر كن كه همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر (۳) ماند - اول مسمي بسيد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوه بخاري مخاطب بديندار خان نسبت كرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نے (۳) نسخهٔ [ب] ماندند *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکاني ست - و مدتها بتعیناتی صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلهت بود - پس ازان (که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیاني رونق یافت) او سال اول به بحالی منصب دو هزاری هزار سوار (که از سابق داشت) ناصیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان (که از تغیر اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود) رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آشام (که باهداد بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع سرشخي گردیده بودند) همراه میر زین الدین علي برادر اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) تردداتِ نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار تابینانش مساوی ذات گردید (۳) - و چون درین سال اوڈیسه بپادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ب] گردیدند *

ضمیمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده ببارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود) دستوري یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

* مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیاني بمنصب هزاري شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجي (که سرگروه آن شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي (که از دکن برآمده جانب مالوه راهي گردیده بود) تعیین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادیٔ فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه (که هراول سید مظفر خان بود) برچهٔ بوی زد - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموری اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کرتهه بیلانهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعیناتِ خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پسترِ سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے (که نیکنام عم بهادر خان رهله زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستي بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو بر داشت - پسترِ باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دویده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و ششصد

(۲) نسخهٔ [ج] چانده ، (۳) نسخهٔ [ب] بر سوخت ٭

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم (چون بلدهٔ
برهانپور بورود رایات فیروزي رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو
بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداري سه کس
مقرر شد) او بهمراهي خان دوران بهادر دستوري یافت - بعد از
معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار نوازش یافت - سال یاردهم
در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهي گردید - سال
سیزدهم بهمراهي سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین
شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال
چهاردهم (که نعمت بار اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاري دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم
باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک
امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود)
رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ
شتافته (چون سلطان مزبور تعلقهٔ مذکور را گذاشت - و
سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشار الیه
بتقدیم خدمات پرداخته چندے بحفاظت قلعهٔ بلخ مامور
بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ
مسطور را به نذر محمد خان والئ آنجا باز گذاشته معاودت
نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکند سنگهه هادا پسر او ست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

* میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً (۲) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل (که هنوز بسن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود) جمعي (که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ب] آبای خواجه از دیربازدر کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سليمان ازين آگهي يافته باز متوجه كابل شد - ميرزا قلعه را
بباقي قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده
گذشته بدرگاه عرش آشياني ملتجي گرديد - امراى اتكه خيل
با تيولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهئ ميرزا گزيده
بار ديگر بر مسند حكومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشياني
مير محمد خان اتكه بسربراهئ مهام كابل اشتغال ورزيد -
ميرزا محمد حكيم همشيرهٔ خود نجيب النسا (۲) بيگم را (كه سابقاً
والدهاش در عقد ازدواج شاه ابو المعالي آورده بود)
بے استصواب عرش آشياني و بے استفسار از مير محمد خان
بخواجه حسن نسبت كرد - و خواجه (چون بچنين نسبتے
عالي افتخار يافت) مهمات در خانهٔ ميرزا (۳) را از پيش خود
سرانجام نمودن گرفت - و امورے (كه باو مناسب نبود)
ميساخت - و از مير محمد خان اصلا حسابے بر نميداشت - خان
مذكور از حدت طبع تاب نياورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه
من حيث الاستقلال بامر وكالت پرداخته بجزرسي و سخت گيري
دكان خود آرائي بر گشاد - ظرفاى آنوقت ميگفتند كه * بيت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *

* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون يقين ميرزا سليمان شد كه از امراى پادشاهي هيچ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فخرالنسا بيگم - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [را] نيست •

کس در کابل نیست در سال یازدهم آلهي سنهٔ (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مالات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت والي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ (که دوازده کروهي کابل است) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالي کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت *

* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *
* ای حسن زین بتر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبرنامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیهٔ بنگاله بارادهٔ شورش بلاهور رسید از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی (۲) راه کابل برگرفت و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود هجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و جواب عذرخواهی میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکی از فرزندان را (۳) مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر باین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سرزمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هرچند خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید - و شاید در همین (۴) ایام فوت کرد - خواجه را از بطن آن عفیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان که رشادت و کارطلبیها داشت - چون نا روشناسی خود را همایون پور میرزا سلیمان وا نموده (۵) در کوهسار بدخشان سر سروری (۶) بر افراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم الٰهی با برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] درین ایام - (۵) نسخهٔ [ب] کوهستان - (۶) نسخهٔ [ب] سرداری *

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه منبر و
زر و سیم بنام عرش آشیانی بر آراسته عرضداشت نمود - و از
پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا
والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسروانی
گردید - عرش آشیانی بلاقي بیگم دختر شاهزاده دانیال را
بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکانی بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار سر عزت بر افراخت - و
در جشن جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه
سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها
بفوجداری سرکار ماندو مي پرداخت - در سال بیست و دوم (۲)
سنهٔ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ
انهل مضاف ارجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر
قرابت ترقي نکرد - خالي از خست طبع نبود - پسرش میرزا
ابو المعالي میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادی حال مدتها با مهابت
خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکانی
منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [۱] هشتم *

(۲)
مكرمت خان و خدمت ديواني بيوتات هركار والا و منصب هزاري دو صد سوار اختصاص پذيرفت - در سال چهارم بديواني و بخشيگري و واقعه نويسي و بيوتاتي دار الخلافة اكبرآباد مامور گرديد - و در سال هشتم (۳) سر زمين بنديله مطرح الوية پادشاهي گشت و او باستخلاص قلعة جهانسي (كه از قلاع استوار ججهار بر گشته روزگار بوده) و بتفحص دفائن آن مقهور تعين گرديد - نگهبانان قلعه از دست بردهاي افواج قاهره (كه برأي العين مشاهده نموده بودند) همت باي داده زينهاري گشتند - و چنين حصاري را (كه باسباب و آلات قلعه داري استحكام تمام داشت - و بر فراز كوهچه درميان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده) بے ارتكاب پرخاش و تلاش تسليم نمودند - مكرمت خان ازين فتح بيست و هشت لك روپيه از دفينه هاي نواحي جهانسي و (۴) دتيه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسيده از نظر گذرانيد - اعلى حضرت بعد سير و گلگشت آن ديار (كه بكثرت آب و وفور آبشار رشك كشمير هميشه بهار است) در اواخر همين سال از آب نربده عبور فرمود - و مكرمت

(۲) نسخهٔ [ب] مكرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ب] سال هشتم (كه سر زمين بونديله مطرح الوية پادشاهي گشت) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ج] ديته و در [بعض نسخهٔ] ديهه *

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشي در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلی (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معاودت نموده تارک اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانسامانی چهرهٔ کامیابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم خان بفوجداري و تیول داری متهرا و مهابن شادکام شده باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بلند مرتبه گشت *

کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (که همواره مي خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار بیارایند) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [۱] ذو الاقتدار

(۲)
از خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد
پژوهش بسیار قطعهٔ زمینی (که در ظاهر دار الملک دهلي
میان نورگده و آغاز آن معموره واقع بود) برگزیدند . بیست
و پنجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ (۱۰۴۸) هزار و
چهل و هشت هجري مطابق طرحی (که در پیشگاه خلافت
(۳)
مقرر گشته) بسرکاری غیرت خان برادر زادهٔ عبدالله خان
فیروز جنگ (که نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود) رنگ
ریخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور
اساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه
هر جا صنعت گرے از سنگ تراش ساده کار و پرچین کر و
معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده . با عملهٔ بسیار مشغول
کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیأ لختے مصالح
شده بود که غیرت خان بصوبه داری تته نوازش یافت -
و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفیعه
به الهوردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز
بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته
(۴)
گشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت
و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان (که بوالا خدمت میرساماني

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد از - (۳) نسخهٔ [ب] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ج] عمارات ٭

قيام مي نمود) مقرر گرديد - او جد و جهد بليغ بظهور رسانيد - تا آنكه در سال بيستم اين حصار گردون بنا با ساير ابنيهٔ فردوس آئين [كه در هر گوشهٔ آن خورنقے و سديرے ست و در هر زاويهٔ آن گلشنے و غديرے - و بے تكلف و اغراق نگار خانهٔ چين است - اما آن نقش پيشين و اين نگار پسين * * بيت *

* درو آن قدر برده صنعت بكار *
* كه خود نيز محو است صنعت نگار *

از غيب دانيهاى امير خسرو ست كه آنچه سابق در مدح دهلي گفته بود درينولا بر روى كار آمد * * بيت *

* اگر فردوس بر روى زمين است *
* همين است و همين است و همين است] *

بصرف شصت لک روپيه در عرض نه سال و سه ماه و چند روز صورت حسن (۲) انجام گرفت *

قلعهٔ رفيعه (كه مثمن بغدادي ست) درازش هزار گز پادشاهي و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح پور بر افراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاكريز بيست و پنج ذراع - و زمين شش لک گز است مضاعف زمين قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اكبرآباد - و دورش سه هزار و سيصد ذراع است

---

(۲) نسخهٔ [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن -
چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و
عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون
مي ریزد - سوای ضلع شرقي (که دریای مذکور بدیوار حصار
پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته -
و نشیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز
محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام
و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل
بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت لک روپیه -
و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت
(که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده) بچهار لک
روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای
جون از نواحیء پرگنهٔ خضر آباد جدا نموده به سي کروه
پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون (که شکارگاه او بود و
آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال
سلطان بتوالیء ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان
باز ماند . و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان
صوبه دار دهلي برای افزونیء زراعت و آبادیء محال تیول
خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانيد - چون روزگار او سپري شد بترميم و تعمير آن نپرداختند - و بدستور پيش از جريان باز ماند - دريندولا (كه توجه اعلى حضرت به بناى اين قلعه مصروف گشت) امر شد كه نهر مذكور را از خضرآباد تا سفيدون (كه مبدأ و منتهاى آنست) مرمت كنند - و از سفيدون تا قلعه (كه مسافت آن نيز سي كروه پادشاهي ست) نهرے تازه حفر نمايند - بعد تياري به نهر بهشت مسمى شد - و نشيمنها بحوضهاى لبريز و فوارهاى بلند پرواز نضارتے ديگر بهم رسانيد - بيست و چهارم ربيع الاول سنة (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري سال بيست و يكم (كه براى نزول پادشاهي مختار اهل تنجيم بود) به تهيأ اسباب جشن و تعبيهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامى منازل خاصه را بگوناگون نفائس فرش (كه در كشمير و لاهور از پشم شال براى هر نشيمنے بنفاست و لطافت بر روى كار آورده بودند) برآراستند - و بر در حجرها و ايوانها پردهاى طلا دوزي و ده يک دوزي و كلابتون دوزي و مخمل زربفت كار هنرمندان بدائع آثار گجرات آويختند - و در هر نشيمنے اورنگ مرصع و طلائى ميناكار و منبت و ساده نصب نمودند - و هر جا مسندے والا گسترده گارتكيهها با غلافهاى لآلئ متلالي گذاشته مسند پوشهاى زركش بران كشيدند - و سه جانب ايوان منيع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پيش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرين کوکبهٔ بزنجير طلا آويخته نمودار چرخ برين بر گردانيدند - و در وسط آن ايوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرايش دادند - و بر روی آن مرصع سرير فلک نظير (که فروغ مايهٔ خورشيد عالم افروز است) گذاشتند - و پيش تخت شاميانهٔ زرنگار مسلسل مرواريد با اساطين مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو (۲) مرصع چتر مسلسل مرواريد و بر دوامين تخت ملمن ملبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندليهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه (که محتوي ست بر شمشيرهای جواهر نگار با پردله های مرصع (۳) و ترکشها با يراق مرصع و نيزهای مرصع که در ترصيع آن سرمايهٔ بحر و کان بکار رفته) بترتيب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و ديوار آن ايوان سحر بنيان و ايوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سايبان های زر دوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چيني و مخمل زر بفت طلا باف و نقره باف گجراتي (۴) و مسلسلهای کلابتون و بادله آذين بستند - و پيش ايوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ايوانهای اطراف شاميانهاي مخمل

---

(۲) نسخهٔ [ج] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [مرصع] نيست - (۴) نسخهٔ [ج] با مسلسلهاي ء

زربفت بسرغه های سیمین برافراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت باسمان برابری دارد) بحکم عالي در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا یافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره (که دور هرکدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بیست و دو) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّ ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است •

بالجمله چنین بارگاهے (که با فلک همسري نماید) گاهے افراخته نشده - و چنین مکانے (که نمونهٔ فردوس برین باشد) بااین زیب و زینت آراسته نگشته (۲) - از روز وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند (۳) - و گروهے بفزوني منصب و نوازش خطاب و جمعے بمرحمت نقد و اسب و فیل کام دل بر گرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] بااین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند •

يحيى كاشي تاريخ (۲) اختتام اين بناى عالي چنين يافته (۳)

* مصرع *

* شد شاهجهانآباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپيه صله بر گرفت *

مكرمت خان را بجايزهٔ اتمام اين عمارات (۴) هزاري ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر افراز ساختند - و در سال بيست و سيوم مطابق سنهٔ (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مكرمت خان رخت زندگاني بر بست - مشار اليه بتمول و زرداري شهرت تمام داشت - مشهور است كه روزے فردوس آشياني فرمود (۵) كه بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهاى مثمن و مسقف آنجا (كه طرح برگزيدهٔ طبيعت بود) ترتيب نگرفت - و بدان نمط (كه پسند خاطر بود) اين شهر صورت نيافت - و درين باب تعرض گونهٔ به مكرمت خان كردند - ازان روز مكرمت خان گفتے كه اين شهر اگر بنام ما مسمى كنند آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمايم - پسرے داشت محمد لطيف نام - در سال بيست و دوم بتقديم خدمت

---

(۲) يعني سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجري . (۳) نسخهٔ [ا] يافت -
(۴) نسخهٔ [ج] عمارت - (۵) نسخهٔ [ب] فرموده .

فوجداری میان دوآب مامور گردید - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بیان این شهر و دهلی قدیم نیز جولانی میکرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر کنار دریا سایر شاهزادهای عالی شان و امرای عظمت نشان بعمارات وسیع و بدیع و نشیمنهای دل نشین چندان پرداختند [که از ابنیهٔ عالیه (که بیست لک روپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعالی در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقهٔ خود طرح ریخته اند (و از حیز احصا (۲) بیرون است) معمورهٔ عظیمی و سواد اعظمی ست] که سیاحان جهانگرد بلدے باین پایهٔ فسحت و وسعت و بدین مایهٔ جمعیت و جامعیت در هیچ اقلیمی (۳) نشان ندهند *

* بیت *

* تعالی الله اگر مصر است و گر شام *
* بود یک گوشهٔ این محشر عام *

مدینة السلام بغداد (که پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفای عباسیه بود) دوره از طرفین دجله دو فرسخ است که

---

(۲) نسخهٔ [ج] احصار - (۳) نسخهٔ [ج] اقلیم *

شش کروه رسمي باشد - و محیط این شهر عظمت‌بهر پنج
فرسخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو (که
از سنگ و گل کشیده بودند) بوفور باران جا بجا ریخت
در سال بیست و ششم سورے از سنگ و صاروج در کمال
متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول
شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست
و هفت برج و یازده دروازه (که دو کلان بعرض چهار و
ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپیه
صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول
یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و
شصت حجره و ایوانهای نهایت مطبوع و دلپسند (که بحکم
معلی سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل
اصطبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع
از دیوار قلعه اساس یافته) تا چوک هشتاد در هشتاد -
کوتوالي چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک
دیگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمین
قدر طول و عرض - جانب شمالی این چوک سرای دو سقفهٔ
رفیع اساس بیگم صاحب (که یک درش جانب بازار و دیگر
بطرف باغ) موسوم به صاحب‌آباد (که حقیقةً سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکی ازان مکرمت خان پیشکش نموده و اعلی‌حضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده - و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی ست بکمال نزاهت و صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوري محل پانصد و شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي دو رویه بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز بازار محاذي دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیان اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد جهان نما ست) در کمال رصانت و متانت و نهایت فراخیِ ساحت (۲) بر کوهچهٔ جانب غربیِ قلعه بمفاصلهٔ هزار گز واقع است - دهم شوال سنهٔ (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ خاک گردید *

* ع *

* قبلـــهٔ حاجات آمد مسجـــد شاه جهان *

تاریخ (۳) اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که قریب صد سال گذشته) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراخیٔ ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت *

طرح امكنهٔ دل فريب و طراحي حدائق طراوت افزا بجائے رسانيده اند (كه ادهم تيزگام خيال در مسلک بيان آن بلندگي مي گرايد) خامهٔ بپاي چوبين چگونه آن راه تواند پيمود - خصوص مساجدے كه در چوک سعدالله خان و چوک معروف به چاندني چوک (كه معمار همت عاليهٔ ظفر خان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - كاسهٔ گنبدهاي هر يک را با منارها از جانب بالا بصفايح مس مطلا در كمال درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم فلک را خيره مي سازد - و ازين جهت (كه از مدتے ممتد رايات ظل اللهي سايه گستر اين مصر جامع است) بكثرت ابنيه و هجوم قطان هر جانب بيرون حصارش معموره ايست هر چهار ربع او مسكون - و از بسيارئ اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقليم هر كوچه و برزنش كشوريست بامتعهٔ اقاليم سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزير امصار است - و در هر دوكانش بوفور نفايس و نوادر هر ديار صد كاروان بار - ازين است كه در فترت نادر شاهي طرفه چشم زخمے باين شهر رسيد - و در طرفة العين بصورت اصلي باز گرديد - بل همه چيزش از اول بهتر و روز افزون است - و تصوير نقش و نگارش از قدرت قلم بيرون صنايع پردازي و نزاكت كاريها را روز بازار است - و طرب انگيزي

و بزم‌طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیز رفتار در مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است باین بیتی از فروغی کشمیري (که در تعریف این شهر گفته) اکتفا مي نماید * * بیت *

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شـــاه جهـــان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه - اگرچه برخے از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرهي گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید *

* بیت *

* وی دهلي و وی بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - سلطان علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد برساخت - پستر پسرش سلطان محمد شهرے نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکے دیگر برافراشت جهان نما نام *

چون نوبت بجنت آشیانی رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائی را ویران کرده جدا شهرے برآراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه (که بر ساحل دریای ستلج است) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواری تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سي - شرقي آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیرآباد صوبهٔ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها فراوان) لختے شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنکار درو - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاري جانور و خیل و اسپ کوت بس انبوه - هشت سرکار دویست و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شانزده لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیاني

بدو میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهان‌آباد موسوم (۲)
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سي و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)
سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرما ست - و دو دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم (۳) (۴)
تابستان از غرهٔ اسفندار تا آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردي نیز معتدل
است - درین دو ماه سواري و قطره مي توان کرد -
اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود -
و خورداد زمان استیلای گرما ست - سیوم برسات - او نیز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الا بسان خورداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا ست -
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخهٔ [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ
[آخر] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پديد آيد - و اين ايام نيز ايام خوبيهاے هندوستان است -
و در شهريور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته -
مهر آخرهای ايام برسات است - باران اين وقت بخريف
و ربيع نفع تمام دارد - روز بعد از يک پاس گرم
مي گردد - و شبها مائل بسردي - اين فصل سه هوا دارد -
و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - ليکن
در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات
روزے (که باران نشود و نسيم نوزد) هوا گرفته مي شود -
اين فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان داير است - اما
هوا متفاوت است *

* ميرزا حسن صفوي *

پسر سيوم ميرزا رستم قندهاريست - در عهد جنت مکاني
بمنصب هزار و پانصدي هفت صد سوار سر افرازي داشت -
پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خويش از
صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
در سال دوم به تعيناتي صوبهٔ بنگاله رخصت يافت - مدتها
با پسر خود ميرزا صف شکن در کومکيان آن ولايت انسلاک
داشت - گاهے بر طبق طلب به پيشگاه سلطنت رسيده روی
عقيدت بتقبيل سدهٔ جهانباني مي افروخت - و باز بدستوری
معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزايش منصب پايهٔ

اعتبار بلند تر مي افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار امتياز يافته بجاگيرداري فتح پور
بيانه مورد اعطاف گرديد - و در سال بيستم فوجداري
جونپور از تغير شاه نواز خان صفوي برادر خردش نامزد او
گشت - و مصحوب صف شكن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوري يافت - و در سال
بيست و يكم ميرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف
استلام خلافت دريافت - و باز پدر و پسر كومكي بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بيست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داري كوچ متعلق
صوبهٔ مذكور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات
اندوخت - و در سال بيست و سيوم آخر سنهٔ (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري ره نورد عقبي گرديد - مشار اليه
خطاب خاني قبول ننمود - ميرزا صف شكن بعد فوت پدر
بخدمت تهانه داري و فوجداري حصر ولايت بنگاله چندے
بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئي پادشاه
زمان اشتغال ورزيد - و در سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سيوم
هجري سال پنجم عالمگيري روزگار حياتش بسر آمد - دختر
مير ميران يزدي همشيرهٔ نوازش خان عبد الكافي (كه برادر

علاقئ خليل الله خان است) در خانهٔ او بود - خلف او سيف الدين صفوي باعتبار دامادئ خليل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب كامياب خان ناموري گرفت - و بنابر جهتي از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالئ منصب كامران گرديد - و خطاب خاني بنام خود يافت *

* مرتضى خان سيد نظام *

پسر دوم ميران صدر جهان پهانيست - از بطن برهمن زنے بوده (كه ميران كمال شيفتگي بدو داشت) - ازين جهت اين پسر را نهايت دوست داشته در صدد تربيت او شد - و در حين حيات خود بروشناسئ پادشاهي و منصب عمده كامياب گردانيد - پس از فوت ميران جنت مكاني او را بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستين سال جلوس اعلى حضرت باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاى نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضى خان مير حسام الدين انجو سيد مذكور بخطاب مرتضى خان ناموري اندوخت - هنگامے (كه نظم صوبهٔ دكن بمهابت خان خانخانان تفويض يافت) خان مشار اليه نيز كومكي گشته رخصت دكن يافت - و پس ازان (كه حصون تسعهٔ دولت آباد بنيروى شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري گشایش یافت) سپه سالار خواست یکی از سران فوج را با برخی از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتے در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمے نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر بر تافت - و مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چندین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیراے آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملي بکار برده سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهی خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت ۴ - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که (چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده)۸ قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه (که صوبه داری آن باو متعلق بود) رفته چندے بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرے (که از خزانهٔ عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

(۲)
داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تیولداری دلمو
سرافرازي یافته بمالش متمردان آن ناحیه از بیس و غیر
آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلموست جمعیت
کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طایفهٔ
بیس کوتاهي ننمود - مکرر بجنگ و پیکار غالب آمده نقش
صولت او درست نشست - مدتها در فوجداری بیسواره و
لکهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبهٔ پیري
و ضعف قوي طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت
نمي توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه
خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق
سالیانه از پرگنهٔ پهاني وطنش (که یک کرور دام جمع
دارد) مرحمت شد - چون پسرانش درگذشته بودند هر
کدام از عبد المقتدر و عبدالله نبیرهای او را باضافهٔ منصب
و دیگر نبایر او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد
لک دام تتمهٔ این پرگنه را در تیول آنها مقرر کرد - پس
ازین سید مذکور مدتها در زمرهٔ وظیفه خواران گذرانیده
باجل موعود بساط حیات در نوردید - عبدالمقتدر در عهد
اعلی حضرت بمنصب هزاری شش صد سوار و فوجداری
خیرآباد رسیده *

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] دلمؤ *

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیري در جنگ عثمان خان لوهاني داد جانفشاني و جان ستاني داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیراندازي شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنموني بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولي عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائي و فرمان پذیري عادل شاه بیجاپوري تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوري یافت که قطب شاه والي آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او (چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادري دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامي تنومند و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسي انجمن حضور و استحسان

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در
ایام ناکامی شاهزاده (که از بے مهری روزگار غیر از قطع
فیافی سود سفر بنظر نمي آمد) او از اخلاص وافي و
صفای صافي (که سر آمد شمائل رضیه است) پرستاري و
هوا داري خداوند مجازي را سرمایهٔ بهبود دانسته بهیچ وجه
از رکاب شاهي جدائي نگزید - تا آنکه زمانهٔ نیرنگ ساز
بفاصلهٔ یک بست و گشاد مژه چمن دیگر طرح ریخت - و
بهار دولت شاهي گل کرد - در سنهٔ (۱۰۳۷) هزار
و سي و هفت هجري جنت مکاني در گذشت - و الویهٔ
شاهي از جنیر دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع الآخر بر تالاب
کانکریه (که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است)
پرتو نزول افکند - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر
خان تونور تفویض یافت - و ازانجا که هنوز وصول بدار
الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را
بمنصب چار هزاري دو هزار سوار بر نواخته با جمعے دیگر
در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمیر
سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعین
گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت
خان خاندوران گردید - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه
مامور شد - و در همین سال مکرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اوڈیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اوڈیسه بلند پایه گردید *

از غرائب رُوداد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای هر یکی (۲) موجب رسوائي بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمیندارانِ آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپاندیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دریغولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیگری آن صوبه یافته همراه بود) روزے (که از الهآباد در کشتي نشسته مي رفتند) میرزا احمد تقریبے از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیز دستي چنان شمشیر بهویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهي شما این

---

(۲) نسخهٔ [ب] و افشای هریکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست می کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام درگذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرهر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحي جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

* میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم سنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازي را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزی بخت و رهنمونی اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیري استظلال عافیت نمود - جنت مکاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنیات دکن فرمود - و چون میرزا غازي در حکومت قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانیه متمکن ساخته دست مایهٔ حکم رانی اندیشید - جنت مکاني بتوهم آن (که مبادا عبد العلي به دستان سرائی خسرو خان ریشهٔ استقلال دران سر زمین فرو برد) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمي فرمود - و چون او جبهه سای آستان خلافت گردید بعرض برخی حساد [که میرزا از دیرباز در آرزوی ملک موروثي نعل در آتش است - اگر دریفولا مستقل شده بحاکم کچ و مکران و هرمز (که قریب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نماید مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید] پادشاه بد گمان شده میرزا رستم قندهاري را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و بمعنی او رگ و ریشهٔ ترخانیه ازان ولایت بر کنده گشت - و میرزا عیسی بجاگیر داری دهن پور گجرات سر بر نواخته تعین آن صوبه گردید - دران هنگام (که اعلی حضرت از حوالی تتهه بناکامي براه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود) ميرزا بياوري طالع از نقد و جنس و اسپ و شتر بطريق پيشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخيرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثناي توجه رايات فردوس آشياني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشائي بسعادت زمين بوس رسيده باضافهٔ دو هزاري هزار و سيصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ايالت ملک تته کامرواي ملک مقصود گرديد - ليکن بعد جلوس بر سرير فرمان روائي حسب اقتضاي وقت ضبط و ربط آن ديار به شير خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفويض يافت - و ميرزا بے نيل مقصود از عرض راه معاودت نموده بفوجداري متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگيرداري ايلچپور رخصت يافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب والاي پنجهزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر نواخته فوجداري سرکار سورتهه مباهي گرديد - در سال پانزدهم صاحب صوبگي گجرات از تغير اعظم خان اختصاص پذيرفت - ضبط سورتهه بپسر کلانش عنايت الله (که بمنصب دو هزاري زار سوار سر افرازي داشت) مقرر گشت - و بعد از عزل وبه داري مجدداً بايالت جوناگده (که حاکم نشين ولايت

سورتهه است) سر برافراخت - و در سال بیست و پنجم
حراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و
فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ
(۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سانبهر رسیده بود که
پیمانهٔ حیاتش برآمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز
بود اما قوی از درجهٔ طبیعي سقوط نیافته - باه هم جوانانه
داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ
راگ و رنگ بود - و در نغمه خواني و ساز نوازي خالي از
کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش
که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشترے
در حیات پدر زندگیِ مستعار سپردند - بعد فوت میرزا
محمد صالح (که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم
آمده) بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فتح الله
بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبے درخور سرافرازي یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیج خان از منصب داران داخليِ همراهيِ
شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول
ببادشاه زادهای ولي عهد تعلق مي‌کرد [چنانچه در عهد
فردوس مکاني به جنت آشیاني و در وقت جنت آشیاني
بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکاني و فردوس آشیاني

تنخواه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشياني
بپادشاهزادۀ کلان قرار يافته او بفوجداري آنجا مامور گرديد -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کذان قضا
بادني وسيلۀ جامي را بکامي مي ريزند دران ايام [که جراحات
بيگم صاحب (که بنابر وصول شعلۀ شمع بدامان و رسيدن
ببدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجۀ بسيار اطباي وقت)
هرچند التيام پذيرفته اما گاه گاه عود ميکرد] او در پيشگاه
سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقيرے بے نوا در سرکار مذکور
ميباشد - مرهم او براي اين قسم جراحات مفيد و مشهور است -
بمستر بر طبق حکم اورا آورد - و مرهم او نفع تمام بخشيد -
پادشاه آن فقير را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فيل
و ديه در وطن بطريق آلتمغا بر نواخت - و مشار اليه (که
واسطۀ اين امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خاني نامورى اندوخت - سال بيست و ششم (چون صوبۀ ملتان
در عوض صوبۀ گجرات به پادشاهزادۀ مذکور تفويض يافت)
او بعنايت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبۀ تتهه هم ضميمۀ صوبجات سابق به پادشاهزادۀ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گرديد - سال سي ام
مطابق سنۀ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري پيمانۀ
زندگي او برآمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز (۲) جلوس اعلی حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهی گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظام شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی شهامت و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ بالاگهات دکن است و (۴) درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چهل و شش هجری در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهی در آمد - خان مذکور پانصدی ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمروت و مردمی بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ج] عادل‌شاه - (۴) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان (۲) زمان گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه رساند (۳)) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

---

(۲) یعنی شاه عالم بادشاه مطابق سنهٔ (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [۱] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود شیفتگي داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

* میر شمس *

از سادات حسیني ست - گویند مدتے تارک دنیا بود - و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکاني (چون موکب شاهجهاني در نواح سورت ورود نمود) او بقلعه داري آنجا سرفرازي یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداري و تیولداري پرگنهٔ پژوده مضاف گجرات لواي بلند پایگي بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و فوجداري و تیولداري بیرو قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداري و تیولداري پتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید - سال بیست و هشتم باز به تهانه داري و جاگیرداري پژوده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سي و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري لباس هستي را بر کند *

* مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهي پیشه بود - بکار داني و معامله فهمي امتیاز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم اولیای پادشاهي نموده بندگی درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از یاوری طالع بدولت روشناس فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني به فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداری بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زیب شد او به بخشیگری فوج متعینهٔ ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و چهارم به بخشیگری لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم صوبهٔ دکن لوای توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن کامیابي اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوري یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعی جمیله بکار برده جوهر رشادت و کار دانی

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر روی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسري در نیاورده طبل خود کامي و خود آرائي مي نواخت - و از امور سلطنت جز نامی به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افگند - و در کمتر فرصتی لشکری نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهي (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت - مرشد قلي خان (که آثار ارادت و جانفشاني از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشته) بخدمت ديواني جليل القدر سركار شاهي مدارج عزت پيمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي يافت - و چون رايات پادشاهي دهم رجب سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بگذر اكبرپور از آب نربده پاياب عبور نموده و بيست و دوم همين ماه اتفاق صف آرائي (كه نخستين معارك آن شاه فيروزمند است) با مهاراجه جسونت (كه از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گرديده پاي اقامت در نواحي اجين افشرده بود) افتاد راجپوتان مشهور مثل مكند سنگهه هاده و رتن راتهور و ديال داس جهاله و ارجن كور (كه از رؤساي آن قوم جلادت كيش بودند) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [كه اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادري مرشد قلي خان (كه از سرداران راسخ العقيدة و صاحب سيف و قلم بود) قرار يافته] بجنگ و ستيز پرداختند خان مذكور باتفاق ذوالفقار خان (كه مقدمة الجيش هراول بود) با آنكه فوجي درخور كثرت و هجوم مخالفان نداشت پاي ثبات و قرار در عرصهٔ كارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گير و دار بسيار و سعي و تلاش بي شمار (كه منتهاي مرتبهٔ سپاه گري و جانفشاني بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و باداي حق اخلاص سرخروئي اندوخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري فهمید متصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسي (۲) پیرایهٔ حالش بود - در دیوانی دکن باستمالت و رفاهیت رعایا کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت - از کار شناسي و جزرسي تقسیم اراضي نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستورالعملی قرار داد - گویند از روے احتیاط (که مبادا حیف و میلی بجانبی رود) بسا اوقات خود طناب جریب بدست گرفته زمین را پیمایش مي کرد - از حسن نیت اوست که عمر جاوید یافت - یعنی نامش بسبب این دستورالعمل تا انقضای اعوام و شهور بسیار (۳) بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحة الممالک سیر حاصل زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگهه و مساحت اراضي بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و بقول درمیان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و جفت گاو مي توانست و هر جنسے که مي خواست بر سر قلبه قلیلے باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس کمیت و کیفیت نمي شد - و پس ازان [این ولایت بروزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیهٔ سلاطین هندوستان

(۲) نسخهٔ [ج] خدا پرستي - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [بسیار] نیست *

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط چندین ساله سرباري گردید - و ویراني بمرتبهٔ انجامید (که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سي و چهل کرور دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلي نگرائید تا آنکه (۲) نوبت بمرشد قلي خان رسید] خان مذکور از کار طلبي و دقت پژوهي به رای صواب اندیش خود دستور العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیاني احداث یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگي دران مرز بوم بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق [illegible] تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین نمود که اراضی اکثر پرگنات (۳) را به پیمایش در آوردند (که آنرا رقبه خوانند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله (که بکار قابه راني نمي آمد) نمود - و هر دیهه (که مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر بودند) مقدمي آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی از سرکار داد (که آنرا تقاوي گویند) و با عمال گفت که

(۲) نسخهٔ [ج] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست •

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سر بسته (۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تبائي نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسبغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاري آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و غواکه و بذور نظر بر نرخ و چندي و چگونگي حصول (۳) آن از هنگام زراعت تا حصاد في بیگهه چیزے معین نمود که بعد جریب آنرا بازیافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] سررشته - (۳) نسخهٔ [ب] کرده *

سي و دوم بوقایع نگاري کچهري دیوان اعلی سرفراز گردید -
وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسید
که بر نام خاني مي خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه
(۲)
بلحاظ بعضی وجوه مرشد قلي خاني اختیار کرد - خلد مکان
فرمود که من و مادر قربان علي (کرّم اللّه وجهه) بایں نادان
بگوئید که علي گذاشته قلي میشود - فضل علي خان بهتر
است - و پس ازان بدیواني شاهزاده محمد معز الدین (که
از زندان تادیب رستگاري یافته بود) اختصاص گرفت - و
در سال چهل و دوم بخدمت دیواني صوبهٔ ملتان امتیاز
یافت - زبانیِ یکی از رفقای خان مذکور (که خالي از
اعتماد نبود) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان
(۳)
رخصت یافت بچه کامیابي و شغف راه مقصود پیمودن
گرفت و چه شیشهای مراد که دست امید بر طاق دل او
و همراهانش نچید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر
(۴)
وقفهٔ چند روزه طرح نمود - هر صبح سیر باغی و هر شام
مجلسی تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ
حادثه بشیشه خانهٔ آرزویش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم
آن بلده اصدار یافت که فضل علي خان را طوق و زنجیر
کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان - (۳) نسخهٔ [ا] شفقت (۴) نسخهٔ [ج] روز *

این سانحه از اخبارنویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط درآمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت . و از حمایدِ شیم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به رو شناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهار صدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهاٹ دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقاً رزمے (که (۲) بر چنداولي ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(۲) در نسخهٔ [ج] دریلجا [کاف] نیست •

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاري قريب بدو كروه از قول دور افتادند - مخالف (كه در كمين فرصت بود) بيكبار با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخي خانه زادان رو شناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم نيارست ورزيد - از معركه پهلو تهي ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مكرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم ببخشيگري لشكرے (كه بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعين يافته) اختصاص گرفت - و در سال بيست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساكر نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد) بخشيگري آن فوج بخان مذكور مفوض گرديد - و درهمين سال پدرش رخت زندگي بر بست - او در ركاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي يافت - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش افزوده تعين دكن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دكن بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور كارداني و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه در بندوبست آنصوبه كوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين بر داشت - و بحسن سلوك همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني پایان گهات دکن (که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزوني پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داري احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سربلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان موافقت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان (که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیواني سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برافراخت - ازانجا [که فلک ستمگار و روزگار ناسازگار (که شادي او غم آمود و شربت او زهرآلود است) هرچه برافرازد بیندازد و بهرکه پردازد نسازد] آن

حسرت نصیب چمنستان کامیابی هنوز از بادهٔ وزارت لبی
تر (۲) نا کرده که (۳) پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و
نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و
جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالی
مشهور و شگفته پیشانی و متواضع بود - و حسن معاشرتے
داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش می گردید -
و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *
* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموری در خانه اش بود - احوال
هوشدار خان پسر او (که از امراے عالمگیری ست) جدا
بتحریر آمده *

* معمور خان میر ابوالفضل معموری *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ
فراست و کیاست آراستگی داشت - در عهد فردوس آشیانی
به منصب پانصدی دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از
دیرباز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام می ورزید - بمددگاری طالع
قوي و دستیاری سلیقهٔ درست هر صوبه دارے (که دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] تازه ناکرده ۰ (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [کاف] نیست ۰

ولايت رسيد) ميرزا بقرب و مصاحبت خويش بر نواخته باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهليت و مردمي سر آمد روزگار و در كار روائي و آشنا پروري يكتاى وقت بود - چون نظم آن ديار به پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر تفويض يافت موصى اليه از كار شناسي و ديده وري ديرين خدمت و خيرخواهي خود را دل نشين شاهي ساخته همواره مورد التفات بود - هنگامے (كه شاهزاده باراده انتزاع سلطنت بجانب مستقر الخلافه رايت عزيمت بر افراخته بكوچ متواتر كنار درياى نربده معسكر اقبال گرديد) او دران روز از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي يافت - و در محاربهٔ جسونت بهمراهئ شاهزاده محمد سلطان در فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت و فيروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدي پانصد سوار چهرهٔ امتياز افروخت - و پس از جنگ دارا شكوه (چون سواد باغ اعزاباد دهلي مشهور بشاله مار مضرب خيام عالمگيري گرديد) ازان جهت [كه اختر شناسان بجهت جلوس مسعود بر سرير فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذى القعده سال (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري بر گزيده بودند و وقت گنجايش آن نداشت كه بسرانجام لوازم اين امر بنوعے (كه معمول اين دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني (که در مرافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امرے سترگ اقدام نماید) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت] خانه نشین گردید - معمور خان (که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - آزانجا که بر پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورۀ سلطنت زیاده بر مراعات دوستي داشت)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خويش بر خاسته براه (٢) افتاد - نجابت خان بملاحظهٔ آن (كه مبادا كچه گل كند) از قفايش شمشير راند كه سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هرچند مردم هفت چوكي وغيره بر سر او تعين شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغير عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بيچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و اميدها ناشگفته پژمرد *

پسرش مير عبدالله (كه مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متين داشت - و در خوش نويسي علم استادي مي افراشت) چندگاه بخشيء فوج خان فيروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درويشي زد - و صبيهٔ او [كه اهليهٔ جعفر علي خان خراسانيست كه (ابتدا بدامادي حاتم بيگ كفايت خان شهرت گرفته در عهد خلد مكاني ديواني بيجاپور و حيدرآباد و بدر و بخشيگريء (٣) فوج خان فيروز جنگ سرانجام داده - آخرها حالش بپريشاني انجاميد) در مباديء عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گورخانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و ديگر اولاد مير ابوالفضل معمور خان معلوم نشد -

---

(٢) نسخهٔ [ب] بر راه افتاد - (٣) در نسخهٔ [ب] لفظ [بدر] نيست *

مگر همشیرهٔ آن مرحوم اولادش بسیار است - که یکی از نبایرش فخر الدین علي خان معموري ست (که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکی ازان یاوری طالع نداشت - و الّا کارهای عظیمه ازو منتمشي مي شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشین صوبهٔ اڑیسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیري به بخشیگری و واقعه نویسی سنگمنیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سرافرازي یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامے (که حسین علي خان (۲) امیر الامرا بدکن مي آمد بسابقهٔ معرفتے (که پدرش با (۳) سید عبد الله خان بارهه داشت) با آن عالي منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگڈه کنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتی طرفے از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دکن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) نسخهٔ [ج] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخه [ب] بآن عالی منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوڈیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفویض یافت او صوبه داريء برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چید - و از بد اختري دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا (۲) نزد راجه ساهو بردند - هرچند باغواي راجه پرداخت و سعیها کرد (که برهم زن صلح دکن گردد) سودمند نیفتاد - دران وقت [که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلمه (که گروهے ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گردید - با راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ مزاجے (۳) ندیده شد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] وازانجا - (۳) نسخهٔ [ج] دیده نشد *

* مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیاني بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابي برافروخت - و بهتر باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار (که در محاصرهٔ قزلباش بود) دستوري یافت - و پس از معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که جهت سد بودن بر روی سلطان محمد اورنگ زیب (۲) بصوبهٔ مالوه تعین شده بود) شرف دستوري پذیرفت - و روز جنگ باتفاق موهن سنگهه (۳) هادا برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطان اورنگ زیب ء (۳) نسخهٔ [ب] مومن سنگهه ء

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده ماحی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هر دو برادر مطابق سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانی وطن بنام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز بود - فردوس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم باضمام کوتوالی لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهمم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از تغیر راے مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ب] ساخته •

نميتوانست پرداخت) و افزونئ منصب و عطاى خلعت و قلمدان
طلا چهرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همين سال از اصل و
اضافه بمنصب هزارى دو صد سوار و خطاب معتمد خان
عز امتياز يافته از ديوانئ بيوتات معزول شده بديوانئ
سلطان دارا شكوه از تغير شيخ عبدالكريم (كه بسبب ضعف
قوى عهده برا نمي توانست شد) لواى اعتبار بر افراخت -
سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى
دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائيد - سال سي ام از اصل
و اضافه بمنصب دو هزارى دو صد سوار ناصيهٔ بخت را
نور آگين ساخت - پس ازان (كه زمانه رنگ ديگر بر روى
كار آورد و سلطان محمد اورنگ زيب بهادر از دكن بارادهٔ
(٢)
عيادت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموگر
ميان او و سلطان دارا شكوه محاربه رو داد) در ابتداى
زد و خورد نامبرده (كه از جانب دارا شكوه بخطاب
وزير خاني نام آور شده بود) مطابق سنه (١٠٦٨) هزار
و شصت و هشت هجري مقتول گرديد *

* مبارک خان نيازي *

پسر زادهٔ محمد خان نيازي ست - پدرش مظفر خان
ترقي ناكرده رخت هستي ته كرد - مشار اليه در حداثت

(٢) نسخهٔ [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت صد سوار بر نواخته (۲) بهمراهی راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و مردانگي ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگي بر آورد و (۳) (چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي (که جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازي همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - وبهمراهی - (۳) نسخهٔ [ب - ج] اودیسه *

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهدي بتقريب برخے امور روزے سر ديوان حرفے تند درميان آمد - از فرط غضب و غيرت فطري نتوانست متحمل شد - روانهٔ حضور گرديد - و پس از تقبيل سدهٔ خلافت مشمول اعطاف (٢) خسرواني گشته در كومكيان دار الملك كابل انتظام يافت - و در سال بيست و هفتم بتهانه‌داري و تيولداري هر دو بنگش (كه در انعام سلطان سليمان شكوه مقرر بود) سرافراز گرديد - چون بند و بست آن سر زمين (كه ماواى فساد پيشگان فتنه انگيز است) چنانچه بايد صورت نبست در سال بيست و نهم معزول شده به تعيناتي آن صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگيري از تغير حسين بيگ خان بار ديگر بفوجداري بنگش (٣) مامور گشت - تاريخ فوتش بنظر نيامد - فقير دوست بود - و خدمتے بدرويشان ميكرد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد - الحال در آشتي هم غير از رسوم و اطلال نامے و نشانے نمانده *

* ميرزا ابو سعيد *

نبيرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بيگم است - در

(٢) نسخهٔ [ب] الطاف - (٣) نسخهٔ [ج] بنكش كه در انعام سلطان سليمان شكوه بود *

رعنائي و ميرزائي شهرۀ آفاق بود - تکلف و تصنعی طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و ترتیبی در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعی رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل برتران بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغي او بجائے رسیده که گاهی هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش وفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبۀ داشت که فلک و ملک را بنظر در (۲) نمي آورد *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر قبوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سررشتۀ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بموافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

---

(۲) نسخۀ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخۀ [ج] حرف [واو] نیست *

جهانگیری بحکومت تتهه فرق عزت بر افراخت - و چون نوبت فرمان روائی به اعلی حضرت رسید بسبب ناخوشی یمین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سی هزار روپیه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشهٔ فراغت به آسوده دلی و فراغ بالی بسر آورد - و در سال بیست و سیوم حسب الالتماس (۲) بیگم صاحب از پیشگاه خلافت و جهانبانی بفوجداری اجمیر و منصب دو هزاری ذات و هشت صد سوار بر نواخته شده (۳) رخصت تعلقه یافت - چون بمرض داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمی توانست بکارها پرداخت - در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالیانه بار دیگر در اکبرآباد منزوی گشته بقیهٔ ایام حیات را بمسرت و بی غمی گذرانید - و در اوائل عهد عالمگیری رخت بزاویهٔ لحد کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دواوین فصحا شغفی تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده سفینهٔ ترتیب داده خلاصهٔ کونین نام گذاشته - پسرش حمید الدین خان برفاقت شاهزاده محمد اورنگ زیب چهرهٔ سعادتمندی افروخت - و بعد جنگ راجه جسونت (که نخستین فتح سریر آرائی ست) بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان خانی بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

(۲) نسخهٔ [ب] بیگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ج] برنواخته رخصت الخ •

کرم الله[(۲)] بفوجداری مونگی پتن (که بیست کروهی اورنگ آباد برکنار گنگ است) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب[(۳)] (که از سادات صحیح النسب خواف است) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - پستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامی (که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت) بدیوانی سرکار شاهی مباهی شد - پستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار (که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون براستی و درستی و کاردانی و معامله فهمی اتصاف

---

(۲) نسخهٔ [ب] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ا] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفر نصیب باضافهٔ منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناتک (که معظم خان میر جمله در هنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والی حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس از التجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد) و برخی قلاع آن مثل کنجي[(۲)] کوتهه (که از حصون معظمهٔ آن دیار است) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسپ و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب او نامهٔ (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنجي کوتهه ●

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه
بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک روپیه ارمغانی
ببرادرش سبحان قلي خان والی بلخ (که هر کدام مبانی
مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد
مي داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر
نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت -
پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني ست که چندے بدیوانی
خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش
میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي
پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار
عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با
محرر اوراق بسیار محبت دارد *

* میرک شیخ هروي *

برادر زادهٔ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در
ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در
لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضلای معتبر آن شهر بود
و در فقاهت رتبهٔ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند
افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوي نوشته -
و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در
نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاوداني شتافته) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاوری طالع بتعلیم پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر بادشاهزادها فرق افتخار بر افراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی (۲) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشار الیه تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب (۳) و افزونی پانصدي ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاری دو صد سوار بلند پایگي یافت - پستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد اورنگ زیب بهادر به هم عنانی ظفر و اقبال عرصهٔ پهناي هندوستان را بزیر یکران فرمانروائي در آورد بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونی پانصدي بمنصب سه هزاري سر بلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید هدایت الله قادري اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسروانه - (۳) نسخهٔ (ج) بیگم صاحبه *

(٢)
* مالوجي و پرسوجي *

برادران کهیلوجي بهونسله (٣) (که از عمدهای نظام شاهیه بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونی بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندئ او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان (٤) دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات بادشاهي سرگرم بود - در مبادئ تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهئ خانزمان تردداث نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهئ خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعئ جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز آماده تر مي گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن (که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد (٥) - و در سلک

---

(٢) در [بعضی نسخه] مانوجي - (٣) نسخهٔ (ج) کیلوجي - (٤) نسخهٔ [ب] تعیناتیات - (٥) نسخهٔ [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي در آریخت - جز خسارت و زیان کاري طرفی نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بر بست) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتی بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

(۲)
مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یکی در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانی داشتند - در هنگامی (که آن تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانید -

(۲) در[بعضی نسخه] مانوجي *

ولي ن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومين بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به يمن
بندگي پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهيت و جمعيت
تمام اندوختند - و همواره بهوشياري و زمانه سازي در امور
ملازم پيشگي كوشيده جميع صوبه داران دكن را با خود راضي و
سر عنايت داشتند - مالوجي چون خالي از اهليت و مروت
نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه ميداشت (كه شيرازة تمام
دكنيها بوده) همه باوي يكتائي داشتند *

در سال يازدهم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب فتح
ولايت بگلانه پيش نهاد عزيمت ساخت) او را با سه هزار
مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزير خان (كه از نوكران
معتمد آن عالي قدر بود) بآن صوب تعين نمود - مالوجي
بآئين شايسته از كار مرجوعه وا پرداخته بكاميابي معاودت
كرد - پس ازان بمرانقت صوبه داران دكن هرجا باقتضاى
وقت ضرورت افتاد چست و چالاك خدمت پسنديده بجا
آورد - و در ايام حكومت مراد بخش (چون شاه نواز
خان صفوي لشكر بر سر ديوگده برد) او پيشقدم امراى
دكنيه بود - و در سال بيست و نهم شاهزاده محمد
اورنگزيب ميرزا خان ناظم برار را با هاديداد صوبه دار تلنگانه
بتحصيل پيشكش ديوگده (كه زميندار آنجا بلطايف الحيل

مي گذرانيد) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراى
دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در
سال سي ام بركاب شاهزاده (كه توجه فرماى محاصرهٔ گلكنده
بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بنابر
برخے وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن
(كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه
بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعين
شده) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد
رفته جبهه ساى آستان شدند - و در همين سال بتيولداري
ايرج بهاندير و برخے پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و
هنگامے (كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين
گشت) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه
راجه (كه نزديك بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمي
نبرد مراد بخش (كه در برانغار موكب عالمگيري بود) بر بنگاه
ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب
مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند
و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - پستر در جنگ
دارا شكو با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و
بعد فتح بادراك ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاى
حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما (چون از سابق و لاحق خان مکان را ذخیرهٔ خاطر بود) در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم نوکري و دیرین پرستاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه آسمان جاه صرف کردند) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي در سال پنجم سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو درگذشت - هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید مغلیه میکرد - زمینداری جلگانون مضاف برار را به هشتاد هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود - سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي (که مستجمع دانشهای گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد - پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخهٔ [ج] ملا علاء الدین علاءالملک توني *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور يکے از همراهان علي مردان خان (که در حفر قنوات مهارتے داشت) از نزديکی منبع دريای راوي (که چهل و هشت و نيم کروه جريبي ست) باهتمام خان مذکور بصرف يک لک روپيه آورده بود - اما چنانچه بايد آب ببساتين و حدائق حوالي آن شهر نمي رسيد لک روپيهٔ ديگر بارباب کار حواله شد - آنها نيز از کار نا شناسي پنجاه هزار روپيه بمرمت بکار برده کارے بظهور نياوردند - ملا علاء الملک (که باب ترازو هم مثل ساير فنون رياضي شناسا بود) پنج کروه ازان نهر بحال داشته سي کروه ديگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گرديد - و در سال شازدهم بخدمت ديواني (٢) تن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخست بداروغگی عرض مکرر اختصاص يافت - پس ازان بخدمت عمدهٔ (٣) خانساماني سر برافراخت - و باضافهاي متواتر کاميابي اندوخت - و چون پيش از تسخير بلخ و بدخشان فتح آن ولايت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانيده بود بعد گشايش آن ديار

---

(٢) نسخهٔ [ج] بخدمت ديواني قامت مفاخرت الخ - (٣) نسخهٔ [ج] برنواخته باضافهاي الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري پایهٔ اعتبار برتر افراخت[۲] *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبرآباد واقع شده[۳]) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختی پیغام زباني بخلد مکان رخصت فرموده فرمانے نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے منحتم نشأة خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقةً زندگي دو باره عطا گشت لواعج اشتیاق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان (که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

---

(۲) نسخهٔ [ج] افراشت - (۳) نسخهٔ [ج] واقع است *

طرفین بود) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوعی سخنان دلپذیر ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتے متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس (۲) و رسیدن خود بحضور ارسال نمود - لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضے اعیان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر خان مذکور پیغامهاے بشاشت آمیز از جانب اعلی حضرت آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات موجه گذرانید رائحهٔ امید بمشام توقع او نرسید - و انجام کام ناکام کشید بجائی که کشید - و چون خلد مکان را بر دانائی و دولت خواهی فاضل خان اعتماد کلي بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان داني در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم پرستاری حضور و سربراهی مهمات بیوتات خاصه تعین فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگي یافته اهتمام نگارش امثلهٔ جلیله و مناشیر عالیشان (که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد) مفوض گردید - و پستر باداے لختے پیغام در خدمت اعلی حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخے از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشیاني از نظر گذرانید -

(۲) نسخهٔ [ج] قدمبوسي *

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود) رگهناتهه متصدی مهمات دیواني رهگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲) پانزدهم ذیقعده سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامراني رسانید - ازانجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت (۳) قابلیتش زیبنده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ب] قابلیت او *

گفت - نعش او بموجب وصیتش (۲) بلاهور نقل یافته در باغ (که جهت مدفن خود ساخته بود) مدفون گشت (۳) - گویند روزے چند پیش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت که من بوزارت مي رسم لیکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد دیواني این بیت مکرر (۴) بر زبانش گذشت * فرد *

* امید بسته بر آمد ولے چه فائده زانک *

* امید نیست که عمر گذشته باز آید *

گویند احکامے (که فاضل خان از روی تنجیم به اعلی حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد - گویند ازین صدمه (که آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپای عالمگیر پادشاه رسید) نیز آگاهي داده بود - و در ملائي هم وقعے بکسے نمي گذاشت - و هر یک را بهر پنجگي و قابلیت خود بناظر نمي آورد - گویند روزے اعلی حضرت بسیر نهر موسوم به بهشت (که بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسیده بود) سوار شد - سعدالله خان نیز همراه بود - در مذکورات مکرر نَهَر بفتح وسط (چنانچه زبان زد عام است) مي گفت - فاضل خان بعنوان ایراد گفت نَهْر (۵) بگوئید بسکون وسط - سعدالله خان در جواب آیهٔ خواند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] وصیت او - (۳) نسخهٔ [ج] شد - (۴) نسخهٔ [ج] مکرر این بیت - (۵) نسخهٔ [ب] بگویند •

إِنَّ اللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمکابرہ زدہ گفت استشہاد شعر عرب مي باشد - پادشاہ فرمود کہ مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدین برادر زادۂ او (کہ در ہمان ایام از ایران زمین نزد عم خود رسیدہ بود) بمنصب مناسب سرافرازي یافت - احوالش عنقریب مذکور خواهد شد *

* میر محمد سعید میر جمله مخاطب بمعظم *
* خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاہان است - چون بولایت گلکندہ وارد گردید بنظر تربیت و عاطفت سلطان عبدالله قطب شاہ والیء آن دیار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتہا رتق و فتق مہمات و قبض و بسط امور آن مملکت (۲) در قبضۂ اختیار او بود - تا آنکہ بنیروي شہامت و کارداني ولایتي از مضافات کرناتک (کہ یکصد و پنجاہ کروہ طول - و از بیست تا سي عرض - و چہل لک روپیہ حاصل داشتہ) مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آهنین اساس مثل کنجي کوٹہہ (۳) و سدہوت (کہ عبارت از بالاگھات کرناتک و فرخندہ بنیاد باشد - و دریئولا حاکم نشین آن کرپہ است -

---

(۲) نسخۂ [ج] آن ملک - (۳) نسخۂ [ج] کنجي کوٹہہ و سدہوت *

و هيچ يک از اسلاف قطب الملک را ميسر نشده بود)
از دولتكيان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق
ثروت و مكنت و ساز و سرانجامش بجائي رسيد كه پنج هزار
سوار از خود نوكر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران
و امثال مي افراشت - ازين رهگذر جمعي (كه با وي مخالف
بودند) از روی عناد و بداندیشي در پردهٔ دولت خواهي
حرفهای دور از كار ذهن نشين قطب شاه ساخته از جانب
مير جمله متوهم و منحرف كردند - و از انداز و حركات
پسرش مير محمد امين [كه در حضور بود - و بنشهٔ
دو بالای جواني و دولت سرشار رعونتي در سر داشت - و
ازين فتوح شگرف (كه نصيب پدر او گرديد) به بد مستئ
نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزے
سيه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهي بخواب رفت -
و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گرديد] آثار بے التفاتي
پيدائي گرفت - مير جمله (كه در پاداش چنين فتح
عظيم توقعها داشت) از مشاهدهٔ نتايج خلاف متمنی
دل بر داشتهٔ رفاقت شده در سال بيست و دوم بشاهزاده
محمد اورنگ زيب (كه به صاحب صوبگي انتظام بخش دكن
بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس
آشياني بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنايت متضمن

(۲)
مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاري هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي محمد عارف کشمیري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغای این خبر محمد امین را با منتسبان او قید نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم بر کردهٔ خود اصرار ورزید - شاهزاده محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن (که سلطان محمد میخواهد از راه اوڈیسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت خود بآئین نیک بگذرانید (۳)) فرستاده - آن سادهٔ لوح غافل از نیرنگی روزگار بتهیهٔ ضیافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم

هشتم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدر آباد راهي ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر بر آمد - درین هنگام قطب الملک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را با والدهٔ او (۴) روانه ساخت - او دوازده کروهي حیدر آباد ملازمت سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

(۲) نسخهٔ [ب - ج] دو هزار سوار - (۳) نسخهٔ [ج] بگذارند - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست ٭

ننموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده (که سه کروهی شهر است) در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطاني گردید افواج قطب شاهي نمودار گشته خیرگي نمودند - سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان نمود - و روز دیگر حیدر آباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے صیانت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت - و کتب نفیسه و چیني آلات و اجناس بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزونیِ اشیا بمرتبهٔ بود که (با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز) وقت کوچ هنوز خانها مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیهٔ اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه روهی جریبي ست) تعین ملچار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابی برافروخت - و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهی گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه تانک (که دو صد و شانزده سرخ باشد) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو می جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور درگذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علی نام مجهول النسبی را (که بفرزندی برداشته بود) جانشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا را کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو سترسال

و نجابت خان) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را (که از حصون رصینهٔ دکن است) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ (١٠٦٧) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرکه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پرینده (٢) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و درآمد مهمات سلطنت (٣) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخي نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

---

(٢) نسخهٔ [ب] پرندا - (٣) در نسخهٔ [ب] لفظ [سلطنت] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت
(۲)
شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت
زده بلطایف الحیل در چنین هنگامی (که وهنے تمام بعساکر
راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنهٔ (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد
رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعي معظم خان از
وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
(۳)
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده
باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دربنوقت رخصت
شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو
(۴)
تهي نموده معروض داشت - که در نشأة بندگي جز انقیاد
حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت صید
آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن
خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم) لختے مقدمات ضروریة
الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ج] مخالف قانون دور اندیشي -
(۴) نسخهٔ [ج] کرده *

بر گرداند - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخے برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمي دید) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان وا نمود که بر اعلحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالئ شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (۲) اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد (۳) - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه داشت - که از اطوار او رایحهٔ رو گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گرویده باز بدکنیان مي پیوست *

و (چون امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے سودائي و هر لرے بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیاري اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان را باسترداد (۴) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخهٔ [ب - ج] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ب] بباز داد *

بصوبه داري خانديس مباهي و مفتخر فرمود - و در همين سال (كه از دار الخلافهٔ دهلي باطفاى نايرهٔ شورش شاهزاده (٢) محمد شجاع شرق رويه نهضت نمود) معظم خان طلب حضور گشته بطريق ايلغار دو روز پيش از جنگ در قصبهٔ كوه بآستان بوس خلافت استسعاد يافته حسن اخلاص را فروغي ديگر داد - و روز جنگ فيل مركوب او در جنب فيل سواري (٣) خاصه قرار يافت - و پس از بر افراختن رايت نصرت و فيروزي معظم خان بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام ده لك روپيه مورد نوازش گشته بهمراهي شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (كه از نبردگاه قرار بر فرار داده) رخصت يافت - درين مهم تدابير صايبه و پر دليهاى شايسته (كه شايان سرداران والا شكوه باشد) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگير را بآلات حرب استحكام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبير نوعي رعب افزا گشت [كه شجاع آن مكان را (٤) گذاشته باكبرنگر (كه آنرا محل عافيت خود مي پنداشت) (٥) رخت سكونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته طريق بيشه و كوه پيش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(٢) نسخهٔ [ا] شاهزاده محمد - (٣) نسخهٔ [ج] يافته - (٤) نسخهٔ [ب] مي دانست - (٥) در نسخهٔ [ب] لفظ [آنرا] نيست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از اصغاے این خبر اکبرنگر را (که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته (٢) خود باراده عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور مي پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاري در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاش خاطر بهم رسانیده بود) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (٣) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ (٩٦٩) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع .هوا.. (که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود) از وقوع این حادثه عنان

---

(٢) نسخهٔ [ب] نگاه داشت و خود الخ - (٣) نسخهٔ [ج] مخصوص *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت - شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای برشکال شجاع بهراولی سلطان محمد عازم محاربه گردید - معظم خان بهراولی فتح جنگ خان روهیله و میمنهٔ اسلام خان بدخشي و میسرهٔ فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی (که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش بلند اختر) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي صوبه دار بهار (که بکمک مي‌آمد) برنوشت که از راه تانده شتافته متصرف شود که زه و زاد و بنه و بار شجاع آنجاست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان (که از حضور روانه شده بود) چند روز صف آرائي موقوف نمود (٢) - درین اثنا نوعی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(٢) نسخهٔ [ب] صف آرائي را موقوف نمود ه

بهاگیرتی رو بسمت سولي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند . معظم خان (که در انتهاز این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود) ششم جمادی الاخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج (آنچه عجالةً مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

---

(۲) نسخهٔ [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از مهاندي و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد) بر گماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش فراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت تمام (۲) انجام یافته بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابي در حدود بکله گهات بهمرسید - آن نوئین قوي همت بهیئت مجموعي سوار شده بگذار ناله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ بنگاله بر گرفته از چوکی میرداد پور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش (که از دست تاراجیان خود سر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ (که بطنطنهٔ قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال سیوم عالمگیري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگیرنگر

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [تمام] نیست •

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ زخنگ (که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید تلي اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر (که همگي بچهل کس (۲) نمیکشیدند) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعیٔ جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماریٔ اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود بیم نراین زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوزه گهات (۳) جسارت ورزید - جی دهج (۴) سنگهه راجهٔ آشام (که بفزونیٔ جمعیت و وسعت ولایت و بسیاریٔ ساز و سر انجام تفوق دارد) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالیٔ پرگنهٔ کري باڙي (که

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ج] جی دهج سنگهه *

پنج منزلی جهانگیرنگر است) متصرف شدند - معظم خان (که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید) درصدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری باهنگ مالش پیم نراین از خضرپور روانه شد *

چون بموضع بری پتهه (۲) (که سرحد ملک پادشاهی ست) رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را (که از انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهے گشوده بپای همت مردانه مسافت می پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزی گشت - گویند این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها (۳) همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعے را بتعاقب پیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتنت (که

(۲) نسخهٔ [ج] بروے تپهه - و نسخهٔ [ب] بری تیه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] و کوچها •

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است) کشیده بود] تعین نمود - او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای کوه برآمد - چه آن کوهستان سرد سیر (که پیاده را بصد دشواري صعود بران متصور است) - این ولایتی ست مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبي طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگي بهیتر بند و باهر بند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر قوم کوچ (٢) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا (که از نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد - سکه (٣) بر زر میزنند - نرایني میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام بود اسفندیار خان ولد الله یار خان مرحوم را بفوجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از راه گهوزه گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسید

---

(٢) نسخهٔ [ج] قوم کوچ - (٣) نسخهٔ [ج] سکه بزر ميزنند - نرایني گویند *

دو کروه از رنگا ماتي (۲) گذشته (با وصف کمال صعوبت راه)
گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیهٔ آن مسالک
صعب المرور کما ینبغي لوازم (۳) جهد بکار برد - فیلان کوه پیکر
بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال مي ساختند - و
تبرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تبر دستیها مینمودند -
چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعني
گلی (که دران آدم و اسپ و فیل فرو رود) پیش مي آمدے
آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه
مي انباشتند و راهے میساختند - باین عنوان روزے دو و نیم
کروه راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهته رسید (که
کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است
پنج رتن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس
یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعے (که بجنگ نوارهٔ
پیوسته بودند) هزیمت یافته لختے غریق و جوقے دستگیر
شدند - تا آنکه به دو (۴) کروهي کواهتي (که سرحد قدیم
پادشاهي بود) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در
نهایت رصانت واقع شده - و بهفت کروهي آن قلعهٔ کجاي
متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فیل بسیار دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] رنگا پاني - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [لوازم] نیست -
(۴) نسخهٔ [ا - ب] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گور بکها و لونا چماري (۲) و اسمعیل چوکي (که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهی (که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي (که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکي و هراس زندگي راه فرار پیمودند - و پس ازان (که تا کواهتي که ازانجا کرگانون (۳) دار الملک آشام یکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد ٭

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افگندند - و زین از پشت مراکب باز نمي‌گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را (که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است) بدستیاری اقبال بجنگ و پیکار بر کشود - قریب سه لک آشامی جنگ جو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره در پیوستند - زمانے ممتد (که گاهے ازین ق نیفتاده (۴))

---

(۲) نسخهٔ [ج] ذرنا چماري - (۳) نسخهٔ [ج] کره گانون - (۴) نسخهٔ (ب) نیفتاده بود ٭

جنگ نواره رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعهٔ چمدره (که ثاني قلعهٔ سیمله بود) بے کارزار مفتوح گردید - از فتوح این قضایا شکست تمام باحوال مخذولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان نمروپ (که از کرگانون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواري ست) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطهٔ کرگانون از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و بخطبه و سکهٔ پادشاهي رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاري تدبیر و پردلي آن سردار سپه سالار چنین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکه هاى وسیع [که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده (چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانرواى اکثر سواد اعظم هندوستان نوبتي یک لک سوار با سامان درخور بگشایش آندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامي فرو برده) اثرے ازانها ظاهر نشد] بتسخیر اولیاى دولت درآمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام مبلغ یک کرور دام و عطاى تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگاله طولاني واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا جبال جنوبی تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتی تا کوکانون هفتاد و پنج کروه جریبی و ازانجا تا ولایت ختن (که مسکن پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوه (٢) و دار الملک راجهٔ پیگو ست (که خود را از نسل پیران ویسه میداند) پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کامروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی دشت خطا ست (که ازو به ماچین گذارش رود) - و عامه ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب (که اعظم آنها آب دهنگ است) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالی این دریا است أتر کول گویند (٣) - و آنچه در طرف ساحل جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت بریک شوئی انهار طلا حاصل میشود - و (٤) این یکی از محصولات است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتی مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان می گرایند - و سکنهٔ قدیم آن ولایت

(٢) نسخهٔ [ب] اده - (٣) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست - (٤) نسخهٔ [ج] و آن •

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستين در جميع امور مزيت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولایت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پيشاني با برخي حوايج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقيقت آن شهر محوطه ايست مشتمل بر قری و مزارع -
(۲)
هر کس در پيش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنجو نام از ميان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غير از پان فروش ديگر اصناف محترفه دران نمي نشينند - چه خريد و فروخت دران ديار متعارف نيست - سکنهٔ آنجا يک ساله اقوات ذخيره مي کنند - و غير از کرپاے بر سر و لنگے در کمر ديگر پوشش رسم نيست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نيست - اگرچه بيگانه هم وارد شود - لهذا آگاهي کماهي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان
(۳)
اهل آنديار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي راجه است - گويند يکے از اجداد او فرمانرواے ملأ اعلی بود - چون بدين ديار هبوط نمود دلنشين او افتاد - ديگر بآسمان نرفت •

---

(۲) نسخهٔ (ب ، ج) رنجو - (۳) نسخهٔ [ب] سرکپ •

بالجمله چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع می شود) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهراپور را (که بمسافت سه و نیم کروه از کرکانون در دامن کوهی بوده) باراده انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهاد (که جا بجا مختفي بوده در انتهاز فرصت بسر می بردند) دلیري آغاز (۲) کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را (۳) مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرکانون و متهراپور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شده و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقی انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانی فوج پادشاهي گذشت که بد تر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

---

(۲) نسخه [ج] مختفي - (۳) نسخه [ب] و چون

خزیده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سپه سالار باقتضای
مصالحت ملتفت بدان نشده بسمت کامروپ (۲) نهضت نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري
شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا
روزکار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سري بفساد گراید -
یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان
صعوبتها رخ نماید - بلکه برخے در صدد آن شدند که (اگر
باستیصال راجه خان خانان ارادهٔ گذرانیدن موسم برشکال
داشته باشد) مسلک خودسري سپرده به بنگاله باید شتافت -
چون سردار ازین معني آگهي یافت این الم روحاني بر بیماری
کوفت جسماني گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا غنیم
خیره نگردد) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم
ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدو توسل
جسته بود) چنین قرار گرفت که راجه صبیهٔ خود را با (۳) دختر
راجهٔ پیام (که با او قرابتے دارد) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
فیل بجهت (۴) دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال

(۲) نسخهٔ [ا - ب] کامروت - (۳) نسخهٔ [ب] با دختر - (۴) نسخهٔ [ج] برای دلیر خان ٭

ده لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد -
و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و
تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمدهای او برسم یرغمال
در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بگواهتی
پیوسته) از اُتر کول و ولایت بیل تلی (۲) از دکن کول ضمیمهٔ
ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل
آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ
کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله
بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی (که
بتازگي داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از
استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده
باستسقا کشید ناگزیر از کجلي کوچ کرده قصبهٔ کواهتي را
معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده
و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت
کوچ بهار (که باز بران دیار مستولي شده بود) تعیین کرده
خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال
ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در دو کروهی
خضرپور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ا - ب] کامروت - (۴)
در نسخهٔ [ج] لفظ (شهر) نیست *

مير جمله اميرے عظيم الشان و نوئينے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امراي قريب العهد خود بوضع متين و فرط وقار و راے دور بين و دانش رسا و پر دلي و شجاعت فطري و كارطلبي هاى بجا يكتا (۲) و بے نظير بود - در كشور كشائي و مهم سر براهي هيچ كس باو نمي رسيد - چون در هندوستان كمتر گذرانيد آثار او دران مملكت چندان ظاهر نيست - در قصبات تلنگانه يادگار بسيار گذاشته كه تا الآن احياى نام او ميكند - چنانچه در شهر حيدر آباد تالاب و باغ و حويلي شهرتے (۳) باسم او دارد *

* ميرزا نوذر صفوي *

خلف ميرزا حيدر (كه دومين پسر ميرزا مظفر حسين قندهاري ست) - چون نقش اعتبار ميرزا مظفر در بارگاه اكبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پيش آمد نگذاشتند - ميرزا حيدر در عهد جهانگيري بمنصب پانصدى صد و پنجاه سوار رسيده بود - چون سرير فرمانروائی هندوستان به وجود زيبنده نمود صاحب قران ثاني زيب و زينت ديگر پذيرفت بمراعات ديرين دودمانش او را بمنصب هزارى دو صد سوار كامياب عاطفت فرمود - سال چهارم ازين سپنجي سرا در گذشت - پسرش ميرزا نوذر بدستيارى طالع

(۲) نسخهٔ (ج) و كارطلبيها يكتا و بےنظير بود - (۳) نسخهٔ [ج] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سر بلندي يافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بیگي مباهات اندوخت - و در همین سال پانصدی دیگر یافته بپایهٔ سه هزاري مرتقي گشت - ازانجا که عنایت بهانه جو ست سال بیست و دوم در جشن وزن شمسي او را بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبه گردانیدند - و در اولین یساق قندهار به همراهی شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر سرداری فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسیم ملچار محافظت عقب کوه چلرنیه (۲) باو و برادرش میرزا سلطان تفویض یافته مصدر خدمات گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر اعتقاد خان بهرایچ مضاف صوبهٔ اوده بتیول یافته به بند و بست آن مرخص گردید - و پستر (۳) بفوجداری ماندو سر برافراخت *

چون از متداد بیماري و ازمان مرض از کار مانده بود (چنانچه بحفظ تیول خود هم نمي توانست پرداخت) در سال بیست و ششم از نوکري معاف داشته سي هزار روپیه سالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان (که میرزا مراد التفات خان پسر میرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا مي گذراند) او نیز آنجا بسر برد - مشار الیه

(۲) نسخهٔ [ج] جلپرنیه - (۳) نسخهٔ [ج] پستره

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافة اكبرآباد آمده برسم
گوشه نشيني به فراغت و آسودگي شبے بروز مي رسانيد - در
سال هفتم عالمگيري سنة (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار
هجري باجل طبيعي در گذشت - ميرزا مسرف باد دست
بود - هرچه آمدے برافشاندے - اما اكثر بحال محتاجان
پرداختے - اين بيت در نگين خود بطريق سجع كنده بود ٭

٭ بيت ٭

٭ نوذر مسكين اگر زر داشتے ٭
٭ بينوائي در جهان نگذاشتے ٭

٭ ميرزا ابو المعالي ٭

پسر ميرزا والي مشهور است (كه ملاقي بيگم صبية شاهزاده
دانيال در خانه داشت) - مشار اليه بعد فوت پدر از اصل
و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافراز گرديد - و در
سال بيست و ششم جلوس اعلى حضرت بمنصب دو هزاري
هزار و پانصد سوار و جاگيرداري و فوجداري سيوستان تارک
عزت بر افراخت - پستر پانصد سوار ديگر اضافه يافته در سال
سي و يكم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجداري ترهت
مضاف صوبهٔ بهار كامياب اعتبار گرديد - پس ازان [كه
بو العجبيهاي روزگار سلطنت اعلى حضرت از انتظام افكنده
بدستان سراي نفاق ابناي خلافت انواع تخلل بمهمات ملكي

راه یافت و کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتق و فتق
فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیري
هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه
بورود موکب عالمگیري زینت پذیرفت] باقتضای عقل
مصلحت سنج از عظام امور اول کارے (که پیش نهاد
عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود
که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه (که همیشه شاهزاده
شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای
او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از
جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن
صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً
بمرافقت تن داد - شجاع (که سابق از عناد دارا شکوه در
نواحئ بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود)
از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته
شکرگزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (که الویهٔ
عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام
آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از
آرزوی زیاده طلبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب
الّه آباد افراشت - ازین آگهي خلد مکان دست از دنبال
دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت - پیش ازان (که تقارب و تلاقی فریقین
دست دهد) میر ابوالمعالي برهبری سعادت از لشکر او
روے ارادت به درگاه عالمگیري آورده دولت زمین بوس
در یافت - و بعنایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا
خاني و انعام سي هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار
به منصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون
گردید - و پس از فرار شجاع و تعین شاهزاده سلطان محمد
بتگامشی او خان مذکور نیز ضمیمهٔ کومکیان شاهزاده گردید -
و بستر بفوجداری دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در
سال ششم حسب الحکم با الهوردي خان فوجدار گورکهپور
پیوسته بمالش زمیندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ
(١٠٧٤) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي روزگار
حیاتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال
بیست و دوم بخطاب خاني سرفرازي یافت - و در محاصرهٔ
حیدرآباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - پرگنهٔ
انهل مالوه (که از زمان میرزا والي باین سلسله تنخواه است)
بجاگیر مشار الیه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے
(که مرهته صوبهٔ مالوه را یکسر بتصرف آورد) آنها را بیدخل
نمود - نبیرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر
است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید) -

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي کرده مطابق سنهٔ (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي بے مثل (۲) بود *

* محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداری سورتهه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة (۳) بمشار الیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزرگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تیولداری سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزونی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخهٔ [ب] بے بدل بود - (۳) نسخهٔ [ج] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه
به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان مزبور (۲) محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه دو کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا
کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور ننمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
(که چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت)
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب برطرف

(۲) نسخهٔ [ج] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست ٭

شد - و باز در سال دوم عالمگیري بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتي (۲) (که در حوالی بیسواره سر فساد برداشته بود (۳)) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاري محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهاني بود *

* ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس نوشته (۴) اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي البَحرِ - اَلوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتي غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحین گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - نا گزیر مردم از ممر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هر جا مامنے یافتند خزیدند - جمعے از بني قریش

---

(۲) نسخهٔ [ج] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ج] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ج] نوشته که الذواتي الخ *

در سنهٔ (۱٥۲) يکصد و پنجاه و دوم هجري از مدينهٔ طيبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولايت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده توطن گزيدند - و بمرور ايام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه يافته اماکن و مواضع آن ناحيه را فرو گرفتند - و براى شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چيزے نسبت بآن چيز ملقب ساختند - غريب لقبها درين گروه شايع است ✽

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بياورى طالع مورد التفات علي عادل شاه والى بيجاپور گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و راى صواب انديش رکن رکين دولت و مدار مهام سلطنت او گرديد - و پس از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - يا آز و پندار چشم او را از حق بيني پوشيده خود را برتر از نوکرى بيجاپوريه انگاشته سوداى ملازمت عالمگيري در ديگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنکه در سال هشتم ميرزا راجه جے سنگهه بعد از کفايت مهم سيوا با لشکر گران بتاخت ولايت بيجاپور تعين يافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرايم و تقصيرات خويش از گران (۲) خواب غفلت

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [گران] نيست ✽

بیدار شده ملا را (که بسمت فهمیدگی و کاردانی از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا (که دریذوقت حصول دیرین آرزوی او صورتی بست) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معنی به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطانی گردانید - موصی الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر (که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوفتناک گشته (چون باحمدنگر رسید) از جام اجل شربت ناکامي چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد بر طبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت بر افراخت - و ملا
یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع
برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور
روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده • بمنصب دو هزاری هزار
سوار سر افرازي یافته) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا
راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي
مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته
در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و
خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمنصب مناسب رسید *

چون فوجداری کوکن بمعتبر خان (٢) تعلق گرفت مشار الیه
از روی حزم و هوشیاري چنان به بند و بست آن الکه (که
موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است) پرداخت که نقش
عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت -
غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه
منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او (که
پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود
که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش (که پسر
نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

---

(٢) نسخهٔ [ج] به معتقد خان تفویض یافت •

خود را بفرزندي گرفته بود) تعلقهٔ او به زين الدين علي خان خسر پوره اش تفويض يافت و مدتے گذرانيد (۲) - و باز در عهد خلد مکان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذکور يافت - و در مبادئ سلطنت فرخ سير حيدر قلي خان خراساني بديوانئ دکن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا (که اقتدار و تسلط او از ديوانيان هزار و يک افزون بود (۳)) با خان مذکور بر سر زر خالصه (که متصرف شده بود) پيچيد و خفت ها رسانيد - و در اوايل صوبه دارئ حسين علي خان امير الامرا به آرکات نزد سعادت الله خان نايته شتافت (۴) - او بنابر هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگي ورودش را باعزاز تلقي نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در کرناتک است - حويلئ ملا يحيئ از مشاهير امکنهٔ قديمهٔ اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمکان حکام نشين است آصفجاه در ابتياع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندئ ورثه درست کرده فرستاد *

* مخلص خان قاضي نظاما کرهردوي *

ابتدا بملازمت فردوس آشياني پيوسته بنوکرئ پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] او مدتے گذرانيد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و يک بود بلکه افزون - (۴) نسخهٔ [ج] سعد الله خان نايته *

افتخار يافته سال بيستم به بخشيگري باغ تعين شد - سال بيست و يكم به بخشيگري و وقايع نويسي صوبهٔ كابل چهرهٔ امتياز بر افروخت - و سال بيست و چهارم داروغگي توپخانهٔ صوبهٔ مذكور انضمام پذيرفته باضافهٔ منصب سربلند گرديد - سال بيست و پنجم ديوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بيست و ششم در ركاب محمد دارا شكوه به يساق قندهار دستوري پذيرفت - سال بيست و هفتم به بخشيگري شاگرد پيشه كام دل برگرفت - سال بيست هشتم بهمراهي (۲) سعدالله خان بتخريب قلعهٔ چتور گام جلادت پيش گذاشت - پستر باتفاق خليل الله خان بخشي و واقعه نويس فوج همراهي خان مزبور قرار يافته بر سر مرزبان سري نگر رفت - سال سي ام باميني داغ نامت قابليت آراست (۳) - و پستر تعين دكن گشته سال سي و يكم براى وصول پيشكش عادل خان عزيمت بيجاپور نمود - تا سال سي ام فردوس آشياني بمنصب هشت صدي دو صد سوار رسيده - پس ازان (كه سلطان محمد اورنگزيب بهادر از دكن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشاني بر كمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار و خطاب مخلص خان لواى ارتقا بر افراخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شكوه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ج] بر آراست ٭

در رکاب بادشاهي بوده (٢) - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدغن برآورده باز بحضور رسید و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم برطبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک تردد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سیصد سوار برنواخته (٣) همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدارالسلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جے سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتیء مهم دکن نامزد شد - و باضافه هاى متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

---
(٢) نسخهٔ [ج] بود - (٣) نسخهٔ [ب] برنواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه (چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت) او (که بناچاري با وی طریق موافقت مي پیمود) بعد شنیدن خبر رسیدن موکب ظفرکوکب فردوس آشیاني باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جویني بتنبیه متمردان مهابن (که پرگنه ایست از سرکار آگره) دستوري یافته تنبیه شایسته نموده برگردید - و (چون در همین سال نذر محمد خان والی بلخ سلسله جنبان فساد گردیده بصوبهٔ کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد) نامبرده نیز با خان مزبور تعین گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي مامور گردید - و سال سوم با شایسته خان بتنبیه خانجهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني قرار یافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مرتقي گشت - و چون سید خانجهان بارهه را بنابر بیماري بحضور طلب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوے تعلق گرفت - و در جنگ بهاتوري و تاخت پیتهه (۲) و قصبهٔ پریانده

(۲) در [بعضی نسخه] پنهته *

مصدر تردّدات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستر رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسپ برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آوردن کاهی وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل برگرفت - بستر در پیشگاه سلطاني آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوري پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روے عاطفت بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته او را
بوطنش ابنير (۲) مرخص فرمود که چندے بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را
باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعنایت مالاے مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهرهٔ شادکامي بر افروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (۳) (و نامبرده
بغي ورزیده) بود] راهي شد - و پس از وصول بنواحی
قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد -
و در جلدوی این کردن بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] انبیر - (۳) نسخهٔ [ب] راجه باسو بود - و نامبرده
بغي ورزیده ٭

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس ازان (که فتح جرایم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد) راجهٔ مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شانزدهم شرف آستان بوس حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب بتسخیر بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم سپرده نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابين او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه ناصيهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زيب
بمهم قندهار تعين گرديده - و بسرداري برانغار لواے
مباهات برافراخت - و چون تسخير قندهار صورت نبست
و شاهزاده طلب حضور گرديد مشار اليه نيز سال بيست
و سيوم عازم بارگاه سلطنت گرديده دولت بار يافت - و
اواخر همين سال برخصت وطن نوازش پذيرفته به تنبيه
فساد پيشگان كامان پهاري (كه ما بين مستقر الخلافهٔ اكبر آباد
و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون
بعرض رسيد (كه راجه بعد رسيدن وطن قريب چهار هزار
سوار و شش هزار پياده تفنگچي و تير انداز فراهم آورده
بمحال مذكور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسيارے از
فتنه پژوهان را قتيل و اسير ساخته مواشيِ بسيار بدست
آورد) يک هزار سوار ديگر از تابين او دو اسپه سه اسپه
ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاري پنج هزار سوار
چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ حال كليانه
(كه جمع آن هفتاد لک دام است) در طلب اين اضافه
تنخواه شد - و سال بيست و پنجم حسب الطلب بحضور
آمده با شاهزاده اورنگ زيب بمهم قندهار تعين گرديده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگامه (که فردوس آشیاني در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان براے منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] او باتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد -

دراين ضمن (كه رايات عالمگيري از دكن بحركت آمده بعد شكست يافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شكوه باكبرآباد رسيد - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) موصى اليه بنابر شير فكري از همراهي سليمان شكوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پيوست - و بعنايت محال يک كرور دام در انعام اختصاص پذيرفت - سال اول جلوس خلد مكان با جمعي به پشت گرمي خليل الله خان (كه بتعاقب دارا شكوه مامور بود) رخصت يافت *

چون دارا شكوه راه ملتان پيش گرفت مشار اليه در لاهور حسب الحكم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا (كه مدتے بوطن نرفته بود - و تعب يساق ها پے در پے كشيده) اجازت موطن حاصل كرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شكوه (كه متصل اجمير رو داد) مصدر تردد شده پس از هزيمت او با جمعے بتعاقب مامور گرديد - و سال چهارم بانعام محال بجمع (٢) يک كرور دام سواى انعام سابق چهرهٔ امتياز افروخت - و سال هفتم به تنبيه سيوا بهونسله [كه باعتماد حصون حصينه مثل پورندهر كدهه وغيره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد (كه از عهد سلاطين نظام شاهيه در تصرف داشت) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطريقي

---

(٢) نسخهٔ [ج] محال جمع يک كرور دام *

مي پرداخت - و بمترددين دريا مضرت مي رسانيد] معين شد - و پس از وصول بناحيهٔ مذكور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورندهر پرداخته ملک متعلقهٔ سيوا را پے سپر سم عساکر پادشاهي گردانيده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسيمه گشته بملاقات راجه آمد - و بيست و سه قلعه بسوکار گذاشت - چون اين معني بمسامع سلطاني رسيد دو هزار سوار از تابينانش دو اسپه سه اسپه قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هشتم بتخريب ملک عادل خان (که در ارسال پيشکش مقرري تمهل مي ورزيد) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهيئت مجموعي تا قريب بيجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقيقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم يابي غله و چاره دران نواح رو داد باقتضای مصلحت بارادهٔ اين (که سبک بار گشته بعزيمت گوشمالی دکنيان پردازد) ازان نواح برگرديده داخل ملک پادشاهي شد - و درين رفت و آمد متواتر با افواج دکن (که بطور قزاقي جنگ مي نمودند) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتياط سردارانه بتقديم رسانيد - پس ازان (که موسم

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهي متضمن این (که چهاوني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و بستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید -

سال دهم مطابق سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بر بست - بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا (۲) - ازینجا ست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است *

* محمد قلي خان نو مسلم *

نیتو جي بهونسله است (که قرابت قریبه با سیوای مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون بحسن سعی میرزا راجه جی سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهي (۳) رو آورد و پسرش سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود
نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان
جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي
(که معتبر و سر لشکرش بود) برطبق تجویز میرزا راجه
بمنصب پنج هزاري سر افتخار بارج سماک رسانید - و (چون
راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور
گردید) در مبادي آن یساق نیتوجي بسرکردگی فوج سیوا
نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منکل بیره (۲) و
دیگر گڈهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش
گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین
پادشاهي گردانید *

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و
ادوات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهی بیجاپور
عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک
پادشاهي درآمده غبار شورش انگیخته بودند (۳)) انعطاف داد -
سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه
بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخی
بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را
مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] منگل و بیره - (۳) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آماده مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعے را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او بتازگي پرداخته بجادهٔ قدیم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما (که بسر خویش بتحضور شتافته بود) از اکبرآباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو (۳) را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریزپا گراید - راجه جمعے را تعین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب روانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه والا (۲) رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقے از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان مومی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و بهتر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] وچون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

* ميرزا سلطان صفوي *

برادر خرد ميرزا نوذر (۲) قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گرديد او را بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواخته بهمراهي خان مشار اليه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بيست و چهارم از تغير ميرزا مراد کام پسر عم خويش قوربيگي گرديد - و مدتها بدين خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بمالش عادل شاه و تخريب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهي معظم خان مير جمله از حضور برسم کومک تعين گرديد ميرزا سلطان نيز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سر برافراخته دستوري (۳) يافت - و پس ازان (که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود) ميرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزيده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ايام باقتضاي دواعئ تدبير نهضت هندوستان تصميم يافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داريء دکن معين فرمودند - و ميرزا را

(۲) نسخهٔ [ج] ميرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ب] دستوريءُ همراهي يافت *

باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از پهامري رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ نیکو پرستاري بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیري از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته کهٔ و مهٔ هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشار الیه از دکن بحضور شتافته ناصیه ساي بندگي گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمراهي بادشاهزاده محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیهٔ سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگي شاه فرمانرواي ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب بادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام بادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضاي مصلحت براجه جي سنگهه (که بمالش عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوري یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نيز خلعت يافته بجاگير مرخص شد - كه بند و بست آن
نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدكن شتابد - موميٰ اليه
مدتے دران ديار ماند - سال فوتش بنظر نيامده - اما اغلب
در دكن پيمانهٔ زندگيش لبريز گرديد - چرا كه مقبره اش
بيرون اورنگ آباد پيوسته به جي سنگهه پوره سر راه قلعه
دولت آباد واقع است - پسرش ميرزا صدر الدين محمد خان
بخشي ست كه احوال او بزبان قلم گذشته *

* ميرزا مكرم خان صفوي *

مراد كام نام پسر ميرزا مراد التفات خان است (كه
مهين فرزند ميرزا رستم قندهاري ست) - به نيروكاني صحبة
عبد الرحيم خانخانان كامياب مراد (۲) گشته در عهد جنت مكاني
بخطاب التفات خان و منصب دو هزاري هشت صد سوار
مورد عنايت شد - و در زمان اعلي حضرت هم مدتے در
بندگي پادشاهي گذرانيد - چون در عرصهٔ تلاش پا پيش
نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پيشگي اعراض نموده بساليانهٔ
چهل هزار روپيه موظف گرديد - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ
عافيت گزيده كامرواے امن و امان بود - و ابواب آسودگي
و فراغت بر روي روزگار خود مي گشود - مراد كام بحسن
رشادت و بهين آئين خدمت گزيني قيام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نيست *

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و خدمت قور بیگی امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ
منصب بر نواخته بفوجداری لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفوجداری جونپور
مباهی گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی
صاحب قران ثانی از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکی
خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتی میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عنان تاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزانی داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت
نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان
شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند -
و فوجے بسر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر
سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود
ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه برآمده
باتفاق آنها در دو منزلی الهآباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته
ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي
او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در
عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ
وهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته
بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق
بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری
اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري
بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي
بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت
افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے
روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگي
مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود -
بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تپ شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشهٔ دلهای بلبلان چندان *
* که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معزالدین نخستین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیّه (که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائي طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنگاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ باو رسیده) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري (كه لشكر خان با امراى بسيار بقيد ملك عنبر افتاده (۲)) ميرزا منوچهر (كه در عنفوان شباب و ريعان جواني بود) نيز زخمهاى مؤلم برداشته تن باسيري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معركهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از استخلاص جنت مكاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائى اعلى حضرت بشمول عنايت خسروانه كام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداري سركار بهرايچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد اورا از تغير مشار اليه بفوجداري دامن كوه كانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگي دماغ انزوا گزيده مدتے بدستياري جنون بے ساخته از فراز و نشيب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشياري يك چندے بنظم صوبهٔ اوده پايهٔ عزت بر افراخت - و پهتر به تيولداري و فوجداري (۳) ماندو قيام داشت - و در سال بيست و پنجم از انتقال احمد خان نيازي بقلعه داريِ احمد نگر دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم بحكومت ايلچپور سرافراز

(۲) نسخهٔ [ج] افتاد - (۳) نسخهٔ [ج] ناندة *

گرديد - و چون کوکيا (۲) زميندار ديوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پيشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کيرت سنگهه بمرزباني آنجا رسيده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بيست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي ميرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعے از امراي دکني بر سر زميندار مذکور تعين نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولايت رسيد آن بومي دور انديش رهائي خود در پذيرائي احکام بادشاهي ديده از در عجز و استکانت در آمده و ناچار ميرزا خان را ديده اداي بقاياي پيشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - ميرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بيست زنجير فيل (که سواي آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در يساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نيکو خدمتيها گشته ملچار شمالي قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کيشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت) او برخصت ايلچپور کاميابي يافت - و با

(۲) نسخهٔ [ج] کوکبا *

این نیکو خدمتي و حسن اخلاص در معارکے (که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سربلند گردید (٢) - و به تیولداري و فوجداری ایرچ شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (١٠٨٣) هزار و هشتاد و سوم هجري بساط هستي در نوردید - باغی در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داری احمد نگر سر بر افراخت *

---

(٢) نسخهٔ [ج] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

* مهابت خان ميرزا لهراسب *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر او ست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر كارهاى نمايان و ترددات شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت باقتضاى خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافه‌هاى منصب بر نواخته بخدمت مير تزكي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجدارى بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تيولدارى بيانه رخصت يافت - و مكرر بيساق قندهار در ركاب شاهزاده‌هاى عالي مقدار تعين گشت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار سر بلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والاى پنج هزارى پنج هزار سوار و از لهراسب خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ كابل دستوري يافت - و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن يرليغ رفت - كه بجانب بيجاپور (كه علي نام

مجہول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند)
شتافته نهجی (که مناسب داند) مهم بانجام رساند - و
بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور (که
پنج کروهی آن مکان است) بجهت کهی رفته بود که مخالف
دفعةً بهیئت مجموعی نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران مقاهیر بود) با راو
ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سر ستانی و
سر فشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

(۲) نسخهٔ [ب] پیهته - و نسخهٔ [ج] بنهته •

زده افضل خان مشهور را (که بسری لشکر بیجاپور نخوت می فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه (که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم بادشاهی (که از متحتمات عالم بندگي ست) کار بند گشته - بے آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سي و یکم سنهٔ (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري مجدداً بصوبه داری کابل دستوري یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیري از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغییر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سپوای بیداد گر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بدفع و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کار شناسی (چون از پیشاور ره نورد پیش گردید) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئة باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانبانی گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیرسنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس کور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس *

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادی سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بيباكي يادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه (كه مرد غيور و غضوب بود) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احكام شرعي بيشتر مقدمات عمده بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود مي ترسيدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار (۲) از اندازه گذشت و تجویز رخصت بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهيد سر ديوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعين فوج نيست - اعلام قاضي كفايت مي كند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت ●

بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گولا قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

* مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباي خويش از موطن اصلي برآمده باميد بندگي آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان كشيد - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدي دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سرعزت برافراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داري تومان پنجشير (كه از تومانات صوبهٔ كابل است) نوازش يافت - و چون خالي از كارطلبي نبود باضافه هاي متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و تيولداري تومان ايسا و بحرا (۲) مضاف صوبهٔ مذكور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را (كه در كومكيان كابل امتياز داشت) مفسدان موضع بالغين (۳) از توابع محمود عراقي (كه در تيولش بود) بمكر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان داراشكوهي

(۲) نسخهٔ [ب] ايسا بحراو - و در [بعضي نسخه] ايسا و بخراك - (۳) نسخهٔ [ج] از توابع بيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا (كه در پيشاور اقامت داشت) حسب الحكم پادشاهي به مير كلن نوشت - كه باتفاق نايب كابل و متعينهٔ آنجا و اوسات افاغنه از غازي و صاي (٢) به تنبيه آنها پردازد - او بچستي و چالاكي افواج گران ترتيب داده بره نوردي در آمد - از غايت جد كاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانيده آتش افروز نبرد گشت - بسيارے علف تيغ بے دريغ گرديدند - ازانجمله چهارده كس از مشاهير بلوكان بحرا (كه بكمك آمده بودند) كشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باغين به سنگرو هاى خود در آمدند - مشار اليه تعاقب نموده از كثرت برف و افزوني سنگ‌لاخ پياده شد - و دامان بر زده بقلازي همت خود را به پناه جاى مخاذيل رسانيده (گرچه آنها در پناه سنگرو فراوان سعي و تلاش نمودند) اما او و همراهانش به نيروى شجاعت گوسفندان غارت نموده هنگام معاودت خانهاى آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسيدند - مشار اليه در جايزهٔ اين حسن ترددِ بفزوني پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گرديد - و در عهد عالمگيري نيز مدتها در صوبهٔ كابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگى كشمير اختصاص گرفت - و در

(٢) نسخهٔ [ج] غلزي و صائي - و در [بعضي نسخهٔ] علي زئي ●

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت -
و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال
نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر
بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازي داشت - در ایامی
(که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر
از دکن روانهٔ هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خاني
چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید -
و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوري را بگلگونهٔ زخم
آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز
نقش نیکوخدمتي را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سر بلندي
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ (۱۰۸۸) هزار و
هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه
بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود -
در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولي نعمت جان در بازم -
میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان
بجای خود مي گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بیستي نوکر بادشاهي شدند - و پیادها در کارخانجات انسلاک یافتند - سید شجیع بود و سپاه را بیش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه ست بامي تعین شده مصدر تردد گردید - و سال شانزدهم پسر زمیندار کمایون را (که از بی سپر شدن تعلقهٔ او بسیر و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سید مرتضی خان عفو زلاتش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد - سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه داری اجمیر رایت اعتبار بر افراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بیست و سیوم به تنبیه خیره سران سوجت و جیتارن (۲) و سال بیست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري میوات و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیابي پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(۲) در بعض [نسخه] چیتارن *

* مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده درات بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزیند] لهذا پادشاه او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم (که رایات پادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر
همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و
سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند)
روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهي در کابل ماند -
و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل
گسترد) او محلهٔ سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر
در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش
هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت -
و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش
هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست
و نهم بنابر آن (که طوی او با دختر سربدیو سیسودیه
مقرر شده بود) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ
از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و
دوم (چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت
اعلی حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران
اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر
تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و صوبه داری مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان
مرحمت صد اسپ ازانجمله یکی بساز طلا و فیل با ساز نقره
و ماده فیل و یک لک روپیه نقد باذن رتبه ساخته از بارگاه
خسروانی رخصت دهانید - او با همراهان به اوجین رسیده
بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند بادشاهزاده اظهار
ملایمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را
یکرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسیدن (۲)
راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان
بدر بردن غنیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در
ایامی (که موکب بادشاهی کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه
رسیده بود) بعد صفح جرایم او (۳) (که بشفاعت نوئینان حضور
صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه
نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در
دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداری
برانغار نامزد شد *

چون خو کردهٔ ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت
اثرے ازان نمی دید خار خار ناخوشی بخاطرش می خلید -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقتل رسیدن بسیارے از راجپوتیه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ
[او] نیست *

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالي گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گری میرزا راجه جی سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد - و ازانجا (که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داری احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے با شایسته خان و مدتے با بادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخريب ملک سيوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانيده - و اواخر سال هفتم طالب حضور شده بپارگاه دولت رسيد - و سال نهم چون ميان پادشاه و شاه عباس ثاني والي ايران آئين وفاق بنفاق مبدل شده پادشاهزاده محمد معظم (که پيش از نهضت موکب پادشاهي بنابر حزم‌گزيني با فوج بسيار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهي پادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والي ايران (که پادشاهزاده بر طبق فرمان خسرواني از لاهور برگشت) او نيز همراه پادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب پادشاهزاده محمد معظم عنان عزيمت بصوب دکن گردانيد - و سال چهاردهم بعطای تهانه داري جمرود از مضافات کابل رخش طرب برانگيخت - و سال بيست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجري رخت هستي بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراواني جمعيت عمدهٔ راجهای هندوستان بود - اما (چون بناز و نعمت پرورش يافته و از کم و زياد واردات بيکسو زيست نموده) سليقهٔ دنيا داري نداشت - بيرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رويه پوره و تالاب بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر تالاب ساخته) اثرے ازان باقي ست - کنور پرتهي سنگهه پسر کلان او در حين حياتش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستني

او دو فرزند متولد شده - یکے زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدي راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهي تربیت پذیرفته - و پسر دیگر (که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اجیت سنگهه است - که احوالش درین کارنامه جداگانه اندراج یافته *

* میر سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبای او از مدتے در قنوج [که در زمان ماضیه پای تخت راجهاي ذوی الاقتدار هندوستان و معمورۀ عظیم الشان بود - (گویند سي هزار دوکان پان فروش داشته) - و الحال مضاف اکبر آباد و برزخ است میان آن و صوبۀ اله آباد و صوبۀ اودهه] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویۀ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافادۀ فیض سگالان صوري و معنوي مي پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیاني بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلحضرت (که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت)

باکرام تلقّي نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزے
چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشی دیگر
زد که قرعهٔ عزلت و بے اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد -
بحکم عالمگیري ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبةً
مسدود گشت - مگر میر که به باریابي و دوام مجالست
مأذون گردید - از ابتدای سال سي و دوم تا دم رحلت آن
شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان
معاني و احادیث مستفید مي نمود - پس ازان حضرت
خلد مکان از مستقر الخلافهٔ اکبر اباد بکمال توقیر و احترام
طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش
بلند پایگي بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه
مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالي خصوص کتاب
افادت آیات احیاء العلوم و فتاوای عالمگیر شاهي (که بحسن
اهتمام آن پادشاه بتازگي تالیف یافته بود) و دیگر نسخ
سلوک بمیان مي آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه
اشتغال ورزیده در انجاح مرام طبقات انام مساعئ جمیله بذل
مي نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهي نبود -
در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه
بحضور رسیده ملاقات خسرواني در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله اله آبادی بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه ارادهٔ بخواجگان جنت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محی الدین عربی ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکی میر (که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی (که در لباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده - هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زیاده از خانهٔ فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میر اصلا رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نیامد - اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید - خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکریم شریف خان (که به استاد زادگی پادشاه ناموري یافته) بمنصب و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال سیزدهم از انتقال قاضي محمد حسین جونپوري خدمت احتساب اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان آباد قیام داشته لوای اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس ازان به بخشیگري و واقعه نویسي آنجا منصوب شده - گویند برای نماز جمعه جایزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید - دیانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سیر نیز بتجویز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع میر و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتي بدیواني اجمیر و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم کشید - درمیین سید عبد الکریم (که او نیز کتب متداوله در مدرسه گذرانیده بود) دران هنگام (که بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیری گشت) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختی و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته (که از تمام بلده از وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود) او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین گردید - و امینی جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن بدو تفویض یافت (۲) - پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانی دریای مانجرا (۳) رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار بهم رسید و کار بجائی انجامید (که زنده از خوردن میته اجتنابی نداشت - و هرسو که نظر کار میکرد از لاش مردها کوهچه ها نمودار بود) قرعهٔ تجویز کرور گری گنج بجای سردار خان [که مرزا یار علي بیگ نظر بران (که درین چار موجهٔ نوازل (که سرانجام آن بر نیک نامي افزاید)

(۲) نسخهٔ [ب] گردیده امینی جزایر الخ - (۳) نسخهٔ [ج] ماخرا •

متعذر مي نمود) از قبول آن پهلو وززيده] بنام خان مذكور (كه ديانت و سختگيري او بر روي روز آمده بود) افتاد - و ازان (كه در چنين ايام سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام نداردي عالمي (كه از دست تشدد او بفغان بود) و متصديان حضور (كه دل بري داشتند) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بكمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذكور رخصت يافت كه در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احكام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان (كه برادر اعياني بودند) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره در افتاده معاندت گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - كه آنها خوگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ كَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد كرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائي جهان دار شاه بنيابت صوبه داري اكبرآباد علم بزرگي برافراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداري جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نبست - و خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخے استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرۀ شیر نر بر مي شگافت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنۀ (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش •

رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رسالۀ کلمات طیبات

مندرج است) عبدالرحيم پسر شريف خان سيد زاده و
طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد
بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و باينها كار
نفرمايد . كه گندم نماى جوفروش اند و زر اندود - انتهى -
هرگاه در حداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه
باشد - الحال پختگي عشق اطوار بقدر سال خوردگي
پيداست *

* ملتفت خان مير ابراهيم حسين *

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال
بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگري احديان سرافرازي
يافت - و پس ازان بداروغگي پيشكش مباهي گشت - هرچند
دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار
خانه زادي (كه نزد سلاطين قدرشناس فوق اعتبارات است)
از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پيمود - پس از جلوس
عالمگيري (چون برادر كلانش ميرسلطان حسين افتخار خان
اوج گراى مرتبهٔ امارت گرديد) او نيز از پيشگاه خلافت
بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان
چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگري احديان
منصوب گشت . و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (که زیب آرای مسند خانسامانی (۲) گردید) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال الّه یار خان بداروغگی گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای اٹک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب در آمده یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور رساند (۳) - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش در آمد - و بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بنابر جهتی از منصب بر طرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبر آباد اسپ نشاط .... - و در سال بیست و چهارم روزے بدیهی تاخته بود زخمي شد - نوزدهم جمادی الاخری سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري جان سپرد - غریب

(۲) نسخهٔ [ا] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ج] رسانید *

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جونپور درگذشت *

* محمد امين خان مير محمد امين *

پسر معظم خان مير جملهٔ اردستاني ست - چون دست تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد اورنگ زيب از احوال پدرش کوتاه گرديد او را از قيد رهائي بخشيده در خدمت سلطان محمد (که برسم منقلا بدان ولايت در آمده بود) ارسال نمود - مشار اليه دوازده کروهی حيدر آباد ملازمت سلطان (۳) دريافته دل از خوف و خشية وا پرداخت - در سال سي ام شاهجهاني بمرافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهي بست - چون بخطهٔ برهانپور رسيد بجهت افزونی بارش و عارضهٔ طبيعت چندے از همراهي باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسيده بعنايت خلعت و خطاب خاني چهرهٔ کاميابي افروخت - و در همين سال معظم خان رخصت يافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زيب بتاخت و تاراج ولايت عادل شاهي پرداخته آن مهم را بر نهج پسنديده بانجام رساند - و محمد امين خان بافزونی هزاري ذات بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گرديده حکم شد تا رسيدن پدر نيابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و يکم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضی

(۲) نسخهٔ [ب] درين سال - (۳) نسخهٔ [ج] ملازمت در يافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمی نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از (۲) آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر (۳) نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [چون عمارت شکارگاه سموگر (که بر کنار آب جون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [از] نیست ۰ (۳) نسخهٔ [ج] خاطر نشان ۰

پذیرفت] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت
برسایر بندهای پادشاهی سبقت جسته بآستان بوس
عالمگیری رسید - و مورد انظار مرحمت شاهی گشته بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار سربلندی یافت - و در همین
ماه به بحالی خدمت میر بخشگیری والا پایگی اندوخت -
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف
و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیری رو گردان شد
و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه
داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت)
(۲)
محمد امین خان با فوج جرار بگوشمالی آن سرخیل کفار
تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه
(۳)
(که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحی پوهکر
برگشته بموکب پادشاهی پیوست - و در سال دوم بمنصب
پنج هزاری چهارهزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم
باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم
بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را
همراه خود بملازمت بادشاهی آورد - عاطفت خسروانه او را

(۲) نسخهٔ [ج] افواج - (۳) نسخهٔ [ج] پوبکهره

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین بآویزشهای نمایان شمشیر خان ترین (۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام مي داد - رای پادشاهي اقتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

(۲) نسخهٔ [ج] شمشیر خان ترین •

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ (۲)
آفاق بود) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت -
قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند (که صراسر خلاف مزاج
بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود
به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع
مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات
اندوخت - ازانجا [که بقم های غرور غیر از زرد رنگی بر
رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق
روزگار نمي بیزد - رگ گردن علمی (که مي افرازد) دشمن شگفتي
و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی (که مي بندد) خواري
و بد انجامي] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب
جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از
پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز
[چنانچه باید و شاید) پرداخته خاربن فساد آن فئة طاغیه را
زان سر زمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم
سنهٔ (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري (پیش ازان
که از کتل خیبر عبور کند) باوجود رسیدن اخبار (که
افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

۲) نسخهٔ [ج] روزگار *

(٢)
جوشیده اند) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے
بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیري و نفاق بد اندیشان
(چنانچه در عهد عرش آشیاني بر زین خان کوکه و حکیم
ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از
اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازي
نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
(٣)　　　(٤)
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار
افتاده نقد هستي درباختند - محمد امین خان از فرط غیرت
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه
بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عناني
تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش
دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیري
در آمد - صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ هاي
خطیر گرفته با برخے از پردگیان او وا گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه
عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت -

---

(٢) نسخهٔ [ب] حسابے ازانها بر نداشت - (٣) نسخهٔ [ب] افتاد -
(٤) نسخهٔ [ج] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش (که شش هزاری پنج هزار سوار بود) بکمی هزاري ذات متنبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ (١٠٩٣) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي (که از سادات کرام آن مکان معلی سمت) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والي آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

(كه عقد واقع خواهد شد) مير احمد عرب را (كه داماد كلان و رائق و فائق مهمات حكومت و واسطهٔ اين كار بود) با او بر سر حرفي برخاش رو ميدهد - و بجائي مي انجامد كه آن سيد بيچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذكور تكبر و خود آرائي بافراط داشت اما در ديانت و راستي از يكتايان روزگار بود - و بخيرسگالي و نيک سنجي مي كوشيد - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داري احمد آباد در مدت بسيار كمي بحفظ كلام الله موفق شد - چنانچه عالمگير بادشاه بحافظ محمد امين خان مخاطب مي نمود - در مذهب اماميه شديد التعصب بود - هنود بخلوتسرايش راه بار نمي يافتند - اگر يكي از راجه هاي عمده (كه ممانعت او نمي توانست صورت گرفت) بديدنش مي رفت خانه را بآب مي كشيد و فرش و لباس را (٢) تغير مي داد *

* مختار خان مير شمس الدين *

بزرگ خلف مختار خان سبزواري ست - در سال بيست و يكم اعلى حضرت بخدمت بخشيگري كل دكن و منصب هزاري چهار صد سوار از سابق و لاحق سرافراز (٣) گشته دستوري تعلقه يافت - و در سال بيست و سوم بحراست

---

(٢) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نيست - (٣) نسخهٔ [ب] سر افرازي يافته -

قلعهٔ آسیر (که سر آمد قلاع صوبهٔ خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاري بوده سلسلهٔ بندگي و خانه زادي را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضيِ آن عالي تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانید - و در یساق (۲) گولکنده همراه بود - پس از تشئید مباني مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والي آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر (۳) خان درون قلعه رفته آن عفیفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً (۴) پس ازان باضافهٔ یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سي ام از تغیر حسام الدین خان بقلعه داري اودگیر و افزوني پانصدي سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سي و یکم [چون غالب خان عادلشاهي فویض قلعهٔ پریندا (که از حصون رصینهٔ دکن است)

---

(۲) نسخهٔ [ا] در یساق - (۳) نسخهٔ [ب] محمد طاهر و زین خان -
(۴) نسخهٔ [ج] و در سال سي ام از تغیر الخ *

نمود] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داري آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای ملک ستاني بر افراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود) باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزیمت دارا شکوه بفوجداري ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کاردان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داري و فوجداري ظفر آباد بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داري خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامی (که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي گردید) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهي از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانباني
از غایت الطاف خسرواني مرحمت خنجر دستهٔ یشم (که
جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستي بربست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ (۱۰۹۵)
یک هزار و نود و پنج هجري سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ
بني مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی
و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

* مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخي ست - در حضور پدر برشادت
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم
بخطاب مغل خاني سر افرازي یافت - و پستر بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري چهرهٔ بختیري افروخته از تغیر
ملتفت خان داروغهٔ گرز برداران گشت - و در همین سال
مهر ترکي و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بيگي امتياز يافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتے
(۲)
بسلب منصب و جاگير معاتب گرديد - و پستر با كمي
منصب بحال گرديد - و در سال بيست و يكم از تغير
روح الله خان آخته بيگي شد - و پس ازان بدكن تعين
گشت - و هنگامے (كه موكب بادشاهي از اوديپور رانا
معاودت نموده سايۀ نزول بساحت اجمير افگند) مشار اليه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت مير تزكي
اول پوشيد - و پستر به تنبيه خيره سران سانبهر و دندوانه
مرخص گشت - و چون در سال بيست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرۀ بوندي پرداخته متصرف شد او باستيصال آن
بدمآل كمر امتثال بر بست - و چون خان مذكور حوالي بوندي
پيوست درجن سنگهه قلعه بند گرديد - آن خان شهامت شعار
برق ريز يورش گشت - تگرگ تير و تفنگ تا سه پهر
ريزش داشت - آخر كار آن تيره اطوار سياهي شب را پردۀ
كردار خود نموده نيل عار فرار بر رخسارۀ روزگار كشيد -
(۳)
و انوروهه سنگهه نبيرۀ راو بهار سنگهه هادا (كه نيز از حضور
رخصت يافته بود) حسب الحكم با جمعيت خويش داخل
آن شده - مشار اليه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبيل
سدۀ خلافت بيافتن خلعت تحسين درجۀ افتخار پيمود -

---

(۲) نسخۀ [ج] بسلب منصب معاتب گرديده - (۳) نسخۀ [ب] انروره •

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذو الفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ (١٠٩٦) هزار و نود و شش هجري از تنگنای دنیا بر آمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داود است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف خسروانی گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت بر آمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام (که موکب منصورهٔ پادشاهي از

پنجاب بدار الخلافه معاودت نمود) مشار الیه بخطاب خانی نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیهٔ کوفت اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند بنابر وجهی طبع خلافت پناهی ازو منحرف گشته مورد عتاب خسروانه (۲) گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظر التفات خاقانی افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بست عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کورکر آقخانه (۳) اعتبار اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد - و پستر داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید *

و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانبانی لمعهٔ ظهور بر داد پیش از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسامانی فرق افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسروانی - (۳) نسخهٔ [ج] کرکیراق خانه - و نسخهٔ [ب] کرکراق خانه - و در [بعضی نسخهٔ] کرکراقیخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید -
بل معدود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده
(که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود)

هژدهم رجب سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري طایر
روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست
و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال
دیانت و جدے وافر در گرد آوري مال پادشاهي ميکوشید -
بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید -
در اتقا و پرهیزگاري مواج بود - اوقات خود را مصروف نماز
و روزه داشتي - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب
گماشتي - نعمت خان هاجي در هزلهای خود زاهد
خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او
داروغگي‌های متعلقهٔ خان سامانی داشت دورباش احتیاط
صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد -
خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست -
نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیت *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

* مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتق و فتق امور ملکی و مالی باقتدار آن دو برادر برهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا (که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو می شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب الابهگري و چاپلوسي مي پيمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشيدند - لهذا مرتقی مدارج عاليه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خليل الله خان پلنگ حمله رايت بلند نامي افراشت - سجع نگين او بود * بيت *

* ز التفات پادشاه و بندت روشن روان *
* گشت ابراهيم سر لشکر خليل الله خان *

هنگامی (که رايات عالمگيري ظلال افکن مرز و بوم دکن گرديد نخستين تسخير بيجاپور نصب العين همت خسرواني گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشايش آن تعين يافت - و چون آن مهم بامتداد کشيد پادشاه کشور کشا باقتضای صواب ديد از اورنگ آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانيد - نامه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب (۲) او (که

---

(۲) نسخهٔ [۱] صاحب *

در فوج فیروزي بود) بجنس (۲) از نظر پادشاهي گذشت -
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي نمودیم (۳) -
حالا (که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را
محاصره نموده کار برو تنگ آوردند) واجب آمد که سوای
جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفی با قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعي بر بندد - و
ما بسرداري خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - ازین ممر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعریک
چیني فروش میمون باز چنگ (۴) نواز را موقوف (۵) داشته بودیم
حالا (که ماده خروس خود ببانگ آمد) جای توقف نماند -
باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بیست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق شیخ
منهاج (که در نوکري بیجاپوري خضر خان پني (۶) را بغدر
کشته به ابوالحسن پیوسته سر ناموري مي افراشت) با رستم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجنسه - (۳) نسخهٔ [ج] مي نمودم - (۴) نسخهٔ
[ب] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ا] تلنگ نواز - (۵) نسخهٔ [ج] موقوف بر
وقت داشته بودیم - (۶) نسخهٔ [ج] تیني *

راو عمزادهٔ مادننا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن (که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان مران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سر نگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر تانگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود کردن نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سر لشکر پیغام داد " که بسبب اغماضے (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (٢) (که سرحد صوبهٔ بدر است) وا گذارید دستاویزے براے استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

(٢) نسخهٔ [ج] کوشیر و سیرم - و در [بعضے نسخه] کراهیر •

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرائي مکرر بمیان آمد - روزے شوخي و استیلا بجائے رسانیدند که راي بندرابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر اسپ خود را باو رسانیده از دست مخالف وا رهانید - و دران روز زن غیرت خان بخشي پادشاهزاده در حوضهٔ فیل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز دیگر دکنیها بغرور یگانگي (۲) پیغام کردند که از روی انصاف باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هرچند درین امر صرفهٔ ناتمام است که نیزه بازي و شمشیر بازي را استعمال کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پندارید) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ نمي کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمي نمائیم - آخر الامر نفاقے (که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده و دکنیها مي باشد) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیهٔ آوارگي پیموده رو بحیدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درین مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکرنگي - و نسخهٔ [ا] یک انکي •

به نارسائي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادا
(که قاطبةً با مغل دوست نبود) خاطرنشان ابو الحسر
(۲)
ساخت که او ارادهٔ نوکري پادشاهي دارد - بزندان بايد نشاند
ناچار خان مذکور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نه
بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب
شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخا
بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور بآستانبوس
خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر
عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح
بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي
بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح
حيدرآباد سال سي و يکم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج
معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب
(۳)
جبههٔ دولت بر افروخت - و بمکان خدمت رسيده در سال سي
(۴)
و دوم جان باجل سپرد - کلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ
فوت اوست - بعد از اختيار نوکري پادشاهي پسر زادهٔ ا
محمد منصور تازه از ايران رسيده بناصيه سائي آستان خلافت
سرمايهٔ کاميابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزا
سوار و خطاب مکرمت خان امتياز يافت *

---

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخهٔ [ب] بر افراخت - (۴) يعني سنهٔ
هزار و نود و نه *

* موسوي خان ميرزا معز *

صبيه زادهٔ سيد السادات مير محمد زمان مشهدي است که سر آمد علماى آن مکان فيض نشان بود - مشار اليه در ريعان شباب از والد بزرگوار خود ميرزا فخرا (که از سادات موسوى قم است) برهم زده به دار السلطنة اصفهان (که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و (٢) در خدمت علامي آقا حسين خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستياري طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقليه يگانهٔ روزگار گرديد - و در سنهٔ (١٠٨٢) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگيري گرديده (٣) بمناصب مناسب سر عزت بر افراخت - و با صبيهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج يافت - گويند در مقامات حسن ابدال روزے ميرزا را با شيخ عبد العزيز عزت (٤) مباحثهٔ علمي و مذاکرهٔ حکمي درميان آمد - و بطول انجاميد - شيخ گفت که اين را شما از که سند داريد - گفت از شيخ بهاؤ الدين محمد - گفت من بر شيخ بيست و دو جا حرف کرده ام -

---

(٢) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نيست - (٣) نسخهٔ [ج] بمناصب مناسب - (٤) نسخهٔ [ب] غريب مباحثهٔ علمي الخ *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر کار بجائی کشید که شیخ بهم بر آمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهروهای کنچني از من پرسیده بودند - یا (۲) امروز شما پرسیدید - بالجمله در ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردید. برهم زدگیها درمیان آمد خان مزبور بر علو خاندان و بنوت امیر الامرا شایسته خان مي آنید و در دیگرے هنگا کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاوه فضل و کمال خویش انگاشته بر خود مي بالید - و از غیرت فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرز معز طالب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و دیوانی آن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبدارا نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن جاگیر طالب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بار امروز ٭

در تلافی آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نو ملازم را
تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان
سابقه گویند در محاسبهٔ جاگیر داري اکثر طلب سرکار نیز
ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا برای رجوع سزاولان
تعین مي شدند - و آنها مبلغي داده ایت و اعل بکار
مي بردند - در یساق دکن از قلت پایباقي و کم حاصلی ملک
و بسیاری ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکني) کار
بجائے رسید که باوصف مچلکای (۲) معمولهٔ موسوي خان مبلغي
از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا (۳) هر چند
منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفیان ناشنیده
انگاشته تن نمیدادند - درین ایام همگی این ضوابط نسیاً منسیاً
گشته - الحاصل در سال سي و سیوم موسوي خان از تغیر
حاجي شفیع خان بدیواني دکن کامیابي اندوخت - و در
سال سي و چهارم سنهٔ (۱۱۰۱) یکهزار و یک صد و یکم
هجري برحمت حق پیوست - کجا شد موسوي خان
تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ (۴) ولادت اوست - در
خوش خیالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و
دقت آفریني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

---

(۲) نسخهٔ [ج] مچلکه‌های - (۳) نسخهٔ [ج] ابتدا هر چند الخ - (۴) یعني سنهٔ هزار و پنجاه و شش •

می کرد - آخر موسوی دل‌نشین او افتاد - از‌هست * شعر *

* سد راه معصیت‌ها شد پریشانی مرا *
* داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا *

* محمد بدیع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده - سال بیستم به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را نور آگین ساخت و بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین مطلا بلند پایگی اندوخت - سال بیست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپیه سالیانه لبریز نشاط گشت - و بستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی لوای سربلندی بر افراخت - سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی اختصاص گرفت - سال سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی سیصد سوار کام دل بر گرفت - و پس ازان (که رتق و فتق سلطنت بخلد مکان تعلق پذیرفت) همراه پدر و عم خود در فضای اکبر آباد دولت ملازمت دریافت - و در جنگ شجاع و دومین پیکار داراشکوه ملتزم رکاب پادشاهی بود - و همراه سربلند خان میر بخشی و رعد انداز خان میر آتش بکارها تعین شده - بستر بوجهی معاتب شده از منصب بر طرف گردید - سال سی و ششم مشمول عنایت گشته بمنصب

سه هزاری هفت صد سوار رنگ پرداده بر روی آمد - مآل حالش بکجا انجامید معلوم نیست *

* مصطفی خان کاشی *

که شیعه ایست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گردید - چون در سرکار پادشاهزاده بنابر افزونی خرج سپاه همیشه نالش بود خان مذکور بحقیقت وا رسیده قرار داد - که زیاده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده یا ضرورت مہمے نگاهداشته شود تا منجمله جمعیت مقرری عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسی او کار سرکار پادشاهزاده نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار بے مشورت او تمشیت نمي توان یافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مکان بظهور مي رسید بادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افاغنه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوهٔ بد مظنگی گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریبی مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفاً) معاودت نموده بسورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فحوای آن بوی صفح جرایم بمشام خرد نمی رسید) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج بادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - بادشاه این مصرع بر خواند - * ع *

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد) صورت نه بست - خان مذکور (که بحلیهٔ فضل و کمال آراسته بود) نسخهٔ موسوم به امارات الکلم برای تسهیل استخراج آیات قرآنی تالیف نموده - شاهزاده از نظر بادشاه گذرانید که تصنیف مصطفیٰ خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگوئید

تاليف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال ديگرے بدين فکر نيفتاده - لهذا تصنيف ميتوان گفت - پادشاه بيدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ (که درين ماده سابق کسے نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقيهٔ عمر در خانه نشيني بسر آورد - خانهٔ عالي (که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف ديگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفين طرفه معامله درميان بود - گويند

سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصي سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکاپور بود) برای رفتن به واکنکيرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نيز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسيد - پادشاهزاده بعد وصول بنزديکی لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زياده بران است (که بعرض رساند) ليکن چون بر مهم ماموره بايد رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسيدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نمايد -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده بارادهٔ شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستی بفاصلهٔ از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی به بخشیان و دارغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم باره و میرتوزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید - صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقديم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پستر به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بنابر شهرت آن (که شاهزاده زیر جامه زره پوشیده) پیالهٔ ارگجه طلب داشته بعد وا کردن بند جامه بدست خود مالید - و شمشیر خاصه (که پیش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشیر مذکور از روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصیحت مشتمل بر اشارهٔ آن (که شما را گرفته خلاص نموديم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهي را بنیابت پدر سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گردید - و در سال سي و سیوم بخدمت عرض مکرر رسانیده مباهات اندوخت - پس ازان قور بیگي شد - و منصب دو هزاری هفت صد سوار تحصیل کامیابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغير بهره مند خان بخدمت بخشيگري دوم چهرهٔ امتياز برافروخت - و پستر پانصدي ديگر يافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود - و در آخر سال چهل و چهارم الويهٔ ظفر پرچم عالمگيري از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد مُرچ (۲) مضاف بيجاپور بمسافت سي و شش کروه مضرب خيام پادشاهي گرديد - خان مذکور (که بامراض شديده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنهٔ (۱۱۱۲) يک هزار و يکصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پيوست - و در روضهٔ زبدة العرفا سيد شمس الدين (که يکے از مشايخ آن ديار است) واقع قصبهٔ مذکور مدفون گرديد - نجابت ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق - ابواب فيض بر روي آشنا و بيگانه مفتوح داشتے - و در اجراي کار خلايق بسيار کوشيدے - و در مثل گذرانيدن منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله خان اول جري و حريص بود - با آن (که شوم طمعي ها نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود) طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

(۲) نسخهٔ [ج] مرتضی آباد مرچ - و در [بعضی نسخه] مرتضی آباد عرف مُرچ *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ (۱۱۰۸) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد رخت هستي بر بست -
بالجمله مخلص خان با فضيلت و ملائي طبع موزون داشت
و اشعار رنگين مي گفت - ازوست - * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقي *
* بيک تبسم مينا شکست و بست و گشاد *

و غريب تر آنکه با معاملت و فضيلت مذاق تصوف داشت -
خالي از درد نبود *

* مرتضی خان سيد مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما پذيرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام کيسر و فصلے بحراست آسير و ايامے بفوجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس ازان از تغير سيد محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد - و سال بيست و نهم مخاطب بمرتضی خان گرديده بمنصب سه هزاري رسيده - گويند با خانجهان بهادر ربط بسيار داشت - چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سيد محمود و سيد جهانگير بخاطر بادشاه رسيد خانجهان عرض کرد که سيد محمود مي گويد در خاندان ما کسے محمود خان و فيروز خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجويز بکنيد - گفت سيد محمود را مبارک خان و سيد جهانگير را مجتبی خان - پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بندهٔ ملتوي ست - به ازین کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجري انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید محمود مبارک خان بمحافظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري کامیاب گشت - بعد ازو پسرش سید مراد علي مبارک خان (که دو هزار و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سید شیر علي مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعین شد - و پس ازان سید علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علي اکبر مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین علي خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کارش پیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود - یک بار آصفجاه بوجهی از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده فوجی بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام شاهزادهٔ عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت هم رکن رکین فرمان روائي و سرخیل نوئینان پادشاهي میشد - در مبادیِ جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقی بر ذمهٔ خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانش را (که در حداثت سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب مناسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بے طالعي موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند (و الّا بمنتهای مراتب امارت مي رسیدند) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتی بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی حج بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابی افروخته از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت (که بیست کروهی پیشاور است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغی و طغیان بر افراشت و از امرای کومکی برخی بطوع و جوقی باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدودے از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن ناشنوی بود - از آوارگی شاهزاده بزمین بوس عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی اله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بحراست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داري نادرک شتافت . و پهتر باز بے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین پیریا نایک دژ نشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت . به عبد الغني کشمیري دست فروش اردو (که بمکر و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته باو داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائي یافت - پس ازان معتشم خان را (که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بوده) بتجویز نایک بیحالیِ منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید . تا آنکه کشمیري از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگي زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش (که براي مصالحه بحضور آمده بود) رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد . و مي دانست که بسقیفه سازي و شعبده بازیِ او کوچ پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خیالیِ او صورت

---

(۲) نسخهٔ [ج] واکن کیره - و در [بعضے نسخه] واکینکره .

نيست بار ديگر نايرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بيچاره محتشم خان را محبوس گردانيد - روزے (که بسعي بهادران جسارت کيش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گريخت - اگر ساعتے مردم پادشاهي ديرتر مي رسيدند خان مذکور سوختهٔ آتش بيداد آن مقهور مي گرديد - گويند خان مذکور از فلزات چيزے خورده بود - در عين زمستان عرق از بدنش مي چکيد - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسياري نسوان شهوت تمام داشت - و غير از شهوت راني و خواب و خور ديگر شغلے نداشت - و بسبب برطرفي متواتر و بے چاکري احوالش پريشاني کشيد - هنگام مراجعت از کهيلنه (که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه يافت - و هر ناله از غايت شدت باران درياي عمانے بود - در هر قدم جهرے قايم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در يک ماه و هفده روز سپري گشت) خان مذکور (که بے عصا نمي توانست (۲)) خود پياده با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خيزان قدمے چند مي پيمود - اولاد بسيار داشت - از پسرانش

(۲) نسخهٔ [ج] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد (۲) - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر یافته دستگاهی بهم رسانید) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود - خان مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان اوج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهانهٔ اندي رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني (۳) ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود) اکثر بهزاولی افواج ماموره بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

---

(۲) نسخهٔ [ج] نکرده - (۳) نسخهٔ [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکي و تعاقب تیره بختان مرهته ساير و داير مي بود) در حضور مهمات بخشیگري را بنیابت او مطلب خان من حيث الاستقلال بعد فتح واکن‌کیره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چندن کسے بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالي اردو نیز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور ساير اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روز بهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا محمد هاجي (که هیچ یکے از زبانش نرسته) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستي را میگذارم در کجي خواهم شدن *

* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهي شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانسپار خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پستر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

(۲) در [بعضی نسخه] کهرري - (۳) در [بعضی نسخه] کوررة - (۴) نسخه [ج] بفوجداری کودرة و بکلانه منسوب گردانیده •

براى خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گويند بنابر سقم احوال زرے هم براى سرانجام شادي قرار يافته بود - مطلب خان زيادة طلبي مي كرد - و او ابا مي نمود - خان مذكور تند شدة بوسايط (كه درين پيغام بودند) گفت - كه آخر انصاف كنيد دختر بني مختار است - يكے ازانها (كه شوخي در مزاج داشت) جواب داد كه ايشان هم فاعل مختار اند بجهت خويشيِ مذكور - ابو طالب خان (كه آفت رسيدة بود) همراة خان مذكور بحيدر آباد شتافته بقلعه دارى شاة پور مضاف كولپاك و انواع مراعات آسودگي يافت - در جنگ نواب آصف جاة (كه با مبارز خان اتفاق افتادة) زخمي شد - در خجسته بنياد هر دو برادر بوقت موعود خويش حيات مستعار سپردند *

* ميرزا صفوي خان علي نقي *

نسبت بخاندان سلاطين صفويه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مكان وارد هندوستان گرديدة احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارى هزار سوار و خطاب ميرزا صفوي خان نامور شدة به بخشيگرى سيوم چهرة عزت برافروخت - سال چهل و نهم (كه وصلت او با صبية معظم خان قرار يافت) خلعت با سرپيچ و دوازدة هزار روپيه نقد مرحمت گرديد - پس از ارتحال آن پادشاة در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز مقتول شد *

* صفدر خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي (۲) پیوسته - سال سي ام (چون پدرش در گرفتن سنبها پسندیده تردد نمایان بتقدیم رسانید) او باضافهٔ منصب و خطاب صفدر خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه (که جانب مالوه مرخص گرید) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگي (که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبرآباد صورت بست) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولي بود . بمقابلهٔ عظیم الشان فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست (كه مرتضي پور صوبهٔ برار در قبول داشت) - ابتدای عمل نظام الملک آصفجاه در دكن فوجي زياده بر مقدور فراهم آورده بود - آن امير بي‌نظير بحسن تدبير دست او ازين داعيه كوتاه ساخت - تا آنكه باجل طبيعي در گذشت - پسرانش اختصاص خان (كه آخرها بخطاب خان زمان فايز گشته) و اعزاز خان و ديگران هم بودند - هر يكي بقدر قسمت از محال ارثي جاگير يافت - چندے پيش ازين همه از سررشتهٔ حيات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (كه فقير محمد نام دارد) باقي ست - بنوكري اين و آن روزگار بسر مي برد *

* مختار خان قمر الدين *

پسر شمس الدين مختار خان است - در سال بيست و يکم عالمگيري بخطاب خاني سرافرازي يافت - بعد‌تر بخدمت قراول بيگي ممتاز گرديد - و (چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لوای كامراني افراخت) او به تعيناتي پدر مامور گرديد - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگين ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ نامورى بر افروخت - و بداروغگي اصطبل اسپ شادکامي اند - و در سال بيست و نهم تركش و كمان يافته به تهانهٔ

هولنكي (كه از محالات بيجاپور است) مرخص گرديد - و ازانجا تعين محاصرهٔ بيجاپور گشت - و (چون سال سي ام بعد از فتح بيجاپور الويهٔ ظفر طراز پادشاهي سايهٔ معاودت بظاهر شولاپور افكند) پانزدهم محرم سنهٔ (١٠٩٨) هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزادهٔ محمد بيدار بخت نخستين خلف شاه عالي جاه محمد اعظم شاه با دختر نيك اختر خان مذكور حسن انعقاد يافت - و آن عفت سرشت به پوتي بيگم مخاطب گرديد - و در سال سي و سيوم خان مشار اليه بخدمت مير آتشي خلعت امتياز پوشيد - و پس ازان به تعريك و سرزنش خيرهٔ سران كنك گيري (٢) و راے باغ تعين شد - و در سال سي و هفتم باز بمير آتشي اختر طالع بر افروخت - و در سال سي و هشتم از تغير فدائي خان كوكه بصوبه داري اكبر آباد درجهٔ پيماى اعتبار گشت - و در آخر سال چهل و يكم از حكومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي اكبر آباد سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب سه هزاري رسيده بوقوع تقصيرے بكمي پانصدي معاتب شده باز به بحالي كمي پايه افزاى امتياز گشت - و در

(٢) در [بعضي نسخه] كنگري - و در [ديگرے] هوكري ٭

سال چهل و نهم در جایزهٔ فتح سنهنی تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (که دوم رجب سال مذکور سنهٔ (۱۱۱۷) هزار و یک صد و هفده مرتبهٔ ثانی منتزع شده) باضافهٔ پانصدی بپایهٔ سه هزار و پانصدی بر آمد *

(هرگاه کار کنان قضا و قدر در پی توطیهٔ دولت بختیارے عرق ریزان سعی باشند) تمهیدات خانه بر انداز بد اندیش چه طرفی تواند بست - بل آنچه او کار شکنی اندیشد به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمی نهاد - (چون محمد عظیم دومین پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ریشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعیت شد) در فکر بیجا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر (که معسکر پادشاهی بود) شتافت] چندان کلمات وقوعی از جانب محمد عظیم بپادشاه رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعین شد - و ندانست که آمدن محمد عظیم بلای عظیم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور (۲) رسیده بود که بر واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اطلاع یافته به فراهم آوردن سپاه

(۲) در [بعضی نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته
با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد
رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش
بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه (که وسط
مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی
معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین
پایهٔ سریرآرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف
از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پتنه (۲) میبود
باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه
بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت
(که از مالوه بگجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج
مالوه و گجرات به یلغار متوجه اگره شده باتفاق مختار خان
(که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد
جنگ و پیکار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار
نو رسیدهٔ گجرات (که خود را اعظم شاهی می گرفت)
انتظار می کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد
فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه دومین

(۲) نسخهٔ [ب] پتنهه •

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي يافت) بعذان همچشمي
(که مبادا برادر کلان صاحب جمعيت و دستگاه شود)
به بار يابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد که
پيش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتياط نيست
که دولت دنيا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاين
آگره دست تصرف يافته باعانت دو صوبه دار چنيني لوای
خود سري بر افرازد قباحتي عظيم دارد - چه دشمن خانه
بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [که نصيبهٔ
سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بختي ظاهر حالش را
فرو گرفته بود (هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد
آبستن صد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسيدن
اين جانب بمالوه (که سر راه دکن است) اقامت نمايد *

القصه (چون سرير فرماندهي هندوستان از شکوه اقبال
بهادر شاهي آسمان پايه گرديد) ازانجا (که عموم رأفت
و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب يکسان پرتو افکن
سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فيض بخشي او چون
سحاب يکدفعه سيراب ساز خشک و تر) مختار خان باضافهٔ
نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي
سر بلندي يافته به بحالي صوبه داري اکبر آباد با خدمت
والای خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باسترداد اموالش از

صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده)[2] کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبالغی را از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے حیزها متهم بود - نعمت خان حاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *

* هرکسرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعلَمُ *

* میرزا یار علی بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقا مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آمده بود

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختي گيري زبانزد
(۲)
پستر بداروغگي ڈاک و داروغگي کچہری سرافراز شده در اجراى
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايهٔ چهار صدي چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلے گستاخ بود - گويند ساده روئے را براى منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاگير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسے که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزے الوش پار عنايت شد - و وقت باريابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داد -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
(که اين سجدهٔ سهو است) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزے بتقريب اداى شهادت تورانئے در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که تورانـي ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم تورانـي ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگي رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

(۲) نسخهٔ [ج] سر فراز شده آخرها در اجراي الخ *

بعرض رسانید که پاچئی را چه یارا که از حکم ولي‌نعمت سر به پیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گراني نمود) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

* میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسي فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه (که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت) سرافرازي یافته [با آنکه بدرشتي و سخت گیري (که لازم راستي و درستي است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از ارباب تحریر سرگران و بر آشفته مي بود) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیواني فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه داري خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت) چون ساحت بلدهٔ برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید] میخواستند چند گاهے بسیر و شکار رمنهٔ کراره (که سیر جائے است دلکشا و نخچیر گاهے ست مسرت افزا) عشرت اندوزند - و آن دیہہ ست سه کروهیٔ برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفای آب بے همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندے بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز (که ازان آبشارے میریزد) - بفرمان صاحب قران ثاني (که در ایام پادشاهزادگي به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار آمده - آبشارے دیگر از روی این بند مي افتد - و دو سوی آن دو دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه بمسامع جلال رسید بے اهمال و امهال اوایل شعبان سال

سیوم سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجري کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن یکے از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبهٔ راویر (٢) (که هفت کروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابلهٔ زن حربیه خود را (٣) بدزدید -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن (که بگرد آوردن لشکر و یراق کر و فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داري ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

---

(٢) نسخهٔ [ج] رادیر - (٣) نسخهٔ [ب] بدر برده •

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و
قتیل گردانیده کار بجائی رسانیدند که بساق سردار دو زخم
تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار
جامون (که سرکردگی فوج طرح داشت) کومک بجا نموده
شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشیر فرو نشاندند - تا فضا و فنای
قلعهٔ راویر دایرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر
و تفنگ درمیان بود - (چون اشقیا دریافتند که بنای ثبات
مبارزان تزلزل پذیر نیست) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند -
اگرچه قاضي باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تک پا
بکار برد - لیکن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و
بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور
بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت
کرد - هرچند برخی آزموده کاران بآئین خیرخواهي گفتند
(که شب روي مصلحت نیست) گوش نکرد (۲) - چون بنزدیکی
شهر رسید ضلالت پیشگان آگهي یافته سد راه گشتند - و
نیران پیکار بر افروختند - رزم جویان طرفین داد مردانگي
و دلاوري دادند - میر احمد خان با بیشترے از اولاد و اقربا
و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند
خان در سبک پائي از باد گرو برده دران حالت (که

(۲) نسخهٔ [ب] نکرده •

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر رسانید (٢) - تتمه لشکر مجروح و برخے ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکے میر سید محمد (که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و دومین میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمیز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانئ صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانئ شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم ازان کارها (٣) عزل پذیرفته از تغیر سید مبارک خان بتفویض دیوانئ لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(٢) نسخهٔ [ب] رسانیده - (٣) نسخهٔ [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خاني یافته در هندوستان اوقات زندگي را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیوانی صوبجات آنجا و پستر بتعلقهٔ میر آتشي سرمایهٔ اعتبار برگرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگری دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقي (۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالی چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقي مانده اند *

* منعم خان خانخانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبی جزو کوتوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهي رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهي بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشي متوسل گشت - بخشی الملک منصبی برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوري

(۲) نسخهٔ [ج] مرتقئ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ •

و بخت یاري ترقي نموده بدولت رو شناسی خلد مکان رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردید - (۲) سال سي و چهارم بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم ملتفت خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهیلنا بکمک محمد امین خان بهادر نرسید - و تهاونے سرزد) بکمی منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی مهین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلم خان مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن اخلاص و نیکو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت - (۳) و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهي نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشار الیه با فوجداری جمون اصالةً تفویض یافت - و بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقي گشت - و با رای صایبه و نیروی مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - (چون مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي کوشید - از نیرنگی

(۲) نسخهٔ [ا] مامور گردید - (۳) نسخهٔ [ب] که صوبداری الخ ٭

تقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ (۱۰۱۸) هزار و هیجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده
از پیشاور (که قشلاق کابل است) بعرصهٔ دلگشای دار السلطنة
لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قریب پنج
هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و
تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نیکو خدمتی او
پنجاه هزر سوار موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده (۲) (که
مساوی همین عدد بود) در ظل رایت پادشاهي مجتمع
گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد
اعظم شاه در تردد و جانفشاني شریک غالب بود - اجمالش
آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت النسا (۳) بیگم
همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار
گذاشته عزیمت پیش نمود) خلد منزل (که کمال حلم
و خدا ترسي داشت) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم
شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر (که پیشتر

---

(۲) نسخهٔ [ا] شاهزادها - (۳) نسخهٔ [ج] زیب النسا ٭

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما) اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضمیمهٔ بیجاپور به کام بخش (که برادر خرد بجای فرزند مي باشد) وا گذراند (ما از مقسوم و مورث خود بحصهٔ شما مي افزائیم) بهترین شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنیم و عالم بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان در آئیم - * ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود دیگرے را بنظر نمي آرید *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلَامُ عَلَيْکَ يَا وَالِيِ الْهِنْدِ - بهمین متمسک شد - بهر تقدیر (چون این پیغام بمحمد اعظم شاه رسید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم دیگر (که بعید از تعادل و تکافو بود)　　* بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *

* از بام خـــانه تا بثـــریا از آن تو *

درمیان آورد - و پس ازان برآشفته بایلچلي گفت این پیر

حرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *
(٢)
* من و گرز و میدان افراسیاب *
(٣)
هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبرآباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزاری عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بان لیخ در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه
(٤)
رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

---

(٢) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (٣) نسخهٔ [ج] جاجو -
(٤) یعنی سنهٔ هزار *

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الآخر ظل سبحانی در باغ دهر آرای بعیادت او (که ازان زخم ذي فراش بود) سایه گسترده بانواع نوازش و دلدهي (که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او (که بده لک روپیه میرسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائي یافت - و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبر آباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتري افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل بقصد استیصال کردی[2] بد مآل در شاه دهورا[3] رسیده اقامت نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوهگده رفته محصور گردید - افواج پادشاهي دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة (که جان فشاني را

(۲) نسخهٔ [ج] کزوی - (۳) نسخهٔ [ب] شاه دره

باعتقاد تناسخ حيات ابدي تصور مي كردند) بكمال رغبت
و شوق بر آمده بر مورچالها مي ريختند - و جمعے را كشته
بقتل مي رسيدند - پس از مدتے (كه آذوقه مفقود
شد) يكے از كهتري‌ها كلابا نام تنباكو فروش خود را
فديهٔ آن مغوي ضلالت كيش ساخته با لباس فاخره بجايش
نشست - و كرد (۲) با جوقے بر مورچال پادشاهي يورش نموده
بملك برني راجه (كه متصل بود) بدر رفت - و بعد
فتح آن مكان مردم پادشاهي كلابا را با شان و شوكت ديده
كرد خيال كردند - و مقيد ساخته نزد خانخانان آوردند -
خانخانان بعجلت تمام اين مژده بعرض رسانيده مورد
تحسين و آفرين گرديد - حكم نوبت و تياري ديوان
عام شد - و فرمودند قفس آهني سيخ دار زود درست
نمايند - پس ازان (كه به پرس و جو پرده از روی كار
بر داشتند) ظاهر شد كه باز پريده و بوم بدام افتاده است -
خانخانان انفعال كشيد - و بهمراهان سرزنش كرده گفت
همه پياده شده بكوه راجه برني در آيند - يا كرد را دستگير
نمايند يا راجه را كشيده بيارند - و براجه هم نوشت كه
بهبود خود در دستگير ساختن آن محتال شناسد - گويند
هركارهاى ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور (كه با خانخانان

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرر و نسخهٔ [چ] گرد - (۳) نسخهٔ [چ] راجه برني •

عداوت هم چشمي داشت) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرن دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتبار همجنسي زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت اغلب که این همه اصلی نداشته باشد - پس ازان (که معلوم شد واهي بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدر شناسي مي کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش مي آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نیک نفسي بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهري سزاولان تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دواب لازم مي شد (هرچند که از قلت
(٢)
پايباقي جاگير قليلي ويران کم حاصل بعد مدتها ياونته که
بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننمايد تا بصرف حوائج
ار چه رسد) داروغهٔ فيلخانه و آخته بيگي و ديگر متصديان
به تشدد از وکيلش بازخواست زر خوراک مي کردند -
و هيچ جا فرياد نمي رسيد - ناچار وکلا استعفای وکالت
مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در حين تنخواه
دامها بقدر خرج دواب از تول جاگير منها کرده تتمه
بنويسند - چنانچه تا حال همين ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نيکوان رفتند و سنتها بماند *

کمالات کسبي هم (که ازان بقابليت و استعداد تعبير
کنند) داشت - شعر مي گفت - ميلانے به تصوف بهم
رسانيده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطالب
عمده ندارد - نکاتے چند با شعر برجسته حسب حال
آورده - حرف گيران سخن ساز بعضي بالحاد و برخي بتهمت
ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازين
نسبتها عاري ست - در الهامي (که سير خود به بهشت
(٣)
و ازانجا پايان عرش بيان نموده) بلفظ رؤيا مقيد ساخته -

(٢) نسخهٔ [ج] پائنباني - (٣) نسخهٔ [ب] تا به پايان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند
دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف
رفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره
به نیت ابقای نام بر صفحهٔ ایام مي خواست در هر شهر
و بلده حویلي و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت
ابتیاع اراضي و عمله مي فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش
بخوش آمد و اظهار مجری (۲) زمین و خانها به تعدي و ظلم
از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پیدا ست
که مبتنی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر
مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازین سرای فاني از اول
هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم
از سرکار پادشاهي خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر
نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الٰهي مجمع
هفت اقالیم است - اگر این مقدمه را (که پادشاه هند
زمین بنوکر خود مي فروشد) بشاه ایران یا روم نقل کنند
قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبري هوشمندانه
جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ
بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر
شده است فردا مي میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

---

(۲) همچنین در دو نسخه - و در نسخهٔ [ب] مخبري *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان (که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتی مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگری سیوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پیشتر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگے (که سنهٔ (۱۱۳٦) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه هزار سوار (۳) کسوت افتخار در بر گرفت *

* میرزا محمد هاشم *

بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاد - خلد منزل محیط

---

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ب] چهار هزاریٔ سه هزار سوار *

كرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غريب نوازي
به تنخواه مبلغ سه هزار روپيه و تعين مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فيروز جنگ ناظم گجرات حكم رفت -
كه هرگاه مشار اليه به احمد آباد برسد بدستور محمد امين
خان صوبه دار سابق گجرات [كه در عهد خلد مكان
ما يحتاج قوام الدين خان برادر خليفة سلطان (كه از
ايران رسيده بود) حسب الحكم سر انجام نمود] ضروريات
او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نمايد - خان
فيروز جنگ طفل صغير خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پيش آمده در خورد - و پانزده هزار روپيه نقد و
فيل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان (كه ميرزا قريب
باردوى پادشاهي رسيد) كوكه خان نامي (كه مادرش
مصاحبهٔ پادشاه بود) بمهمانداري معين شد - روز ملازمت
بانواع عطاياى خسرواني مباهات اندوخت - (چون از شدت
گرما عرق ضعفے بر چهره اش ظاهر گشت) حكم شد كه
در خسخانه برده آب يخ پرورده بخورانند (۲) *

دران ايام از انتقال خانخانان گفت و گوى تقرر وزارت
درميان بود - و محمد عظيم الشان درمين خلف خلافت
(كه در مهمات سلطنت دخلے تمام داشت) بر سر آن شد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بخورانيد *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگري
و صوبه داري دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذو الفقار خان مي‌گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و مي‌خواست باین تقریب هر سه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادهٔ ایران نموده یکے از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بپادشاه از جانب شاهزادها رسانیده بودند - خصوص رعونت
و تبختر بیجا - مشار الیه (که سر تواضع به پادشاهزادها
فرود نمي آورد) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشارهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي
(که همچشمي بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود) بپادشاه عرضي نویساند - که
با پادشاهزادها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه
بر پیشاني عرضي دستخط کرد - که با پاشاهزادها در سواري
از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور عمدها

مجرا نمايد و تا سه هزاري (كه سبقت سلام نمايند) دست
بسر شود - چون بر سر دفعهٔ ثالث رسيد طرف ميرزا شاهنواز
خان شده پرسيد كه چه دستخط بايد كرد - او عرض كرد
كه تا آمدن حضرت در پيش خانهٔ خانه زاد خان بنشينند -
چنانچه روز دوم ميرزا پيش از بر آمدن بدربار رسيده بود
كه سزاولي بگفتهٔ شاهنواز خان رسيده بموجب حكم در
پيشخانهٔ خان مذكور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار
ميرزا بمراعات رسميات و اظهار تپاک پيش نيامد - اگرچه
روز دوم ميرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذر خواهيها نمود
اما اين عرضي و اين قسم آمدن باعث سبكيها شده نقل
مجالس و محافل گرديد - و آخر كار بمنصب پنج هزاري
سه هزار سوار و خطاب خليفه سلطان (كه خودش درخواست
نموده بود) سر افرازي يافت - مزاج زمانه ساز نداشت -
هرچند اعيان دربار بيروئي و كج خلقي بكارش كردند ليكن
اصلا ازين ترش روئيها صفرا شكني نخودتش بعمل نمايد -
و هنوز جاگير تنخواه نشده بود كه خلد منزل برحمت حق
پيوست - و بعد ازان كسي باحوالش نپرداخت - مدتي
در دار الخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاريخ منتخب اللباب (كه با محرر
اين اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فيروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را بار فرموده) نقل می‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از استخوان فروشی نیاکان و نسب پرستي هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب مي باليد که گویا مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردي ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافة دهلي رسید همراهان (که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند) بمساجت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنی دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله بر آمد - که (همینکه بملازمت پادشاهي شرف اندوز مي شوید[۲]) اول روز منصب هفت هزاري (که منتهای دولت هندوستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تند شده جواب گفت - اینجا هر پاجي هفت هزاري ست - برای

(۲) نسخهٔ [ج] مي شوند *

من چه فخر دارد - سبحان الله پس ازین (۲) (که مقدمات ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید) بسیارے ازین سلسله رخت سلامت بمأمن هندوستان کشیدند - چون سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد بسان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند) نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخی بتزویج دختر خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند - چنانچه یکے (۳) از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد ازان ظاهر شد که مدعی کاذب است - و همچنین در دیار دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس ازان (که میرزایان واقعی این سلسله رسیدند) معلوم همگنان شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند *

* محمد مراد خان *

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادری او باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده - ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او (که میر بخشی کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب

---

(۲) نسخهٔ [ج] پس ازان - (۳) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [یکے از] نیست *

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بیست و هفتم (که برای وصول تتمهٔ پیشکش ذمهٔ ابو الحسن تعین گشت) ارشاد شد که چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانیم باید که (چون دیگران بطمع مال فریفته شده) به خوشامد او نپردازي - بلکه در حرف بے محابا پیش آئي - و درشتي نمائي که او هم با تو درشتي کند . و مارا حجتے برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی پادشاه در کلمه و کلام بے باکي کردے و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گویند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد که ما هم پادشاه این الکهٔ محقر گفته مي شویم - میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانی خاطر عالمگیر پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سرفرازي داشته - سال بیست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پیشتر (که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکے از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان (که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا (که این صلح به پادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام مي شود با جواهر مذکور مقتم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور تقاضاي جواهر خود نمود - و فوجے بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما
(چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفر کوکب باین
طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود -
ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن (که او از نیک سرشتي
نمي خواست که بانیٔ آتش افروزي شود) در سه مقدمه را
بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب
در آمد - و بکمیٔ دو صدیٔ دو صد سوار و سلب خطاب
تنبیه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود)
بکار خانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسي
فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند -
و رسید آن بدهند - در همان ایام کمیٔ منصب بحال نموده
خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خاني بنام خود
در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیگری بمنصب هفت صدی چهار صد سوار رسیده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاري و سوانح نگاری بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام فوجداری کودره (۲) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید [هرچند از ایام شاهزادگي تا وقت مهم حیدر آباد (که موصی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری (۳) فوج شاهي مامور بود) حقوق نیکوخدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز بود) اعتماد خان نامي بوسیلهٔ ذوالفقار خان (که او هم از تبدیل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد (که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گردید *

[هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او (که فی الحقیقة ساختهٔ بد اندیشان بود) خاطر نشین پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد] اما او بنابر اثبات براءت ذمهٔ خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کوررة - (۳) نسخهٔ [ج] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت
و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و در عوض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار
و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت -
سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از
حیدرآباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت)
او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای
نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما
[چون بنابر بے سر انجامي (با آنکه ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ اعانتے نمود) نتوانست بتعلقه شتافت] لهذا
به نیابت صوبه داری اورنگ آباد (که اصالةً به بهادر مذکور
تعلق داشت) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص
گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم
مطابق سنهٔ (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و دو
هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه
بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود)
بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را
بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان (که
دران وقت فوجداری کودره و تهاسره داشت) بعد اطلاع
عرضي نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصی (که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشي دست از روزگار او کشیده) در ساخته بوعدهٔ سر مثلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملچار گردید *

روزے یکی از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها (که در صحرا مي چریدند) تیر و کمان بدست طی مسافتے نمود - چون گاومیشان از قلعه بود نیراه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معني پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی (۲) شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید (۳) که جا قابل قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچهٔ خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکاره‌ها معلوم گردید - روز دوم (که خان مذکور خلاف معمول تنها بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام حجابت حیدرآباد روزے در مجلس ابو الحسن (که فضلای آنجا فراهم بودند) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه و والی ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه بنزاع کشید) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والی مذکور را ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

(۲) نسخهٔ [ب] کومک - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسیم می شد - خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخلی ندارد - اصل آنست که آخته بیگی اسپان مزبور را وقتی (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسپان متوجه شود - درین ضمن آیهٔ قرآنی متضمن احوال سلیمان عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ (که در ملاحظهٔ اسپان پیشکش نماز سنت و بروایتی فرض قضا شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسپان را مذبوح ساخت) بتلاوت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نسبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسپان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محلهٔ نبود که خالي از حویلیٔ یکی از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک دو اسپ ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایامی (که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طالب حضور

گرديد) محمد مراد خان (كه فوجداري كودره و تهاسره
داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنايت و رخصت
[تعلقه يافت] همين كه بخانه آمد حسب الطلب ابراهيم
خان پيش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته
خبر ارتحال خلد مكان (كه باو رسيده بود) ظاهر ساخت
و گفت كه همين وقت پيش شاهزاده رفته اطلاع بايد داد -
خان مزبور نيم شب بدربار شاهزاده رسيد - (چون زباني
خواجه سرا معلوم كرد كه شاهزاده در خواب است) گفت كه
كه امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نمايد - خواجه سرا وقت
گرداندن پهلو عرض كرد كه محمد مراد خان حاضر است -
شاهزاده پرسيد كه لباس عنايتي در بر دارد يا تبديل
آن كرده - خواجه سرا گفت كه لباس سفيد پوشيده - شاهزاده
او را طلب داشته بعد دريافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود -
خان مزبور بعد اداى مراسم تعزيت بآداب تهنيت سلطنت
پرداخت - شاهزاده گفت كه فلانے مردم قدر حضرت عالمگير
نمي داشتند - چه شد كه زمانه بكام ما گرديد - حالا
خواهيد ديد كه با كدام ديوانه سروكار مي افتد - محمد مراد
خان اخلاف و صبايا بسيار داشت - پسر كلانش جواد علي
خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پيرانه سري
بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد كنج عزلت گزيد -

و صبيهٔ كلانش به مير حسن خلف امانت خان مير حسين منسوب بود - اولاد اخلاف ديگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

* ميرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدين محمد نام پسر ميرزا سلطان صفوي ست - يادگار سلسلهٔ صفويه بود - بدستياري بخت بلند پايهٔ امارت خويش را از پدر و پدر كلان خود در گذرانيد - اما خاتم دودهٔ خويش گشت - بعد ازو تا حال ازين خاندان كسے رايت بلند نامي نيفراخت - بالجمله مشار اليه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به يساقهاى دور و نزديک تعين مي گشت - در سال بيست و ششم جلوس خلد مكان بخطاب خاني و فوجدارى رام گير (٢) صدر نشين عزت گشت - پس ازين بفوجدارى ايرج بهاندير مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجدارى پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعين گرديد - و در سال چهل و چهارم از تغير معتقد خان بخدمت صوبه دارى خانديس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشيگرى سيوم تحصيل ناموري نمود - و بافزايش لفظ ميرزا بخطاب صدر الدين محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے | كه موكب پادشاهي از سواد بهادر گڈه (كه

(٢) نسخهٔ [ج] رامكر و در [بعضي نسخه] رامكير *

چندے معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعهٔ کندانه رخصت
نمود] (۲) احمال و اثقال در بهادرگده گذاشتند - و بخشي
الملک میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطاني
بپایهٔ (۳) دو هزار و پانصدي هشت صد سوار رسیده بود) باضافهٔ
پانصدي دو صد سوار بمنصب سه هزاري هزار سوار و فیل
کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و
در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني غایبانه
بخدمت بخشیگري دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور
گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزوني پانصدي دیگر
مرتبه افزا شد ٭

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهي محمد اعظم شاه
شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت
اکثر امرای خلد مکاني و والا شاهي با بهادر شاه موافقت
بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند -
مگر خان مذکور (که زخمے بر داشته در معرکه ماند)
چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید] به بحالي
خدمت سابق و منصب پنج هزاري و خطاب حسام الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ج] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیري]
دو هزار و پانصدي هشتصد سوار بود - پانصدي دو صد و پنجاه سوار اضافه
یافت ٭

میرزا شاهنواز خان صفوي رایت بلند نامي افراخت - و در کمال اعزاز و احترام مي گذرانید - و (چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین توزي و صف آرائي با یک دیگر (۲) چست بستند) هریکی (۳) از امرای پادشاهي با هرکه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزے (که ایام بحران و آشوب بود) موصي الیه از نزد شاهزادهٔ مذکور برگشته از نزدیکی دایرهٔ جهان شاه مي گذشت - مردم او بغلط ناگهاني بر سرش ریخته پاره پاره کردند - و بقولے روز جنگ (چون کار عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپهٔ تیر گرفتند - هرچند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم کسے نشنید - بر فیلش برآمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوري و کم طعامي او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے پلاؤ و قدرے قلیه طیار مي کردند - در سیر خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالت آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ا] یک دگر - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [هریکی از] نیست *

* مكرم خان مير اسحاق *

دومين خلف شيخ مير است - حسن عقيدت و كار طلبيهاى آن مبارز بسالت نشان آنهمه دل نشين عالمگير پادشاه بود كه بيک نيكوخدمتي (كه در مبادي جلوس از جان عزيز خود را بكار ولي نعمت ايثار نمود) حقے عظيم (٢) بر ذمهٔ خود برشمرده اخلافش را مشمول انواع التفات و تربيت گردانيد - مشهور است كه اينها را پادشاه صاحبزاده مي گفت - ازين بود كه اين التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پى نبرده از بےنيازي سر بكسے فرود نمي آوردند - و غير از گوشه نشيني و انزوا بكسے نساختند - بالجمله مير اسحٰق بمنصب عمده و خطاب مكرم خان سرافرازي يافت - و بداروغگئ بندهاى جلو عزت اندوخت - و در سال هيجدهم (كه گل زمين (٣) حسن ابدال معسكر پادشاهي بود) خان مذكور با برادر (٤) خودش شمشير خان محمد يعقوب و فوجے شايسته به تنبيه (٥) افاغنه مامور گرديد - خان مزبور از سمت كتل خالوش

---

(٢) نسخهٔ [ج] بر ذمهٔ خود شمرده - (٣) در [مآثر عالمگيري] - مكرم خان با برادر خود شمشير خان محمد يعقوب با فوجے شايسته مامور گرديد - كه از سمت كتل خاپوش به تنبيه افاغنه پردازد - (٤) نسخهٔ [ج] خرد - و در [بعضے نسخهٔ] خود - (٥) نسخهٔ [ب] خاپوش - و در [بعضے نسخهٔ] جاذوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را پے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول (۲) خود را نمودار کردند - او ازانها شماره بر نداشته بیمحابا خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبي و راه نیابي بیابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامي داشته (۳) بانواع موافقت (۴) و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج نامعدود (که دو طرف کمرکوه پنهان بودند) برو حمله آور میشوند- فراوان کوشش بظهور مي‌رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم مي‌کنند - و مردانه شربت واپسین مي‌نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے‌آبي و هیچ طرف راه نیابي بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائي واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه‌دار باجور مي رساند ٭
(۳) نسخهٔ [ب] داشته - (۴) نسخهٔ [ج] مرافقت ٭

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهتی مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگي در سال بیست و ششم بادراک ملازمت ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکري نموده در دار الخلافه منزوي و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون (که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است) بحضور رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - (چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیفی بمیان نیامد) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي مي گذرانید - و از اندوختهها حویلي و دکاکین خرید - خرچے هم

داشت - و خالي از کمال نبود - خود را صوفي مي گرفت - و همه اوست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود - نواب آصف جاه (که در عهد بهادر شاه روزے چند در دار الخلافه گوشه نشين بود) خود مي فرمود - دران آوان بخدمت مکرم خان رفته استفاده ميکردم - در زمان محمد فرخ سير بسير عدم قدم بر داشت - لاولد بود - عبيد الله خان نامي متبناى او مشهور است - سيد حشمت الله خان (که درين ايام از جانب آصف جاه بوکالت دربار پادشاهي متعين است) پسر اوست *

[چون اکثر بطالت به مهوسي و کيميا دوستي مي کشد - و بسيار ديده شد که اين شغل سراپا اميد در رفع بيکاري اثرے دارد] مکرم خان هم ازين سودا خالي نبود - در اواخر عهد خلد مکان طرفه واقعهٔ رو داد - که از سوانح (۲) بعرض پادشاه هم رسيد - و خواص خان در تاريخ خويش آورده که من از شخصے (که از جانب محمد يار خان ناظر دهلي جهت تحقيق اين خبر نزد مکرم خان رفته و زباني خودش اصغا نموده) شنيدم - چون خالي از اعتماد نبود ثبت مي افتد - پس ازان (که خان مذکور بتلاش کيميا شهرت گرفت - و کارخانهٔ دستکاري گرم گرديد) فقيرے

(۲) نسخهٔ [ج] سوانح نگاران *

مرتاض مشايخانه سر و شكل آمد - و براستي و بے نيازي خود را وا نمود - و نهايت باحتياط ظاهر كرد - كه من مريد (٢) قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم صناعت مبشر (٣) شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب كاري (چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مكرر قدرے طلا را با دستكاري دو چند بنظر در آورد) كه مكرم خان بوى گرويد - و هر چند درين مدت تكليفے و تواضعے ميكرد اصلا اعتنا نمي‌نمود - و از جميع تنعمات (٤) محترز بوده بمقدار كمے از چيزهاے سهل بسند داشت - و هرگاه ذكر تعليم بميان مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنكه روزے گفت ديگے بسيار كلان آوردند و تا دهنش يك ته اشرفي و يك ته پل (٥) سياه بالاى هم چيدند - و بگل حكمت گرفته آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهيب ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده گفت خيلے نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون كودك سياه چرده جبر و اصلاح آن ميشود - مكرم خان گفت چگونه مجوز سفك خون ناحق توان شد - از سر بايد گرفت (٦) -

---

(٢) نسخهٔ [ا] من مريد حضرت غوث الثقلين ام - (٣) نسخهٔ [ب] پيشرو شده ام - (٤) نسخهٔ [ا] متنعمات - (٥) نسخهٔ [ب] پول سياه - (٦) نسخهٔ [ج] بايد گذشت ٭

فقیر بهم بر آمده گفت از شما می شود (۲) - چند اشرفی را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلی گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے رانده قطرهٔ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانی نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیرے دزد طفل بیچارهٔ را همین ساعت بر داشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - آنرا گرفته بدهید (۳) که مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتی می نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطمیع می نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمی دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللُّتَیّا وَ الّلتیْ آن شعبده باز خود بر آمده گفت - اینک حاضرم - پیادها دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت (چکنم) (۴) نشسته گاهے انگشت حیرت بدهن دارد و گاهے دست ندامت بدندان میگزد - همین که سپیدهٔ صبح دمید کسے را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخهٔ [ا - ب] بدهند - (۴) همچنین در هر سه نسخهٔ -

و پرسان شدند - هيچ کس چيزے نگفت - ازاں مذبوح خبر گرفتند - نيافتند - حيرت بر حيرت مي افزود - پهتر آتش ديگ سرد نموده چون کافتند بجای اشرفي سنگريزه يافتند - هرکه از خان مذکور مي پرسيد ميگفت بهای تماشائے بود که ازو ديدم *

* مير ويس غلزي * (۲)

غلزي قومے ست از افاغنه - اينها در نواح زميدادر سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسين صفوي (که گرگين خان والئ گرجستان (۳) بيگلربيگئ قندهار بود) گرجيه بهمراهئ او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - مير ويس (که رئيس قوم خود بوده) ببارگاه شاهي بنابر تظلم و فرياد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حليم و ملايم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سياست (که لازمهٔ رياست است) دست بردار گرديده خوني را بمدعي نمي سپرد - و ديت قصاص از سرکار خود مي داد - لهٰذا سستئ عمل پادشاه هيبت از قلوب راه يافته هيچ کس مطاوعت احکام شاهي نميکرد تا بداد ديگران که پردازد - لهٰذا مير ويس بمشاهدهٔ اين احوال راه مکهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا) پيش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسيده در

(۲) در [تاريخ ايران] غلزائي - (۳) نسخهٔ [ب] برجستان *

صدد قابو بوده در سنهٔ (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست
هجري هنگامے (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام
ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ
نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران
داشت - و برای رفع کدورتے (که ما بین خلد مکان و شاه
عباس ثاني بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان
بمیان آمد) (۲) توطیه ها مي انگیخت] صلاح وقت دانسته او را
بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان بر نواخته
سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه
سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک
نالایق بآن درگاه بعمل آورده - مي باید آنچه لازمهٔ کیفر او
باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع
دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را
با فوجے جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره
پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان
خان شاملو قورچي باشي بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً
تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ب] بمیان آمده بود *

ميرويس هشت سال راتق و فاتق مهمات آنجا بوده گوشهٔ فنا گزيد - و پس ازو برادرش عبد العزيز بر سرير حكمراني نشست - و بعد يک سال محمود پور ميرويس با چند كس از حواشي او ساخته او را بقتل رسانيده رايت حكومت بر افراشت - و [چون در هرات هنگامهٔ ابدالي (كه شيعه ايست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان ابدالي با پسر خود اسد الله (كه بهمين مظنه چندے در هرات عباس قلي خان شاملو حاكم آنجا مقيد داشت) از محبس گريخته باجتماع جمعيت پرداخته اول قلعه اسفرار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ (١١٢٩) هزار و يک صد و بيست و نه هجري بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه (كه بتصرف غلزيان بود) بغفلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بين فراه و زميداور (٢) با اسد الله بجنگ پيوسته نامبرده را بقتل رسانيد *

* ع *

* اسد را سگ شاه ايران دريد *

تاريخ (٣) اين واقعه است - ازان (كه قلعهٔ مزبور استحكام داشت) بقتل اسد الله اكتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلايل خدمات شمرده بشاه سلطان حسين

---

(٢) نسخهٔ [ج] زميندارور - (٣) يعني سنه هزار و يكصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انگاشته محمود را به صوفي صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالي هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستتر باستماع هنگامهٔ بیجن (۲) سلطان لکزي ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ دروني را کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه بر انجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غلزي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخي اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامي توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

---

(۲) همچنین در دو نسخه ٭

و کار بر مردم آنجا قسمے تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ (١١٣٥) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای زر شناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانید - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج برو طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ (١١٣٧) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بناورد و قم و قزوین و طهران تا پول کربي (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان مي بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر رومیان شکست یافته بمصالحت
پرداختند - پیشتر با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت -
و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و
جا نیافته متصل قندهار (که بنابر کشتن محمود روی رفتن
آنجا نداشت) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر
محمود غازي باستماع این معني ابراهیم نام غلام خود را
با فوجے بر سر او فرستاد - ابراهیم باو رسید - و اشرف
بضرب تفنگ ابراهیم سنة (۱۱۴۲) هزار و یک صد وچهل
و دو هجري به نیستي سرا رو کرد - حسین مزبور چندے در
قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین
پسرے شاید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید -
هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا
میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر
دست رد بر سینهٔ دولت مي کشید دست زنان رو بر آستانهٔ
او مالیدے - (اگرچه پدرش ایام زندگي را آزادانه صرف
عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در
عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط
بیش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگي

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدی (۲) نو سرافراز شده بصبیهٔ میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک یمین الدوله آصف جاه است که (از بس فربهی و تنومندی منزوی بوده) بروز اعیاد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی ادخار جمعیت می نمود] کد خدا شد - در سال بیست و یکم بداروغگی زرگرخانهٔ سرکار والا امتیاز یافت - و پستر داروغگی قورخانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داری و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه بیش منصبی ذو الفقار خان نصرت جنگ (که بسرفوجی نام بر آورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه‌ها یافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه‌ها بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفای نوکری نمود - و بران اصرار ورزید - بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نماید - شاهزاده هرچند گرم التفاتیها بکار برد اصلا فریفته

(۲) در [مآثر عالمگیری] محمد یار ولد اعتقاد خان چهار صدی نو سرافراز شد *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه نیست که به میانجی گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلهٔ بسیار کرد - پادشاه فرمود که می خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر باو رسید عرضی نمود که همه مردم را برطرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانی از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکری نیست) برخصت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را ندید - حتی که از پیش خیمهٔ او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر دو پوستهٔ آزادی و استغنا مشق استقامت می نمود - چند ماهی به بیکاری بر نیامد که بختیاری و اقبال یاوری کرد - در سال چهلم سنهٔ (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از پیشگاه سلطنت و جهانبانی بارسال فرمان صوبه داری دار الخلافه از انتقال عاقل خان خوافی دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داري مفوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زماني یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سي لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لابدي گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانیِ قلعه بخان مشار الیه مقرر بود - (چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغراباد باستقبال شتافته همان روز در نیمدت (۲) آصف الدوله را هم دید - و بحویلیِ

(۲) نسخهٔ [ج] نیمله ٭

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر رویهٔ او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمي رفت) جمدهر از کمر وا کرده رفتی - روزے (که پادشاه محمد فرخ سیر بهم عنانی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سر سواري ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانهٔ خویش برگشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داري گاه بیگاه مقدمات جز باو رجوع مي شد - و دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه بجان آمده در صدد پیش آمد امرای عالمگیري شد) خانساماني را از انتقال تقرب خان شیرازي بابرام و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - گاهے کَیْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه مي رفت - و هرگاه بکچهری خانساماني رفتی فرود نیامده پالکي سواره دستخط میکردے - و برای پالکي ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کارے نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دو سه مرتبه بطلب باریاب پادشاهي شده - بوقت موعود داعیٔ حق را لَبَّیْک اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جواني

در گذشت) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حويلي و دکاکين بسيار در دهلي داشت - مردم در وجه کرايۀ آن مبالغه ها دارند *

* مير جمله خانخانان *

عبد الله[(۲)] نام مرد ملائی بود توران زا - کسے بزبانی خود او نقل ميکرد - در ايامے (که در وطن خود بتحصيل علم اشتغال داشت) روزے بر سبيل تفنن با جمعی بسير باغچۀ بيرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئين تزاقي در رسيده انتشار دران مجمع انداخت - او از ديوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصديع کلي طي مسافت ميکرد - در عهد خلد مکان (که بدين ملک رسيد) ابتدا تعلقۀ قضای جهانگير نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبۀ بنگاله يافت - بستر قاضي بلدۀ عظيم آباد پتنه گرديد - و در ايامے (که محمد فرخ سير به پتنه رسيده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کوک ساخته همراهي رکاب گزيد - و پس ازان (که با جهاندار شاه جنگ نموده فيروزي نصيب شد) او بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب مير جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

---

(۲) نسخۀ [ب] عباد الله *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت
اما بمحرمیت فوق الفوق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي
باختیار او قرار یافت - ازانجا (که مغل عجول طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات بارهه
(که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچیک را بخاطر
نمي آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته
به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي
بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله
خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت) او برفتن
دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه
سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فوج
بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهدهٔ طلب بر آمدن
متعذر گشت - بخابوان سراسیمه شده مخفي در پالکی
پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران وقت (که در حضور
برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي
مي گذشت) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله
خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خون کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار پادشاهي دهانید - پس از دستگیر شدن (۲) آن پادشاه او پیش سادات باره آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتّنه از مغلان همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با اینهمه در اجرای کار هرکه با (۳) او رجوع مي نمود مبادرت میکرد *

* مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي (۴) ست - سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بفوجداري و قلعداری ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی بمردانگي بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور (که حسین علي خان

---

(۲) یعني شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ج] باو -
(۴) نسخهٔ [ا] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد (با آنکه او هر راه بود) بنابر وفور غیرت یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور خوش نمي دانست] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علی خان بعد رسیدن بحضور (۲) او را معزول ساخت - و برای دهانیدن عمل بمنصوبی (۳) بنظام الملک آصف جاه (که دران ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداری دست چپ بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

(۲) در [تاریخ مظفري] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري و فوجداري آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳) یعني خواجه قلیچ خان •

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر
غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق
جست - و با زاولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان
نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید)
عوض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک
روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال
فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور
شتافته چندے بفوجداری میواب و بعد تر به صوبه داری پتنه
سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش
بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور
خان صفدر جنگ بود) مدتها بنیابت خان مزبور حراست
اله آباد سرانجام مي داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش
سر رشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه
نگاهداشت *

* مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - (چون والد
بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان
نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از
اخلاف ذي اوصاف و منتسبان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مآل را در خور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات
کامیاب امانی و آمال نمود - آن نو نهال چمن سیادت در
ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی
صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد
بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام
(که سواد برم پوری (٢) اقامت جای معسکر پادشاهي بود)
بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسي
و خانه زاد پروري را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند
(چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساري و صهبا کشي
اعتیاد داشت) یکی از نبایر وزیر خان شاه جهاني (که
سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال
نمود - داروغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس
از مطالعه به ارشد خان پزنهٔ او (که دیوان خالصه بود)
مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان
امثال این امور مستغرب و مستبعد مي نماید - اما نگارنده
نیز خانه زاد است - بعد تامل (با آن همه تشرع و
احتسابی که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق
نیکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

---

(٢) در [بعضی نسخه] برهم پوري - و در [مآثر عالمگیري] برهم پوري
و برهمن پوري مسمی به اسلام پوري *

باو بعد که هر دو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق
خانه زاد چیزهای مستقبح و ناپسند بحضور نویسد *

و [چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده
محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای صوبهٔ ملتان بود) وارد
شهر گردید] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده
بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص
گرفت - بدو سه روز درخور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت
و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاح و
اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای این معني
بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني
صوبهٔ ملتان و تتّهه و مَا يُضَافُ اِلَيْهِمَا از بهکر و سیوستان و
غیر آن ضمیمهٔ دیواني فوج بنام آن راستي منش تفویض
یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفین بدوام
تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علت ضم گردید .
و اتحاد مشرب خصوصیت افزود . بمجالست بزم خاص و
محرمیت تام امتیاز اندوخت . و با این همه بدستور دیگر
عمدهای آن دولت (که مجي و ذهاب مستورات خویش را
در محل شاهي ناگزیر امارت خود مي دانستند) با آن (که
یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران
خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با وصف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ (که از کارهای
دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش
می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستاصل گردید -
و شیرازهٔ جمعیت آن قوم از هم پاشید) شاهزاده خواست
که فوجی با یکی از مقربان بر سر مامن و مسکن آنها
تعین کند - اکثری سر باز زدند - آن صداقت کیش بامر
ولي نعمت خویش بلا اهمال پا برکاب استعجال گشت -
آن طایفهٔ نیک اعتقاد بمحض ادب سیادت با وجود قدرت
و توانائي چهره نا شده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته
راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسید
بافزایش منصب و خطاب خاني ناموري اندوخت - و پس
ازان [که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و
شاهزاده بهمراهیٔ پدر عالي قدر [که از بلدهٔ پیشاور بجنگ
برادر خود محمد اعظم شاه (که هر یک بمقتضای وقت
سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود) رایت عزیمت
افراشت] در ملتان خان مشار الیه را به نیابت صوبه داري
گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که
خلد منزل بدکن متوجه شده بود) بنابر دوري دست ها
نتوانست سفر گزید - دو سه سال کما بیش دران بلده
به بیکاري گذرانید - و بے مداخل مخارج زیاد (که لازم

دولتمندیها سمت) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت
(۲)
بصحت بسیط به صرافت بی شایبهٔ لوث و لبس داشت
و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
هرصنفی از اصناف آن مشاهره یاب بود) در می آمد]
درین ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند) فراهم آمده]
(۳)
بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف
سرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود) به تیول آبادان
صوبهٔ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده (که به جهاندار
شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد
ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید -
اما از استغناے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا
و کینه وری کوکلتاش خان (که همیشه در پردهٔ دوستي
کار شکني ها میکرد) فتح الباب از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر نا قدرداني و افسرده دلي بقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - روزے

(۲) نسخهٔ [ا] لب رلبس - (۳) نسخهٔ [ج] شاه دهورا و در [بعضی
نسخه] شاه دره *

در دار الخلافه كَيْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري دوچار پادشاه شد - و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمود آورد - و از بے كاري و پريشان حالي تاسف و تلهف نمود - و تعيير و سرزنش (كه بايست) بكار كوكلتاش خان رفت - تجويز صاحب صوبگی گجرات و لاهور بميان آمد - ازان (كه ارتشا و كارسازي را روز بازار و مير و وزير را با داد و ستد سروكار بود - و مزاج آن متدين واقعي ازين چيزها پُر بيگانه) چگونه در گيرد - آخر كار ناچار بقلعه داري ارک لاهور بسند افتاد - چند ماهے نگذشت كه گلے ديگر شگفت - و سرير آرائی فرخ سير رعب افزای دور و نزديک گشت - نزديک بود كه بعلت ديرين رفاقت جهاندار شاه دست زد عتاب پادشاهي شود - پيش آگهي و اشراف قطب الملک (كه چندے در ملتان تعين بود - و بر حقيقت حال وقوف داشت) بفرياد رسيد - بعرض رسانيد كه مشار اليه (چون از اخذ و جر و حيف و ميل اجتناب مي ورزيد) باستمزاج شاهزاده كارها را به اختيار كوكلتاش خان وا گذاشته خود بنامے خورسند بود - لهٰذا آن بليه از سر وا شد - در اواخر عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و منزلت سلطاني اوج پيماى اعتبار گشت) بقدم آشنائي و سابقهٔ تعارف (كه او هم جهاندار شاهي بود) ديواني

صوبهٔ کشمیر (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائے ست دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [چون هنگامهٔ محتوي خان (که در احوال میر احمد خان ثاني (۲) نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده) آشوب آمای آن خطه گردید] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزي (که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاد) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلي آمده سالے چند به بیکاري و بے جمعیتي گذرانیده در سنهٔ (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سي و پنج (که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده) روح پر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جواني (که از نوزده سالگي بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته) در بلدهٔ لاهور سنهٔ (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخے

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آید •

ذي ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب
در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سالی
(که امیر الامرا حسین علي خان بدکن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پاتابهٔ غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت
نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل
گشته رو به ملازم پیشگي آورد - در سنهٔ (۱۱۴۵) هزار و
یک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه
بدیوانيء صوبهٔ برار سر افرازي یافت - آن نسخهٔ برهم خورده
را نوخط شیرازهٔ رونق گردانید - و آن گل پژمردهٔ از هم
ریخته را به آبیاری سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن
تمشي و نیکو کار گذاري بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانے نمکے دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دَامَ اِقْبَالُهٗ
باقتضای وقت بست و گشاد دکن پیش گرفت) حسن
اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد کشید] بتلثم بساط
فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامراني بر
رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقهٔ رأفت ایزدي
بدستیاری یکے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و روشن گر

تقدیر آئینهٔ روشناسی یکے از پشت بدیوار ماندگان گمنامي را بر زداید) هرآئینه مودات ظهورش شکرخانهٔ جلوهٔ شهود آراید - چنانچه بے سلسله جنبانی احدے آن والا قدر بے هنری مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معتبر گردانید - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شریک و سهیم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص بخشید *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بدیوانی دکن و نیابت دیواني و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری آن نطاق هوا خواهي و خیرسگالي بر میان کار داني و کار شناسي بسته کاربند کارهای مامورہ گردید - و باحیای رسوم نیاکان خویش ارتشا و پاره ستاني (که اهل روزگار حق السعي گویان حلال تر از شیر مادر دانند) از قلمرو خاطر یک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن این ملکهٔ رضیه بخوف و خشیت آلهي بس نادر و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزید التفات او (که مستجلب جاه و افزایش قدر است) منظور و مقصود نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد یکی اگر باین صفت متحلي ست در

ابنای زمان بنادانی و سفاهت منسوب است - الحمد لله
که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما
(که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت (۲) می اندوزیم) در
علو همت آفتاب سمت منیر (که پرتو تربیتش عام) و
از فرط عطا سحاب سمت بے نظیر (که فیض انعامش تام) -
مگر عقل کامل کیش محض بحکم حیا کاری (که ازان چشم
دوچار نشود و سر بالا نتواند شد (۳)) اجتناب واجب شمرد (۴) -
اختیار افتاد * * بیت *

* سر بـــالا نتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی
نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید)
[چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین
امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون
سایه با شخص همقدمی نمود - و بجرعهٔ می شیراز کام
و دهان وقت را بحلاوت می اندود * * بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] می اندوزم - (۳) نسخهٔ [ج] سر ببالا - (۴) نسخهٔ
[ب] واجب شمرده اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مہیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *
* آن پروري بگوشهٔ خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عبهر برد - اکثرے را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستي گرائید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفسے چند بر فیاوردیم که بے راهه روی گردون ناهنجار براه پیکار سراسر خسار (۲) انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فیل بود - (۳) (چون معامله فزوني شد و زیان کاري بهزیمت متمثل گردید) سران و سرخیلان بمحوطهٔ (که قریب ناوردگاه بود) در آمدند - جز فیل آن عالي نژاد (که آنهم بسر رهگذر آن چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین تماشائی کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم غیر ازین [که درین پناه جا (که بے پناهي بهتر ازانست) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و رایگان جان در باخت] سودے متخیل نیست - آن قوي دل تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشید - و دید که

(۲) نسخهٔ [ج] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلو ریز اند - از
راد مردي یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند -
آنها بمشاهدهٔ این حالت لب بآفرین و تحسین گشوده دست
از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان
هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمے چند
باقي بود که برخے ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه
بر آمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته (۲)
(هر چند آن دلاور پُردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعتها
نمود) جز ایحاش طرف ثاني هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای
حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران بر گشاده
همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده
در صلح زخمے بر داشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشے
چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز
عمدهٔ (۳) (که چرا خویشتن را بکشتن میدهي) متنبه گشته
خود را از فیل بر تافت - چون حفظ آلهي وقایه بود بجانب
حلقهٔ فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً
عمدهٔ دیگر بهواداري آن سامي مرتبت را نیز بر فیل خود
گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(۲) نسخهٔ [ب] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان
است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگي و محرومي آشنائی دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم (که احوالش نگاشتهٔ خامه شد) رهنموني کرد - هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضي بعقوبت ها شایان تر بوديم لیکن حلم آصف جاهي (که آیه ایست از آیات الهي) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا فرموده (۲) بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنیدني ها بگوش نخورد و نا دیدني ها بنظر در نیاید *　　* بیت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *
* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده - و اشاره در دیباچه بدان رفته (۳) - تا لطیفهٔ غیبي رو نماید - و فضل لاریبي رخ گشاید - و شغلي دلخواه بدست افتد - بدین مشغلهٔ دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که کلپتره نویسي و لاطایل گوئي بیش نیست - چون طبیعت را از آفت تعطیل صیانت نموده و از هجوم افکار ردیهٔ باطله باز داشته مقید رقمت افتاده چه توان کرد که بطالت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته *

و عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *
(۲)
* می این قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل پر شکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [که انشراح او بجنبش باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) - آب بآن لطافت از دیر ایستادگي کثافت پذیرد - دل تا کی بستوه نیاید] سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ما هم سحرے داشته باشد *

نعم عمرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را
(۳)
سپیدهٔ ماه صبح در پی است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن قدر - (۳) نسخهٔ [ب] سپیدهٔ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدي *

* غبار دیدهٔ یعقوب آخر توتیا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب (۲) نی - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکني سبب را برما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آني پیش آر - الٰهي هرچه از ما بتو رسید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ - و هرچه از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ کَمَا زِدْتَ فَاَدِمْ - وَ کَمَا اَدَمْتَ فَبَارِکْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهٖ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلي بهمراهيِ والدهٔ ماجده از مواد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود باو بخشید - و پس ازان (که پا بسن رشد و تمییز گذاشت) جولانيِ عرصهٔ (۳) تلاش روزگار

(۲) نسخه [ب] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ا] جولانيِ تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي (که
با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت)
پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد -
و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا
نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي
سرافرازي یافته چندے به پیشدستی⁽²⁾ بخشیگری سیوم مامور
شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شهرتے
اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان (که از
اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن
حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابی
تازه یافت - بافزونی منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض
بخشیگری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار
برافراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده
میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمیز⁽³⁾ (که محال
خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ازای
حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری
نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاپور (که
بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای
فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگری و

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیشدستي و بخشیگري - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمنیر •

فوجداری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بر بست) خان مزور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته حفاظت و حراست آن الکهٔ وسیع (۲) وجه همت گردانید - از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کاه گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروائي بجهان دار شاه رسید) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولایت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول باوجین (که حاکم نشین آن صوبه است) با رتن سنگهه چندراوت زمیندار رام پوره [که در عهد عالمگیري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین ولا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تجبر افراشته بود [اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاقے (که با کوکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن الکهٔ و سیعه وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشی بحال مربی او عاید گردد] نخست[۲] پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را بر داشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگی بسه هزار سو (نمیرسید[۳]) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کروهی اوجین است) بسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامی بودند مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداری دران مرزبوم ندوانیده) با سه چهار هزار سوار نوکری میکرد] میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بهمه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ب] میرسید *

بالا گرفت - درین اثنا نسیمی از مهبّ عنایت ایزدي وزید - و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد (که هنوز زن و خورد گرمي داشت) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقي توجه گمارد - زنش بضعیف نالي درآمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضی نگشته بود که ایالت آنجا به داؤد خان پني (۲) اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری حیدرآباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع به مفسد گزائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا درآورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و پویه دمی نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

---

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان پیني - و در [بعضی نسخه] پنّي *

ولايت ساير و داير مي بود - اگرچه زياده بر سه هزار سوار
نگاه نمي داشت اما فوجهای گران مرهته را باويز و ستيز
نمايان آوارۀ دشت فرار مي ساخت - يکی از اشقيا (هرگاه
بسرحد او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفي خورد - و هر مرتبه
(که ارادۀ دست انداز آن ديار نمود) ضرب دست او
ديده بتنگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (که امير الامرا حسين علي خان ناظم دکن
شده آمد) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنياد رسيد -
امير الامرا پس ازان (که شخصيت او دريافت) باندازۀ
قدر و منزلتش سلوک پسنديده نموده مقضی المرام بتعلقه
مرخص گرديد - و (چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو
زمان محمد شاه پادشاه بر ميان عقيدت بسته از مالوه
بدکن انتهاض نمود) ازانجا (که خان مشار اليه بمراسلات
زبان مرافقت داده بود) از حيدرآباد روانه شد - بعد ازان (که
آصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته باورنگ آباد اقامت
داشت) رسيده بملاقات چهرۀ مزيد اخلاص افروخت (۲) - و از
طرفين تجديد مواثيق يکجهتي باتفاق بميان آمده بتجويز
منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک
لوای شادکامي افراخت - قضا را درين اثنا سادات (که از

(۲) نسخۀ [ج] بر افروخت *

بیم کین توزی آنها شبی نمي غنودند) (۲) بروز خود نشسته راه ناکامي سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی پسرها برانگیخت - و جشن طوی و سور برآراست - دران ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم فرمود - با آن (که صوابدید آن خان دوربین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بکتل فردا پور رسیده برخی وجوه اقامت دکن رجحان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت مضمون ساخت * * بیت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *

* پیر در خشت کهنه آن بیند *

(۳) پس ازان بمشورت و کنکاش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادوني رو آورد - از سران و افغانان جنوبي (که از دیرباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند) پیشکش معتد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شتافته ازانجا (که بایستی بجمعیت و صلابت رسیده رعب افزا مي شد) با معدودے آمده ملحق گردید - چون صرفهٔ خویش ندید [که سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي غنود - (۳) نسخهٔ [ج] پس ازان (که بمشورت ... ...) از سران الخ •

تحکم شده هرچه گویند بتن بر دارند (چه خود از همان آبشخور آب مي خورد) باهم یکتائي ورزید (٢) - آنچه مطمح نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از باز پرس برداشته محال سیکاکول (٣) (که خالصه بود - و دست بر داشته گاهے ازان داخل خزانه میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلش نموده کارش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد) ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین (٤) حقوق اخلاص در غایت متحقق است)

---

(٢) نسخهٔ [ب] ورزیده - (٣) نسخه [ج] سیکاکل - و در نسخهٔ [ب] سکاکول - (٤) نسخهٔ [ج] که فیما بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار اليه را هم بتکرار
نوشت و خواند برين بله آورد - اما درين ضمن عنايت الله
خان خسرش (که در حضور خان سامان و نايب وزارت
بود) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطميع
زياد کرد - و روغن قاز ماليده اميدواريها داد - خان مزبور
با وصف بي بر کردگي و کهنه تجربگي از جا در آمده بے
آن (که استصواب نواب فتح جنگ درميان باشد)
از روي فدويت و نمک خوارگي انقياد اوامر بادشاهي را
بخود مصمم گردانيد - در محاصرهٔ گڏهي پهولچري (۲) (که نزديک
مچهلي بندر است - و آپا راو زميندار مفسد پيشهٔ آنجا
متحصن گشته درجنگ و پيکار داد دليري و دلاوري ميداد)
شش هفت ماهے گذرانيده بود که فرمان صوبه داري دکن
رسيد - خان مزبور چندے ديگر صرف اوقات بران قلعه
نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحيدر آباد افراخت *

چون افغانان جنوبي درين امر نيز سلسه جنبان بودند
بهادر خان پني فوجدار کرنول و ابو الفتح پسر عبد النبي
خان فوجدار کرپه (۳) و عبد المجيد خان نبيرهٔ دلير خان و
متبناى او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

---

(۲) نسخهٔ [ج] پهولچهري و در [بعضے نسخه] پهلچري - و در [بعضے جا] پولچري و پهلچري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ج] کڏپه *

كرنانك غالب خان پسر امير ابوطالب بدخشي با فوجے
شايسته رفيق گشته در عين برشكال از متصل ناندير عبور
آب گنگ كوتمين نموده در سواد اوندهيه (كه پرگنهٔ ايست
از سركار باسم بالا گهات برار) خواست موسم باران بگذراند -
درين ايام نواب فتح جنگ آصف جاه (كه بنابر ناسازي
مردم حضور بتقريب شكار بر آمده بود) باستماع انتشار
مرهته در مالوه از منزل سوردن (۲) كنار گنگ بهاگيرتي روانهٔ
آن صوب گرديد - پس از اخراج اشقيا از قريب اوجين
برگشته به پرگنهٔ سهور (كه متصل سرونج است) رسيده بود
كه خط محمد عنايت (۳) خان بهادر از خجسته بنياد در رسيد -
[كه باغواي مردم دور انداز حضور و تحريك افغانان جنوبي
مبارز خان صوبه داري دكن قبول كرده بوصول فرمان عازم اين
طرف است - و از فحواي مشورت اينها چنان مستفاد
مي شود كه بعد از دخل صوبه داري با عساكر دكن متوجه
مالوه شود - و جمعے از حضور هم تعين گردند] با خدام
تكاليف ما لايطاق درميان آرند - كه هم سر پيچيدن متعذر
و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همين انديشه خط وكيل
مبارز خان بدست افتاده (آنچه زباني عنايت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] سورون - و در [بعضے نسخه] سورن - (۳) نسخهٔ (ج)
محمد عنايت الله خان •

نوشته) مقوي مضمون مرقوم محمد عنايت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و بپای استعجال ره سپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم محمد شاهي داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبیل اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین بر نوشت - خان شهامت منش (هر چند که کار کَیْفَ مَا اتَّفَقَ بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و بر گشتن شایان سري و سرداري خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود) ندیده (خصوص در عالم نوکري این خام خیالیها کے در خور نام و زیبندهٔ شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود پیچید - و مستعد رزم و پیکار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجي راو وغیره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده (چون به پرگنهٔ چار تهانه رسید) خان قضا گرفتهٔ اجل رسیده با فرط جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعی غلط بین بارادهٔ ظفر نگر (که آلتمغای بهادر خان است و آبادي افغانان) باندیشهٔ آن که (بایلغار و شبگیر بدان قصبه رسیده دمی آسایش نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال خالي نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر مي کند توپخانه (که نازش اوست به پشت گرمي آنست) نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانهٔ سردار
زه و زاد مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدس
آورده آمادهٔ نبرد مي شویم - از آب پورنا (که فرود آم
بمقابل ده دوازده کروهي رسیده بود) بر گشته باز عبره نمود
بدانست که انحراف از حریف رو برو در هندوستان د
نقد فرار بر خویش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم روا داشتن است
في الواقعه محرر این سطور همراه آصف جاه بود (٢) - همان ر
رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح
(که یقینئ اکثرے بود) مرجوح گشت - بل بیم زندگ
و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد
نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند
شخصے تاریخ غریب بهندي یافته منظوم نموده * ع

١١٣٦

* ٹر گیا مبارز خان *

مادهٔ آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پیش قدما
بزرگ و کار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسیده دستبر
سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا درآمد - انه
بدان بسند نغموده با لختے از مرهته به برکي گري و قزاقي
در آمده حریف را از یلغار بر داشته (٣) قطع دو قدم راه بدشواري

(٢) چنانکه در جزو اول صفحهٔ ٢١ مذکور شده - (٣) نسخهٔ [ج]
بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - ناگزیر بقصبهٔ شکر کهیرله (۲) بهیر و بنگاه بر تافته
خود با مردم جنگی بیرون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق
بدو شبانه روز کشید - بعلت بے چیزی (که همه باسپ
و قمچی ماندند) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که
بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷)
یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری ثالثی از روز
جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ
(که دو فوج مرتب ساخته یکے بسرداری خویش و دیگرے
بسری عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهی قصبهٔ
مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان
(که طرف یمین آصف جاه بود) سبک عنان گردید - ناگاه
نالهٔ (که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت)
پیش آمد - ناچار سررشتهٔ یسل گسیخت - و رده برهم
خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسپ چراغ پا
می شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار
می افتاد بزمین نارسیده میان دو کفل و دو سر اسپ

---

(۲) نسخهٔ [ب] سکهر کهریه و در [بعضے نسخه] سکرکهرله - اما در [تاریخ مظفري مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیرة جنگ صعب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره مي پيمود - آخر مردم جرانغار براه افتادند - با این همه توپخانهٔ رعد نهیب برق افگن خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوته یراق پیوست - درین اثنا سرداران منصور با جزائرهای جان کاه و تفنگ های زندگي ربا به پشت گرمي رسیده آتش در خرمن هستیٔ آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تیر قضا گشته (۲) بسیارے از سرداران [مثل بهادر خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و حسیني خان پسر علي مردان خان حیدر آبادي و امین خان دکني و جگدیو راو جادون (که هردو ازین طرف رفته ملحق شده) و محمد فایق خان کشمیري (که دیوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار و پانصد کس] گریبان بچنگ اجل دادند *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبایستے بکار برد - والّا بوصول فرمان اگر دست از گدهیٔ (۳) پهولچري بر داشته

---

(۲) در [تاریخ مظفري] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست نظام الملک بقتل رسید - (۳) در نسخهٔ [ا] بولچر بغیر نقطه مرقوم است *

متوجه می شد کار تا اینجا نمی رسید - بعد (٢) ازین هم معلوم
نمی شد که بدین طول خواهد کشید - و آلا ساز و سر انجام
و فوج بسیار می توانست جمع کرد - حتّی که در ایام
جنگ هم سوان مرهته پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو
بهونسله با پنج هزار سوار بقلیلے راضی بوده - اصلا قبول نکرد -
که اینها همه سرجنگ خورده و مالش یافتهٔ من اند - آینده
هم سر حساب نگهداشتنی ست - منت پذیر نمی شوم - اگر
بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *

بالجمله در نواحیٔ آن قصبه (که صحرائیست دلفزا)
مدفون گشت - سر آمد امرای حال بوده - بلکه به امیران
زمانه هیچ مناسبتے نداشت - بوی سرداران سلف میدارد -
شجاعتش با فراست قرین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در
استقلال و متانت کوهے بوده (که از تند باد انقلاب روزگار
جنبشے در ارکان ثباتش راه نیافتے - و در راست اندیشی
و حسن تدبیر قدر اندازے بود (که هرگز تیر فکرش از
نشانهٔ مقصود چپ و راست نیفتادے - دور باش ممل
و اختلاط مخل نداشت - (هر چند خالی از یار باشی
و صحبت دوستی نبود) نوکر پروری و رفیق نوازی
بسیار داشت - عیش پرستی و تن آسانی نمی کرد -

---

(٢) نسخهٔ [ب] با این هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بو
بجز رسي همه جا ميرسيد - شلتاق و شتلم درميان نمي آور
حيف رايگان رفت - به منتهاى دولت نوسيد - از صا
عنايت الله خان پنج پسر و يک دختر داشته - دو پ
خرد اسعد خان [۲] و مسعود خان (که يکی با دختر مطلب خ [۳]
بن مطلب خان بني مختار و ديگرے با صبيهٔ خان زه
مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گرديد) در ع
شباب همراهیٔ پدر بر گزيدند - و از همه کلان تر خوا
احمد خان است که پدر هميشه بنيابت خود در ن
ميگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رایٔ جلال الد
محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستیٔ مزاج چ
در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ
نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن
با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خ
خواجه سرا را (که قلعه داري مي نمود) بيدخل ک
با مال و متاع و اتباع و اشباع بقلعه شتافته باستحکام ب
و باره پرداخت - و تا يک سال نگهداشت - هر چ

---

(۲) دراحوال مطلب خان [اسد خان] بغير عين مهمله وقوع يافته - ا
اغلبکه [اسعد خان] صحيح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان
جزو سيوم صفحهٔ ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتي باين كارها نيست (مرد بيچاره است - هميشه روزانه مي خوابد - و شبها بيدار) به راى و تدبير ديگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [كه دلاور خان (كه خسر او بود و خالهٔ حقيقي هم باو منسوب) مصالح شده] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگير در همان صوبه و معافئ تكاليف نوكري و عدم تقاضاى اموال پدر قلعه تسليم نموده - بعد از چندے عوض جاگير حيدر آباد در اوتهه پور و قوال (٢) يافته - الحال از مدتے در خجسته بنياد گوشه نشين است - كارے بكسے ندارد - جاگيرے در خانديس يافته - ديگرے خواجه محمود خان است كه در جنگ زخمهاى مؤلم بر داشته صحت يافت - و آصف جاه بمنصب پنجهزاري و خطاب مبارز خان مشمول نوازش فرمود - درين ولا خطاب امانت خاني يافته آمنيرهٔ (٣) خانديس در جاگير دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شايان كارهاى عمده - با درويشان اخلاص مند - بهمه چيز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهئ آصف جاه معزز است - ديگرے عبد المعبود خان (كه در حين حيات پدر بحضور

---

(٢) همچنين در دو نسخه و در [سيوم] عوض جاگير حيدر آباد راتهه نور و قوال يافته - (٣) نسخهٔ [ج] آنبير *

شتافته) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگیء گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داریء بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داریء پرینندا در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند (که عداوت خون را بوصلت نسباً منسباً مي كنند) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانیء دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر داروغگیها سربلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بديواني صوبهٔ احمد آباد و متصديگري بندر سورت و نيابت نظامت گجرات (که اصالةً دران ايام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسيق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمايان در محصول بندر و محال خالصه (که سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني (که با جمعيت بسيار بمقابله آمده بود و او جمعيت کم داشت) بجرأت پيش آمده برو غالب گرديد - اما بنابر درشتيِ مزاج او رعاياي آنجا ناراض بودند - و جاگيرداران آن صوبه شکايت کلي داشتند - و اين معني باعث کبيدگيِ خاطر قطب الملک شده بود - ازانجا تغير شده در عهد سلطان رفيع الدرجات عزيمت حضور نمود - و بمقتضاي وقت پس از وصول باکبر آباد با سيد عزت خان بارهه چون شير و شکر جوشيده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسين علي خان با قطب الملک نرد صفا باخته شريک مشورت هردو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفيع الدوله حسين علي خان بدفع فساد نيکوسير بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب آکبرآباد ارادہ نمود) او بخطاب بہادري آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راہ پیمائي در آمد - و در محاصرۂ قلعۂ اکبرآباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاہ به تنبیه گردهر بہادر (که بعد فوت راجه (۲) چهبیلا رام ناگر عم خود در صوبۂ الهٔ آباد سر نافرماني (۳) داشت) با فوج شایسته دستوري یافت - و (چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقۂ میر آتشي از انتقال سید خانجہان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علي خان (که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانۂ پادشاهي آوردند) نام بردہ با جمعیت سوار و پیادۂ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظہور آورد - (۴) و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شاد کامي نواخت -

---

(۲) نسخۂ [ب] جهبیله رام - (۳) در [تاریخ مظفري] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بہادر برادر زادۂ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاہ پرداخته قلعه الهٔ آباد را بتیاري برج و بارۂ استواري نمود - (۴) در [تاریخ مظفري] حیدرقلي خان بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدرقلي خان بہادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگی (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد) بهراولي مامور شده در سر دادن توپخانه بزر افشاني بعهدهٔ آن سعی بلیغ نمود (۲) - و بهتر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخمی بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد (۳) - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سي و سه هجري صوبه داری گجرات از تغیر اجیت سنگهه و متصدي گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشي باو تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آوري و دلیري موصوف

(۲) در [تاریخ مظفري] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمد شاهي تردديکه بکار برده و بزر پاشي بیدریغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشي از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده -

(۳) در [تاریخ مظفري] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر در گذشته بود دو زخم یکی زخم تیر بر پیشاني و دیگرے زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکي و مالي دخيل ميکرد - اين معني بر مزاج وزير گوارا نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حيدر قلي خان را مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تيول جاگيرداران (۲) را متصرف گشت - لهذا (۱) جاگير او (که در نواح دار الخلافه بود) بضبطي در آمد - او باستماع اين خبر بمتصديان حضور نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و اطاعت نمي آيد - لهذا صوبه داري آنجا بنام (۳) نظام الملک آصف جاه بهادر تقرر پذيرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه شد - او باستماع اين معني با آن (که فوج بسيار فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانهٔ پيشگاه سلطنت گرديد - و پس از وصول بدو منزلي شاهجهان آباد بتسخير صوبهٔ اجمير (که بتصرف اجيت سنگهه (۴) رفته بود) تعين

---

(۲) نسخهٔ [ا] لفظ [را] نيست * (۳) در [تاريخ مظفري] چون درين ايام معزالدوله حيدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرأت در وادي بغي گذاشت راي جهان آراي صوبه داري گجرات و مالوه ضميمهٔ وزارت و ايالت دکن نموده مهم حيدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه‌کوب تا جهالوه قريب گجرات خود را رسانيد - و حيدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود نديد بدر جنون زده بحضور پادشاه رسيد - بعد چندے از تغير خانزمان بخدمت مير آتشي سر بلند شد - (۴) نسخهٔ [ج] اجيت سنگهه راتهور *

شد - و بعد ازان (كه كدة پتلي (۲) هم مفتوح گشت) بحضور آمده مطابق سنهٔ (۱۱۳۷) هزار و يک صد و سي و هفت هجري شبي با زن خود در خس خانه مي خوابيد ناگاه آتش در گرفت - و چون زندگيش (۳) را سوخت - در كارها طبع رسائي داشت - و جلادت را بكار داني فراهم كرده بود - اما مزاجش خالي از سختگيري و زياده سري نبود - گويند طعام گرم ميخورد - حتي كه بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

* مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجي شفيع اصفهاني خريد كرده مسمي به محمد هادي ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربيت نمود - و همراه او بايران رفت - و پس از فوت او بدكن بر گرديده بقليلي نوكر حاجي عبد الله خراساني ديوان صوبهٔ برار شد - و پستر نوكر پادشاهي گشته در عهد خلد مكان بمنصبي درخور و خطاب كار طلب خان سرفراز

(۲) نسخهٔ [ج] كدة پڈيلي - و در [بعض نسخه] كدة بڈيلي - (۳) در [تاريخ مظفري] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حيدر قلي خان ناصر جنگ در ايام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نيافته همانجا برحمت ايزدي پيوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے دیوانیِ
حیدرآباد داشت - پستر بدیوانیِ صوبهٔ بنگاله از تغیر ضیاء الله
خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در
ایامے (که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ
با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود) حیدر بیگ نامي را
با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ
پیش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد
فرخ سیر رسید) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا
جمیري بصوبه داریِ آنجا تعین یافته کار بقتال و جدال
رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سیهه ساهو (که
از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ
صوبه داریِ آنجا و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار
و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد
جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ
(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري رهسپر
ملک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند
در فن عملداري کمال آگهي داشت - کودے پر از نجاست
ساخته نام آن بیکنتهه نهاده بود - زمینداران را درانجا
قید مي‌نمود - و بیکنتهه (بفتح بای موحده و سکون یای
تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و تای فوقانیِ مثقلهٔ

هندي با هاى مختفى موقوف) بزبان اهل هند عبارت از
بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *
(۲)
پس ازو شجاع الدین محمد خان بهادر داماد او [که
میرزا دکني عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام
پدرش نور الدین از قوم افشار (که یکی از اجداد او علي
یار سلطان نام در ایام شاه طهماسپ حاکم فراه مضاف
خراسان بود) و خود او چندے بتعلقه داری ایلکندل مضاف
صوبهٔ فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام صوبه داری
جعفر خان در بنگاله بحکومت اودیسه مي پرداخت] بایغار
نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فردوس آرامگاه
بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر
اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و
کوس مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده
سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال (۱۱۵۲) هزار و
یک صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبی گشت -
(۳)
رونق از بنگاله رفت تاریخ فوت اوست *

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و فیل و اسپ از حضور والا مورد مراحم گشت - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري *

پس ازو پسرش علاء الدوله سرفراز خان[٢] بهادر حيدر جنگ (که مرزا اسد الدين نام داشت) ايالت آنجا يافت - و پس از انقضاي ده ماه در سنهٔ (١١٥٣) هزار و يک صد و پنجاه و سه هجري بدست علي وردي خان (که از پيش آوردهاي پدرش بود) کشته گرديد - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ يزنهٔ سرفراز خان است - نامش مرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبريزي از ديار ايران بهندوستان آمده در سورت توطن گزيد - مرزا لطف الله دران جا متولد گرديد - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابليت او دريافته صبيهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ايام حاکم اوديسه بود - (چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد) او هم فوجے فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست يافته دکن رويه شتافت - و در سنهٔ (١١٥٤) هزار و يک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باوديسه آمد -

(٢) در [تاريخ مظفري] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوديسه سيزدهم ذي الحجه در سنه ١١٥١ هجري در عين هنگامهٔ ورود نادر شاه درگذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با ديگر عنايات از پيشگاه جهانباني براي سرفراز خان خلف او روانه گرديد ٭

و سعید محمد خان پسر حاجي محمد را (که برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اوڈیسه بود) دستگیر ساخت - علي وردي خان با هردو عزیمت اوڈیسه کرده حاکم آنجا را هزیمت داد - ازان بعد بدکن آمد - نظام الملک آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگیر و قرب مصاحبت خود خرسند گردانید - سال (۱۱۶۴) هزار و یک صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي کرد - این بیت ازوست * بیت *

* مپندار از ضعیفان کار سنگین بر نمي آید *
(۲)
* که کوهے میشود صورت پذیر از خامهٔ موئے *

(۳)
حلیله اش مشهور به مهمان بیگم صبیهٔ شجاع الدوله مدتے زنده بود - در حیدرآباد بحویلی خرید کردهٔ شوهر بسر مي برد - پسرش یحیی خان چندے قلعه داري کهنپوره (۴) مضاف فرخنده بنیاد داشت - سالے چند قبل از حالت تحریر ازینجا آواره شده *

* مهاراجه اجیت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داري جمرود در گذشت او در شکم مادر بود - پس

---

(۲) نسخهٔ [ا] خانهٔ مورے - (۳) نسخهٔ [ج] مهدن بیگم - (۴) نسخهٔ [ب] کهنمور - و در [بعضے نسخه] کهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستر بر طبق حکم خلد مکان کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد - راتهوران (که قدیمان راجهٔ متوفی بودند (۲)) بجنگ بر خاسته برخے بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس ازان (که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب او مامور ساخت) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم کروهی لشکر پادشاهی رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از نزد پادشاهزاده بر خاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را دید - و تسلي یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم بمنصب سه هزاري سر افتخار بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ندیمان - و نسخهٔ [ب] فدویان *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابلهٔ کام بخش گردید) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کچهواهه اسباب ضروري برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سر سواري ملازمت نموده رخصت وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا (که فلک فتنه زا هردم توطیهٔ دیگر بر می انگیزد) خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیهٔ ناگزیر پیش آمد - و پستر میان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جلوس حسین علي خان امیر الامرا با فوجی بر سرش تعین گردید - نامبرده مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبول پیشکش جرایم او بصفح مقرون گردید - صبیهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داري گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامي او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک نالي دست آویز سند بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان (که امرا با فوجي بر سر او تعین شدند) (۲) راه وطن خود پیش گرفت - و در کده پناي مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهي رفته بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهي سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهي سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدري بر داشته به بخت سنگهه برادر خرد خود نوشت - و او بتقریبي در حالت خواب اجیت سنگهه را روانهٔ بئس القرار ساخت - (۳) لهذا ابهي سنگهه مخاطب

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید او با بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف و عنف اورا مطیع و منقاد ساخته قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امرای مذکور بحضور آورد *

(۳) در [تاریخ مظفري] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سر شورش و بغي بر داشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وغیره تمامي ملک پدر او فریفته بر کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و يک صد و چهل هجري از تغير سربلند خان به صوبه داري گجرات رايت عزت بر افراخت - و بوطن رفته يک سال به بذن رهست آنجا گذرانيد ٭ و در سال يازدهم محمد شاهي داخل گجرات شده بمرهته جوتهه صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون ديد سال پانزدهم بر خاسته بوطن خود آمد ٭ و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت ٭

مهاراجه اجيت سنگهه دو پسر داشت - اولين ابهي سنگهه که احوالش گذشت - و دومين بخت سنگهه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گرديد - و پس ازو پسرش بجي سنگهه در حالت تحرير متصرف است - و به رعايا پروري و پاسداري زير دستان و سر شکني زبر دستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدين اسلوب است که بعد فرار از نزديکي اجمير (چون هيچ جانب مقر نيافت) پيش سنبها بهونسله شتافت - سنبها بسلوک پيش آمده چندے نگاهداشت - (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند) او مرعوب گشته جهاز سواره روانهٔ ايران شد - چون جهاز بمسقط رسيد حاکم آنجا نگاهداشته بخلد مکان نوشت - درين ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سليمان

صفوي گرديد - و سابق سلطان محمد اكبر از ارادهٔ خود
اطلاع داده بود) شاه بمتعلقه دار مسقط (كه رجوع شاه
ايران دارد) بتقيد نوشته طلب داشت - و لازمهٔ احترام
بجا آورده هميشه ضيافت و سير بود - آخر سلطان
درخواست كمك نمود - شاه گفت كه هنوز پدر شما
زنده است - بعد ازين (كه نوبت ببرادران رسد) آنچه
لازمهٔ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان
تنگدل شده گفت كه مزاج من با هواى اينجا نمي سازد -
رخصت دهند كه قريب قندهار در ولايت گرم سير متوقف
باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و براى
اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معين كرد - سلطان
پس از رسيدن آن نواح سال (۱۱۱٥) هزار و يک صد
و پانزده هجري بگلشن بقا خراميد *

* مير احمد خان ثاني *

خلف مير احمد خان شهيد است كه در صوبه داري
برهان پور با كفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت -
نخست محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر
نامي گرديده چندے فوجداري چكلهٔ اسلاباد صوبهٔ پنجاب
بعهده اش بود - قضارا درانجا حليلهٔ او (كه محبت و
دلبستگي مفرط بدو داشت) رو در نقاب ممات كشيد -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این ناصور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زبودهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغے طرح انداخت و پستر بنیابت عنایت الله خان کشمیري به ایالت خطهٔ کشمیر کامروائي یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائي انجامید - تبیین این اجمال (۲) آنکه محتوي خان ملا عبد النبي (که از علمای عصر (۳) و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانیٔ خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهے با هنود آن دیار کاوشے بصورت احتساب مي نمود *

(چون انقلاب روزگار و بے نسقیٔ سلطنت انبعاث و ایراث خود سري و خیره روی شور پشتان مي نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ (۴) شهر را بروایات مرجوح (۵) فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضي مصاحبت و ابرام نمود - که احکام شرعیه (که به ذمي متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

---

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیوم بشارة بهمین بوده - (۳) نسخهٔ [ج] علمای قشري - (۴) نسخهٔ [ب] اجامرة - (۵) نسخهٔ [ج] مرجوحه *

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن زمزمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و مروج است بعمل می آید - احداث امر غیر معمول بدون حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بهلیمردئ یکتائي گزیدان هر جا هندوئے می دید مراتب استخفاف و استحقار می نمود - اتفاقاً درین ایام روزے مجلس رای نامی (که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود) با براهمه (۲) بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت . که آن سبکرو بهر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا بزعم خود مأمن پنداشت - آن بیداد گر بر گشته بمحلهٔ هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان بسند ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا یافت بشکنجهٔ بیعزتي در کشید - خان مشار الیه بدان روز (۳) بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر ساخت - روز دیگر جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشئ پادشاهي و منصبداران

---

(۲) نسخهٔ [ا] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ج] بے بر *

بتلافي و تدارک مافات برسرش شتافت - آن جسارت کیش بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز برجوشیدند - جماعهٔ از عقب پلی را (که خان مذکور ازان گذشته بود) سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ می انداختند - و سنگ و خشت می زدند - و نسوان و (۲)
صبیان هرچه می یافتند از بام و در می برتافتند - دران هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان با جمعی نقد جان درباخت - خان مذکور ازان چارموجهٔ هلاک (که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن می یافت) بعجز گرائیده بخفت و خواری بسیار جان بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ خانهای هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را با جمعی ازان مأمن برآورده مثله ساخت - و هنگام ختان برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر محتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه (۳)
(که حاکم دیگر از حضور نرسید) بفصل قضایا و اجرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] برمي تافتند - (۳) نسخهٔ [ا] رسید *

احکام استقلال مي ورزيد - و در مسجد نشسته در تمشيت امور ملکي و مالي مي کوشيد - (چون مؤمن خان نجم ثاني بنيابت عنايت الله خان برفع اين آشوب و تجديد بند و بست مامور گرديد) اواخر شوال بهمه کروهي کشمير رسيده فرود آمد - محتوي خان (که شرمندهٔ کردار نکوهيدهٔ خود بود) با جمعي از فضلا و اعيان شهر باتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار (که از مشاهير آنجا بود) باستقبال نايب صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد يا از روی شرارت (که خمير مايهٔ سرشت آن مرز بوم است) مشورت داد - که نخست بخانهٔ مير شاه (٢) پور خان بخشي رفته استعذار گذشته نمايند - و بستر پذيره شوند - زمان پاداش افعالش رسيده گوش بر آواز پيام اجل بوده فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران ککهر وغيره و برخی مردم محلهٔ جدّي ملي (٣) را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود) پس از ساعتی خود به بهانهٔ شغلی برخاست - آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ريخته اول دو پسر خرد سال وی را (که همواره پيش پيش او مولود خوانده ميرفتند) (٤) علف تيغ بيدريغ ساخته او را بانواع تعذيب آوارهٔ باديهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ب] مير شاپور خان - (٣) نسخهٔ [ج] چدّي ملپ - (٤) نسخهٔ [ب] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خود کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدّي ملي ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس ازین دو محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بے ناموسي بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ بخشي و قاضي شتافته (نخستین به پیغولهٔ در شد که پی نبردند - و دومین بدر زد) خشتے از خانهٔ آنها بجا نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداری مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ فوتش آگهي نشده *

* معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

(٣)
برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت روشناسي خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خور

---

(٣) نسخهٔ [ج] برادر مازندري خان فیروز جنگ *

سر رشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خاني و عطای مادهٔ فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهیِ اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان (که اعظم شاه بقتل رسید) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و پستر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه (که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد) نامبرده (که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان‌آباد گردیده بود) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن (که حسین علي خان امیر الامرا کشته شد (۲)) قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده (۳) طلب داشته

(۲) در [تاریخ مظفري] در جنگی که افواج پادشاهي را با غیرت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان رو داده حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرده و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [تاریخ مظفري] و بنجم الدین علي خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گده بر آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالی جاگیر خوشدل ساخته و مبلغی نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانید - و پس ازان (که نظم صوبهٔ گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و (چون در سنهٔ (١١٣٦) هزار و یک صد و سي و شش هجري صوبه داري گجرات از تغیر آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علي (٢) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعي حیدر قلي خان فایز شده بنیابت سربلند خان در گجرات و سورت دخیل

(٢) در [تاریخ مظفري] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان (که دران وقت حاکم بندر سورت بود) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیلاجي گایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهته (که صاحب بست هزار سوار بود) از احمد آباد کوچید - بر کنار دریاي مهتي تلاقيِ فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وي بقتل رسید *

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سربلند خان خود رسید و بخشیِ حامد خان کشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بنابران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری ناندیر لوای بلند رتبگی بر افراخت - و بعد چندے مطابق سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجري در ایامی (که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بنده نواز (قُدِّسَ سِرُّهٗ) بیرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي (۳) و صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله (۴) خان و مرحمت خان هر یکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر درخور یا نقدي بطور مدد خرج سرفرازي

(۲) در [تاریخ مظفري] مبارز الملک سربلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهڻه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بعم خود ظاهرا درباب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا اُبالي بود این معني فائده ننمود - آخر امان بیگ بخشيِ خود را بافوج مرهڻه بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - (۳) نسخهٔ [ج] سپاهي وضع - (۴) نسخهٔ [ب] حفظ الله خان ●

داشت - و اکثر ایشها به بد وضعي مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر مي بردند - از هر یکے اعقاب باقي (۲) - و بپارهٔ جاگیر روز را بشب مي رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگي زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از پرگنهٔ (۳) مالکنده (۴) سرفرازي دارند - و با محرر اوراق شناسا *

* محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غني بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگي توپخانه مي پرداخت - پستر در تعلقه داري مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون سیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار داني فراهم داشت) مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشي نمي شد - (چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

(۲) نسخهٔ [ج] باقي اند - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [از] نیست -
(۴) در نسخهٔ [ب] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارک (که با سید دلاور علي[2] خان رو داد) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائي نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و فدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادري و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خدمت فوجداری بگلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و پستر بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بر نواخت - مدتے درانجا نشست - سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد (که بنا نهادهٔ او ست) مدفون گردید - به آشنا پروري و فیض رساني اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدر داني نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازي یافته چندے بفوجداری سرکار بگلانه صوبهٔ خاندیس و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شایسته به چهارده کروهي برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - و محمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روي داد - دلاور علي خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمي گشته دستگیر گردیدند *

گردید - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله مشهور جنگ اختصاص گرفت - سالی چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقی ست - ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری محال مرقوم امتیاز دارد *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداری روزگار داشت - سادات بارهه پیش آورده بنوکری پادشاهی و دولت روشناسی رسانیدند - سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگی (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم رو داد) خان مزبور در همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهی پیوست - و مصدر ترددد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قایم جنگ لوای اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنهٔ (١١٤٣) هزار و یک صد و چهل و سه هجری بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردهر[۲] بهادر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران اوان فوجی بر سر ستر سال بندیله برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهی (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت[۳] -

(۲) نسخهٔ [ب] گردهر - (۳) نسخهٔ [ج] محالات پادشاهی را الخ *

ستر سال در صدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزود برطرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر وبا ظاهر شد) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعي در محاصره داشت که بهوش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستر سال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را بر کند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداري محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبرآباد بسر مي برد - پس ازان (که صفدر جنگ وزیر شد) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زار نالي کرد مفید نشد - ناچار او برآمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع (که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود) گذاشت - و نول راي نامي را براي تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسید - احمد خان
برادر قایم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول رای جنگ نموده
او را کشت - و صفدر جنگ (که بارادهٔ کمک نول رای
از دهلي روانه شده بود) به سنوح این واقعه مابین قصبهٔ
سالي و قصبهٔ سهاور رسیده سنه (۱۱۶۳) هزار و
یک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود -
و شکست فاحش یافته بر حوضهٔ برنجي (که سوار بود)
با آن (که زخمي شد و فیلبان و سوار خواصي هردو بکار
آمدند) اما نادانسته از چنگل افاغنه رهائي یافته بدهلي
رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ
اوده فرستاده خود جانب الهآباد عطف عنان نمود - و در
تخریب اماکن و اسر اشخاص بهیچ وجه کوتاهي ننمود -
سال (۱۱۶۴) هزار و یک صد و شصت و چهار هجري
باز صفدر جنگ باجتماع جمعیت پرداخته باتفاق ملهار راو هولکر
و جی آپا سندهیه رخش عزیمت بتدارک برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را (که از جانب
احمد خان حاکم کول جلیسر بود) ره سپر وادئ فرار
ساخت - و [چون بوصول این خبر احمد خان (که الهآباد را
در محاصره داشت) راه فرخآباد گرفت] مرهته متعاقب
رسیده درانجا او را محصور ساخت - او قابو دیده ازانجا

بر آمده بحصين پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانيد -
روزے (که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک
او رسيده جنگ بر روی کار آمد) او منهزم گرديده
در دامن کوه مداريه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت - آخر از راه عجز درآمده خاطر خواه مقدر جنگ
صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود رانق مهمات بود -
شهرت نيکوئي او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده (۲)
از ذکور و اناث (که بعد خرابي دار الخلافه پيش او
مي رفتند) خدمت آنها بيش از پيش مي کرد - و
بے تکليف نوکري بخانهٔ هر يک ماهوار مي رسانيد - و بخلق
و تواضع پيش مي آمد - ازين جهت عمرے به نيکنامي
گذرانيد - و طريقهٔ احسان بے عوض را برسم يادگار بر صفحهٔ
روزگار گذاشت - از باقي ماندهای خاندان او آگهي
دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

پدرش (۳) از شوستر وارد هندوستان گرديده در شاهجهان آباد

---

(۲) نسخهٔ [ج] و شهرت - (۳) در [تاريخ مظفري] اسحاق خان
مؤتمن الدوله (که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن
گرديد) مرزا غلام علي نام داشت و يکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهم رسانيد - لطيفه گو و
حاضر جواب بسي بود *

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکری پادشاهي معزز گشته بخطاب غلام علي خان سرافرازي يافت - و بتعلقهٔ بکاولي مي پرداخت - نامبرده در هند متولد گردیده پس از سن تمیز بحصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانساماني و کمال تقرب عروج نمود - سال بیست و دوم مطابق سنهٔ (۱۱۵۲) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري رخت زندگي بر بست - شعر مي گفت - ازوست * شعر *

(۲)

* ز بسکه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* نفیر خواب من امشب صفیر بلبل بود *

(۳)

سه پسر گذاشت - نخستین میرزا محمد (که او نیز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محسود اقران بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشيِ چهارم شد - فردوس آرامگاه

---

(۲) مقطعش این است - عجب مدار اگر بوی جان دهد اسحق * سواد شعر تو از دودمان کاکل بود - (۳) در [تاریخ مظفري] و او سه پسر و یک دختر گذاشت - نخستین میرزا محمد خان نجم الدوله - دوم میرزا علي خان افتخار الدوله - سیوم میرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمده و منصب و جاگیر پدر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب سلطاني معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ زدواج داده *

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیگری او بحال ماند - و کرور گری شاهجهان آباد (که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - و [چون صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره (که در شرقي شمالی صوبهٔ دهلي مي باشند) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ شکست یافت] نجم الدوله (که همراه صفدر جنگ بود) داد شجاعت داده مطابق سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجري خود را بمیدان عدم کشید - دو پسر دیگر مؤتمن الدوله یکے میرزا علي افتخار الدوله دوم میرزا محمد علي سالار جنگ در عهد عالمگیر ثاني از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقا صفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال (۱۱۶۸) هزار و یک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ اودهه نزد شجاع الدوله رسیدند - پستر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلعت ثن بخشیگری قامت مباهات آراست *

* متهور خان بهادر خویشگی *

رحمت خان نام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - شگفته پیشاني گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پهلو انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصے بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر بخاطرش گذشتی محو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتی - و فرضاً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافي و مسکت گفتی - جدش اسماعیل خان حسین زئي [آن شعبه ایست از علي زئي که خیلے ست از خویشگي] (۳) بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر خویشگي (که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ب] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [نظر] بظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [نذر] بذال آمده *

به سمت التفات و امتیاز شاهي فایز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازي یافت - و [چون با شیخ میر خوافي (که از اعظم مقربان شاهي بوده) ربط یکجهتي داشت] در سایر معارک سلطاني (که با مدعیان خلافت واقع شده) بهمراهی او داد شجاعت و پُر دلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید - و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطانپور و نذربار دستوري یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الّه داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان (که غیر از اولاد دختري وارثے نداشت) بدست آورده در وطن برنشست - و ایام زندگي را بآسودگي بسر آورد - دومین بزر میراث توجه نگماشته صرف عنان بنوکر پیشگي نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از هیر فکریهایش امیر خان ناظم آنجا (که بندوبست پابرجای او ضرب المثل عالم است) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داری (۲) غریب خانه و پس ازان مدتے به تهانه داری (۳) مندر (که

(۲) در [مآثر عالمگیري] الّه داد خان سلخ ربیع الاول (سال هجدهم) بتهانه داري غریب خانه سرافرازي یافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در (مآثر عالمگیري] مندر - (ون) مندله *

او بهبین و مرغزار تهانه های مشهور آنجا ست) و لنگرکوت حاکم نشین (که روزے چند به رحمان داد خان خویشگي مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال گشت) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سر برافراخت - هنگامے (که نظم صوبهٔ کابل به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت) ازانجا [که خویشگیها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او یزنهٔ سلطان احمد (که اعظم شاهی مقرري بود) بوده] شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهي معتبرے بموکب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگي برخاست *

تبئین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور بخلد مکان عرض (۳) نموده بود که درین وقت (که حضرت بر سر جهاد اند) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما (چون اطاعت بالای طاعت است) غلام بامور ماموره مي پردازد - بمحض اقتضای سنت سنیهٔ ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم بکافري (که در کهسار سرحد کابل مي باشد) به نیت غزا

---

(۲) در نسخهٔ [ا] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ج] عرضي نموده بود *

تاخت و تاراج مي برد - از اساری آنجا چند سواري ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که (چون آنها دار الحربی واقعي اند - و باستخدام ایلق و اولی) هر سال ازان جواري و سراري چند اسامي مي فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاده - ناچار امة الحبیب (۲) را (که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بمهین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [که او مثل مهر پرور (که نیز از مواهب پادشاهي بود) منظور نظر عاطفت شاهي گشته بپایهٔ احترام و اعتبار بر آمد و صاحب توره و توزک شد) به همچشمی مهر پرور مذکور (که بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیج (۳) محمد خان بهمرسانیده بود) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابوّت او راضي ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - در بهتر او واسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهي را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پیشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

---

(۲) نسخهٔ [ج] امة الحبیب (۳) نسخهٔ [ج] قلیچ محمد خان *

(اگرچه با جمعيت بسيار آمده ملازمت كرد) ليكن از پريشاني سپاه متفرق گشته اشتداد بيماري علاوه گرديد - از مرافقت متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانكه اصرار بفتح اعظم شاه داشت در همان ايام وديعت حيات سپرد - از پسرانش رحمت خان بجميع وجوه آراسته و بيش از ديگر برادران مورد عنايت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بيماري در لاهور باز ماند رضا مي‌داد كه هيچكدام پسر همراه بهادر شاه نرود مگر مشار اليه كه خواه نا خواه با خدا داد خان برادر علاتي خويش تنها بر آمده در دهلي بركاب شاهي پيوست - بيست هزار روپيه پيش از جنگ و همين قدر بعد ان بطريق مساعده يافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب مشهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مكرر تجويز خدمات بميان آمد - بعد جنگ كام بخش بفوجداري لكهنؤ و بيسواره رخصت يافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحلت خلد منزل بے آن (كه تغير شود) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعز الدين (كه باتاليقی خان دوران خواجه حسين بمقابلهٔ فرخ سير بر آمده بود) ملحق گشته رفاقت او بر گزيد - چون آن بيجگر شب هنگام از سرای كهجوه در ماليد خان موصى اليه بجای خويش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید بآشنائی دیرین گرم خونی بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت (که سردار عنان اسپ سبک ساخت) همپائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوری یافت - چون افاغنهٔ جنوبي (که خالي از سرتابي نبودند) بزعم آن (که شاید بنابر همقومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبي خان میانه ملاقات نموده همراهي بر گزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالاگران جز همت گماشته [چون طرفی نه بست و زمیندار سریرنگ پتن (۲) (که عمده تر ازو دیگرے نیست) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے (که بهریا (۳) بومی چتلدرک (۴) لختي ملک او متصرف شده بود)

(۲) نسخهٔ [ج] سریرنگ پتن - و در [بعضی نسخه] سري رنگ پتن - و سري نگر پتن - (۳) نسخهٔ [ج] بهرما - و در [بعضی نسخه] بهرما [بغیر نقطهٔ حرف رابع] - (۴) نسخهٔ [ج] چیتل درگ - و در [بعضی نسخه چیتل درگ و حلدرک [بغیر نقطه و مشکوک است] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار
و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار
هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - درهمین اثنا خبر
تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در
طلب سپاه داده بگرانباری قرض و هم قفالگی تقاضا داران
رخت پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار
دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه
جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند
سنکرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضي
بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور
ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار
نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ
در پیوست - از هیچ کس کارے متمشي نشد - رایگان جان
در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد -
برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از
جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامهٔ
آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً
منقطع شد) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش
روی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - بستو

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بے سامانی افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل پرگنات شده تن به ادای زر باز گردانیدن نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد (ازان که خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت) بناخن زنیها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم سپاهي اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر صرافت خانه جنگي آورد - معهذا مشار الیه از نیک باطني بآن کوتاه نظر (که مي خواست از متصل ناندیر گذشته ببالکنڈ شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر از دور برگذرند بعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان ره سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے (که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سد راه بر آمد - از تائید غیبي در اثناے قطع مسافت کماندار و غیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهي لشکر بهم رسید - شام فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بزنده داري گذرانیدند - همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

بالا گیرد - به آب زنی مصلح[(۲)] چند فرو نشست - و قرار یافت که بغاندیر آمده از روی حساب زر باز گردانید را جواب گوید - از تیره بختي با آن (که مردم خوب چیده داشت) تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهي شد - و همپاهش یسل بسته بفاصلهٔ ره مي نوردید - از بیوقوفیهای خویش مدتے زنداني ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار دست بسته هیچ در عملداري نیفزود - و از بے سرانجامي و پریشاني او سر موئے نکاهید - معزول گشت - ازان باز به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالي از استعجاب نبود که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداري او درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست نمي باشد - درانجا ترحم و مهرباني را روز بازار و با مروت و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در امور غریبهٔ غیر ضروري که از عادات باز مي داشت - علاوهٔ آن در جنگ مبارز خان بسرداري دو هزار سوار (که اکثر افغان بنگي بودند) در هراولي عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و را ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحے چند *

لختي او هم تهمت زدهٔ خويشتن داري گرديد - و در همان اثنا تفنگي بمرفق دست راست او رسيده زخمي كرد - مكرر (۲) به شد و مكث نمود *

(اگرچه هميشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود) اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامَ اللّٰهُ اِقْبَالَهُ) بيش از بيش ملتمسات او درجهٔ پذيرائي يافتي - و بعرض لِلّٰهِي او عالمي كامروا گشتي - هنگامي (كه آصف جاه از هندوستان معاودت نمود) به برهانپور شتافته ملاقي گشت - سخت و سست و بلند و پست (آنچه نبايست) گفته طرفداري نظام الدوله را بر خود رنگ بستن نمود - هرچند از پي بر كردگيهاي سردار بظاهر چندان رنجشي تراوش نكرد اما باطن يكسر غبار آلودهٔ (۳) كدورت گشته مزهٔ صحبت و صفاي محبت نماند - چون سال بيست و پنجم محمد شاهي به انتزاع كرناتك رايت عزيمت بر افراختند او را در خجسته بنياد گذاشتند - در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسيده آماسيد - و در يک ماه بزهير و سحج كشيد - غرهٔ ربيع الثاني سنهٔ (۱۱۵۶) يک هزار و يک صد و پنجاه و شش هجري بقريب سپيدهٔ سحر شام نوميدي گل كرد - و غرهٔ حياتش بسلخ ممات رسيد - غرهٔ همين ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجاميد *

---

(۲) نسخهٔ [ا] مكرر به شد و نكث نمود - [۳] نسخهٔ [ب] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر دو صد عابد يافت *

تاريخ[2] يافته اند - و از لفظ دو صد عدد مذكور گرفتند نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسيارے از رسائل و كتب اين فن فراهم آورده بود - و مي گفت كه هنوز از علم وا نپرداخته ام كه كار بذن عمل شوم - (اگرچه نيم برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس فرو رفتگي درين فن علمے ديگر (كه گويا مستور بود بر متقدمين و متأخرين) بر وي كشف كردند - اكثر آيات و برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود آورده قصهٔ بيان ميكرد كه دلنشين مستمع ميشد - و كذلك از بسيارے احاديث و كلام اكابر و اشعار مشايخ و كبراي صوفيه معانيء مطلوبه استنباط مي نمود - غريب تر آنكه آيات و احاديث مشكلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم مطابق گردانيده مدلل مي كرد - و بحد برهان رسانيده - حيف معلوماتش تدوين نيافت - آخرها محرر اين اوراق درين امر تحريكے مي كرد - افسوس كه زود طاير روحش برياض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائيء

(۲) يعني سنهٔ هزار و يكصد و پنجاه و شش *

راقم باین فن دست تاسف میزد - ابتدای تحریر این اوراق پراگندہ را نظر ثاني میکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نموده - بتغیر کمے مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مکس را صید مي کرد) ازین روی بهرهٔ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قریب ببلوغ رسید بتعلیم طیور (۲) صغیر اشتغال مي نمود - و از استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات آن مي شنود (ازانکه خط و سواد نداشت) برای تحریر بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي کشید - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب مي نمود - چون یک مرض را دوای متعدد مختلف الکیفیة بود متفرس شد که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اکثر ادویه عربي و یوناني بود یکے باختیارات بدیعي حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طالب علمیت مفید و علم بزدرد جزوے ست ازان - لهذا کفایهٔ منصوري سند (۳) نمود - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصیبهٔ وافي بر داشت - و از قوت علمي تشریح طیور نموده

---

(۲) نسخهٔ [ج] صغیر - (۳) نسخهٔ [ب] نموده *

خواست کتابے در بزدرة بنويسد - چه درين فن سه علم ضروري ست - تندرستي و قوت طيور و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخير که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنيات هم در معالجات طيور داخل بود نگاهے به رسائل کيميا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے (که اعزه بيان ميکردند) گذشت - بخاطر رسيد مقصود (که القای اشيا ست بر اجساد ذاتيه تا به ذهب و فضه بدل گردد) اگر بدين قسم صورت پذيرفتے هيچ کس مفلس نماندے - از سماعي خود را باز داشته بکتب اين فن رجوع کرد - بدان مطابق يافت - بصيرت افزود که اين کتب باسلاف صالح (که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند) منسوب است - آنها بے هيچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که شايد بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود اين همه تحرير لغوے بيش نيست - و اتعاب در لغو ازين صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست بر داشته به تحصيل اين علم همت بر گماشت - تا در سنهٔ (۱۱۳۲) يک هزار و يک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصيلي بر اصطلاح اين جماعه حاصل شد - و دريافت هرکه در هر

علمی مهارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي) مطالب غامضهٔ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذلک در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بنابران شوقم به تصفح این علوم داعي شد - و لختی مساس بهم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید فیه ما فیه معلوم نمود - علمی در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثلی ست از علم صنعت که بآن متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور باطله بداهةً - و ظاهر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معانی احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا مي رسد - انتهی کلامه *

پس ازین نوشته دو ماه نگذشت که برحمت پیوست - (۲) در ظهور کلمة الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسید - و مرهم هر خسته جگرے مي گردید - چندے به پیغام آصف جاه (که عرض حوایج مردم بعهدهٔ متصدیان

---

(۲) نسخهٔ [ج] برحمت حق پیوست •

است - شما چرا برای همه کس می گوئید) خود را باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - (۲) حرفهایش خالي از پذیرائي و دل نشیني نبود - و نیک تمهیدے می گفت - که سودار را (با آنکه صرفه در نشنیدن نبود) خوش می آید - (۳) منصب پنج هزاري داشت - اما سپاهیانه می گذرانید - باکه درویشانه - اصلا بمداخل وا نمي رسید - (۴) رحیم داد یکسریه پسرے (که در فوجداری بیسواره به بند افتاده و تربیت یافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش می گذشت دست بر داشته می داد - هرچند سعایت او میکردند نا شنیده می انگاشت - گاهے بپای مواخذه نیاورده فارغخطے مسجل بمهر خود و اولاد خویش حواله نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بفروع نبود در تبجیل و اکرام سادات بسیار می کوشید - اعتقاد داشت که این طایفهٔ علیهٔ باید (بشرف انتساب خاندان نبوت) در اکثر احکام و حدود شرعیه از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند - گفتم اگر تخصیص و ترجیحے می بود کتمان از شارع صورت نمي داشت - نکتهٔ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] و حرفهایش الخ - (۳) نسخهٔ [ا] می آمد -
(۴) همچنین در هر سه نسخه *

يعني هرگاه آن رحمة للعالمين بمقتضاے شفقت و عاطفت
خويش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداد
و بمساوات حکم کرد اگر امت در جذب چنين احسان
ذرية مقدسهٔ او را بامتيازے (که ديگرے شريک نباشد)
خاص گردانند از آئين مروت بيرون نخواهد بود - و
بکيش محبت و بندگي بيگانه نخواهد نمود - تا دانسته (۲)
سيدهٔ (که پدرش حيدر علي خان از نباير شاه ميرزاى
حيدر آبادى مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف مي بود -
و مرةً بعد اولى و کرةً بعد أخرى از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت -
پسرے را امة الحبيب بعد واقعهٔ خاله منزل بفرزندي گرفته -
پس از فوتش بدکن پيش والد بزرگوار آمد - با آنکه در
دولت عظيم پرورش يافته خالي از وارستگي و بے تکلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ ناگزير پدر نگذشت که اسير
سر پنجهٔ اجل گرديد - اليوم از پسرانش يکے در وطن است -
و فخر الدين خان و ديگر برادران صاحب منصب و جاگير
اند - و برادر زاده و خويش آن مرحوم جانباز خان دو هزار
و پانصدي همت - راقم اين سطور در مبادى حال بدستيارى

---

(۲) نسخهٔ [ا] گرداند *

سعئ آن مرحوم پا بمسند سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئی بعتاب گاه آصف جاه رسانید - و انزوائے (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاري یاري ها نموده) به هم نشیني و هم خانگي ضغثاً و اقامةً دو سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات درخورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجي زیاده بر قدر طرفین دیده مي شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - محسن و خیّر بالذات بود - رَحِمَهُ اللّٰهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت الهي شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

* محتشم خان بهادر *

(۲) میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النسا بیگم خواهر اعیانئ محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامي منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

(۲) نسخهٔ [ج] میر محمد خان *

درآورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیري بمنصب هفت صدي رسید - مماس علمي درست داشت - نزد ملا جیون امیتهي وال (۲) (که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل مي بود) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا مي گرفت - در (۳) زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا (که مهمات سلطنت از نظام استمراري بر افتاده - و اعتبار خانه زادي و اندازهٔ نوکري رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار استظلال عافیت جستند) خان مومی الیه هم بعد از واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه بطریق مدد خرج مي یافت - (چون آن امیر عالي جاه باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزي اعادی پرُ صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم اشتهار افراخت) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امیتهي دال باشد - (۳) نسخهٔ [ج] و در زمان الخ *

طلب حضور گردید) خان مزبور از همراهي احتراز ورزیده
از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه
بتعیناتي دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان
(که روز کارزار از شاخسار مردي گل زخمے چیده بود)
بتفویض خدمت مذکوره (بقول خودش که این کار
مرغوب و محبوب و معشوق من است) دامن کامیابي (۲)
بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر
مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپایهٔ
پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زور و مکر ناآشنا - در یکروئي
و یکرائي یکتا بود - اخلاص و عقیدتے (۳) (که با سردار باید)
استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت -
با وصف عمدگي مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و
منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل
نکردے - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا
نخورد - بظاهر کلف و عبوس مي نمود - اما در انجاح کار خلایق
خود را معاف نداشتے - و بقدر میسور کوشیدے - هرچند
باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

(۲) در نسخهٔ [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخهٔ [ج]
اخلاص و عقیدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارت پرستي را باعلان و شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطیع و تزئین آنها توجه مي گماشت - و همین را مصارف همت مي پنداشت - در ایامے (که نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچنان پلي داشته) شازدهم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجري بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشیگري و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدي یافته - جوان (۳) هموار با سلوک است - و به کار روائي موفق *

* مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشي (با وصف رعایتهای نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده برخاسته بحیدرآباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمي فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک گشت - و در هنگامهٔ آویز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسید - او برسم اهل دکن با جمعے از

(۲) نسخهٔ [ب] اسبان - و نسخهٔ [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخهٔ [ج] هموارة با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیرداري و آبادان کاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او مي کردند - و دهقان گروی آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیشقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو روپیه و سه روپیه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خوانندده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامی (که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرگنه و دو سه محالی از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] فراهم آمدے *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پارها بریدند - و خرونیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد - آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود - پسران آورد - هنوز صغیر بودند که در گذشت *

برادر اعیانی او نبی (۲) منور خان (که بسبب ناسازی و عداوت فیما بین بقلیل جاگیرے جدا می گذرانید) از واقعهٔ نا گزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود) شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم خود قایم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندی سر خود سری زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان ورثه و حقیقةً کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعي بدان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۹)

(۲) همچنین در هردو نسخهٔ - و یا بنی باشد -

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سواد آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه (که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که ذخیره بهمه چیز بر وجه مستوفي بود - و از بس وسعت شهر پناه) محاصرهٔ سایر اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشگال که بر سر رسیده بود دلے خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد) آصف جاه همانجا تصمیم چهاوني فرمود - و لختے بازوی همت درونیان بسستي گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که مجبول طبیعت سردار بود) روزے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري هاي محل و مردم قلیل (که همگي به هزار سوار

نمي (سيد) سير كنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذي دروازه (كه افواج سركار ازانجا كمتر از مسافت دو كروه و سه كروه نبود) مردم بار گفتند كه قابوي عجيبي بدست آمد - جلو ريز به كوته يراق مي پيوندیم - و بر مي داريم - در جواب گفت كه مرا دعوي صوبه داري دكن نيست - براي اين پرگنه يورش برپا كرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول (كه دو ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگيان افتاد *

تفصيل اين اجمال آنكه آن بيمروت خواست كه بيچاره اطفال آن متوفي را از ميان بر دارد - دكني هائي كه با او يكتائي گزيده (چون اكثرے نمكخوار و پرورش يافتهٔ متوفي بودند) بر انديشهٔ او آگهي يافته بدنامي كور نمكي بر خود روا نداشته بهيئت مجموعي ازو بر گشتند - و نگذاشتند كه ساعتے آرام گيرد - جزاير و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسيده ناچار هوش و دل باخته همان شب پا پياده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سين جادون پناه برد - روز ديگر پسران خان متوفي بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندير ادراك سعادت ملازمت نموده بمنصب درخور سرفرازي يافته قصبه با چند مواضع بجاگير آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم كامل فطري سردار

است) آن كشتني هم بوسيلهٔ راجهٔ مذكور بصفه ج
زندگي دو باره يافت - قريب دو لک روپيه بقيهٔ نه ده
روپيه (كه آن متغلب در ايام تسلط خويش بباد داده)
دو صد و چند اسپ و چند زنجير فيل سواى جنس نخ
از غله و سرب و باروت (كه نيز ضبط شد) عايد س
گرديد - در حالت تحرير پسر كوچكش (كه به خطاب
نامور شده بود) در وقتي (كه متصل قلعهٔ كايان لك
آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هواى وبا مطا
سنهٔ (۱۱۹۰) هزار و يكصد و نود هجري جان بحق تسل
نمود - پسر كلاني (كه به ابراهيم منور خان زبانزد بود
جاگير ديگر يافته با جمعيت بنوكري مي پرداز - دريدو
بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

* مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش مير محمد رفيع است و وطنش تون - در عهد
خلد مكان با پدر خود (كه ميرزا افضل نام داشت - و
معتمدي خان خطاب يافته) از ايران بهندوستان آمده
پدرش بديواني گواليار مضاف اكبر آباد سر عزت بر افراخت -
او بعد فوت پدر نزد طغاى (۲) خود بشارت خان نام (كه
فوجداري ماكاپور صوبهٔ برار داشت) آمده به تنبيه مفسدان

(۲) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقاني صحيح است *

دیهات آن پرگنه جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین
تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر
بلشکر پادشاهي رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان
بخشي را بعقد مناکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیهٔ
دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود) بنابران
بملفیمت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ
مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سربلند خان نامور شده
دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت
بند و بست بصوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر
پسر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود)
صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور
طلب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبهٔ الهآباد
تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان
نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر
بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد) نامبرده بتصور
ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه
شتافت - و دران ایامے (که صوبه داری گجرات ضمیمهٔ وکالت
بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذو الفقار خان او را
نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا (که زمانه
بکام محمد فرخ سیر گردید) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داري
سر بلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده ب
آمد - و از تغیر میر جمله بصوبه داري عظیم آباد
لوای امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا
عزیمت به تنبیه دهرماجي زمیندار مفسد آن صوبه مصد
داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را ره سپر و
فرار ساخت - و در اثنای گریز زخمے باو رسیده آوارهٔ د
عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و ه
تمن دار بیش قرار نوکر مي کرد بعد عزل ازانجا بحـ
آمده مدتے گرفتار تقاضای تنخواه سپاه بود - دران ایام (
صحبت پادشاه و وزیر و بخشي برهم خورد) آنها نظر بوا
تالیف منظور داشته زرے مخفي باو فرستادند - که از دس
سپاه رهائي یافت - بستر در عهد سلطان رفیع الدرج
ا بصوبه داری کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در ع
فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال (۱۳۸
هزار و یک صد و سي و هشت هجري بصوبه داری گجرا
از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابي بر افراخت
و بشجاعت خان گجراتي سند نیابت فرستاد
حامد خان عموی آصف جاه (که به نیابت او در احمد آبا

بود) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دوحد
اقامت نموده کنتها نامي مرهته را بکمک طلب داشته
بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را
کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان (که در سورت
بود) استعداد جنگ نموده باتفاق بیلاجي گایکوار عزیمت
مقابله کرد - و کنار دریای مهي تلاقي رو داد - چون بیلاجي
در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان
هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنهٔ
(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري
مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهیٔ
تعاقب شد - و بخشي حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل
رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نا رسائیٔ
مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود
که مبلغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي
و تیول جاگیرداران (که دران صوبه بود) بصرف آورده
دیندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست -
نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هرکس را
که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر
زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي کمي
نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهته چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - لهذا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را (که کلان بود) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا مي طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه (چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان (که عمده بانیِ این چیزها او بود) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - (چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول داشت) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستي (۲) در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر (اگرچه بمنصب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] همدرین آوان (یعني سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم) مبارز الملک سر بلند خان (که اصلش از تون بود - و تون شهریست در ایران) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب بادشاه بر چار پالش امارت تمکن داشت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ه

شش هزاري رسيده بود) اما با کم اسبابي در شاهجهان آباد بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او مير گجراتي هيچ رشدے نکرده - مهندي خانه پسر خانه زاد خان بموافقت اين و آن وقت مي گذراند *

* مها راو جانوجي جسونت بنالکر *

پسر راو رنبها ست که در عهد خلد مکان بمنصب عمده و تعيناتي دکن سرفرازي داشت - و (چون با سران راجه ساهو بهونسله مکرر سرچنگها رسانيده بود) اينها بعد قرار يافتن صلح با حسين علي خان شکايت او بميان آوردند - او به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقيد ساخت - و در ايامے (که نظام الملک آصفجاه بهادر از مالوه راه دکن پيش گرفته عبور نربدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان رهائي يافته بکمک برهانپور تعين شد - او (که آبله در جگر داشت) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور در ساخته بملازمت پيوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان عماد الملک مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول علم اعتبار بر افراشت - سليقهٔ جاگيرداري خوب داشت - به آبادي اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

رايت تهور مي افراخت - ازانجا كه سير مفصوبه بود واسطهٔ
جواب و سوال سران مرهتهٔ دكن مي شد - در عمل ناصر جنگ
شهيد بخطاب جسونت ناموري اندوخت - و در جنگ پهلچري
بهمراه سردار مذكور مصدر ترددات شايسته گرديد - اگرچه
در السنه قرعهٔ بدنامي مقتول شدن او بنام نامبرده هم
افتاد سال (۱۱۷۶) هزار و يك صد و هفتاد و شش
هجري بدار عدم شتافت - پسر كلانش انند راو جيونت (كه
آثار رشادت از چهرهٔ او لايح بود) در حين حيات او
در گذشت - الحال پسر دوم او مها راو و راو رنبها پسر
جيونت مزبور بطريق ارث بجاگير او كامياب گشته بنوكري
سركار مي پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نياكانش در كشمير توطن داشتند - پدرش عبد المجيد خان
از وطن آمده ابتدا با عنايت الله خان بسر مي برد - و پس
از فوت او رفيق اعتماد الدوله قمرالدين خان گرديد - و
بنوكري پادشاهي امتياز اندوخت - ازانجا كه متصدي پخته كار
بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه
بديواني خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش
هزاري شش هزار سوار و عطاي علم و نقاره و پالكي
جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند رتبگي ،

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان
که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه
وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار
پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به راي او
منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده
در سنهٔ (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري
یکی از شاهزادها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده
جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و (چون کار
آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک
امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده
برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم
شد - ازانجا (که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف
خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست
ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و
خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او
بحال مانده *

*

* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشاپوری ست (که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش‌آشیانی بتسخیر دیار شرقی رخصت یافت) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوری حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهاونی جنت آباد گور (که بنابر زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند) او نیز بساط زندگی در نوردید - نامبرده (۲) (که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهی خانخانان (که بگشایش بنگاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت پس از چندے به عملداری محال خالصهٔ شریفه مقرر شده (چون آوارهٔ نویسان (۳) باغی بر آوردند) او جواب زر واجبی

---

(۲) چنانکه در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است -

(۳) نسخهٔ [ج] اوارجه نویسان *

نکرده سرکشي بنیاد نهاد (٢) - و قصبهٔ کره را (که بجاگیر اسمعیل قلي خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان الکاه نوکر خان مزبور را در پیکار کشت - بنابران اسمعیل قلي خان با جمعي از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم بار رسیده مصاف نمود - او جمعي را بکشتن داده ره سپر بادیهٔ فرار گشت - و پیشتر رفته با معصوم خان فرنخودي (که خیال بے راهه (٣) روي در کاخ دماغش جا کرده بود) اتفاق جست - و در جنگے (که با شهباز خان رو داد) شریک او شد (٤) - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اردو شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دلنهاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

---

(٢) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ٣٢٧] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوریست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آواره نویسان خرده گیر باقي برآورده بودند - آن زر بندهٔ سرکشي را از حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - (٣) نسخه [ب] بے راه روي - (٤) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ٣٣١] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهیه رسید الخ *

وغیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیخت - ازانجا (۲) (که حکیم عین الملک قلعهٔ بریلي (۳) را مستحکم ساخته باجتماع جاگیرداران آن نواحي پرداخت) او باستصواب برخی زمینداران سررشتهٔ بندگي بدست آورده بفوج پادشاهي پیوست - و به مریم مکاني تمسک جسته زنهار نامهٔ آن مهین بانو دست آویز رستگاري ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرایم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

* نور قلیج * (۴)

پسر الغون قلیج خان از قرابتیان قلیج اکبري ست - در عهد عرش آشیاني بمنصب پانصدي رسیده سال بیست

---

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۳۸] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودي از سیه بختي روي در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه بر انگیختند - (۳) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۸۳] و نیابت خان از وا ماندگي بعین الملک پیوست - و از غنودگي بخت راه جدائي سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بدرگاه حضرت مریم مکاني لابه گري نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهین بانوي روزگار در دست داشت بدان قدسي عتبه رسانیدند - و ازانجا (که فرمودهٔ آن پردهٔ نشین اقبال حسن پذیرائي گیرد) شازدهم فروردین [سال بیست و هفتم] این نا بخشنودني در سایهٔ بخشایش شاهنشاهي آسایش گرفت - (۴) در [اکبر نامه] نورم قلیج - [و ن] نور قلیج *

و یکم جلوس هنگامی (که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیج خان بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته ترددِ نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال سی ام قلیج خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان غوری فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفی از علوم نقلی و عقلی بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود * ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال (که ازو استفسار می نمودند) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیج خان و نورم قلیج وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ [یعنی سی و یکم مهر ماه الٰهی سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات او ست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوي معزز و معتبر بوده -
شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد
مزاج شاهي را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه (۲) از حدود آذربایجان
قورچي تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله
کامي تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان
بود - مسرعے فرستاده ازین خبر بپدر آگهي داد - میر
یحیی بنابر ضعف پیري نتوانست فرار گزید - همراه
قورچي بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ (۹۶۲)
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگي ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به گیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت آشیاني روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (۳) در سر آغاز جلوس

(۲) نسخهٔ [ج] شاه ایران . (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقادهٔ اکابر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالي نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمي عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختي اوقات برخي غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان (۲) و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسنن زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان (۳) هر طایفه اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتے بود نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتے وافي داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق گشت (و او از اکره بر آمده متوجه الور (۴) شد) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سرے به پنجاب کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را (که از

---

(۲) نسخهٔ [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبر نامه جلد اول] میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] غالبا *

(۴) نسخهٔ [ج] الور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ (۹۸۱) (نه صد و هشتاد و یک در قصبهٔ سیکری در گذشت - قاسم (۲)
ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علي به خیرسگالي و نیک ذاتي و دوام خدمت عرش آشیاني اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خاني یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاري بر آمد اما نسبت قوي بهم رسانید - عرش آشیاني سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازي خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضي عیسی عم او (که مدتے در ایران بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سي و هشتم بعرض رسانید که قاضي عیسی دخت خود نذر حضرت کرده - آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر مي برد - عرش آشیاني بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

(۲) نسخهٔ [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سنکري در گذشت *

بر گرفت - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و (۲)
افزوني اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال
نهم سنهٔ (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامی (که دار الخیر
اجمیر مورد موکب جهانگیري بود) بجوار رحمت پیوست -
و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حلیلهٔ (۳)
خود (که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود) مدفون گشت - نقیب
خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام
داشت - و در تاریخ داني بے همتا بود - گویند هفت جلد
روضة الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتے داشت - جنت
مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه
تخمین و قیاس داشته - و غریب دور بیني بکار مي برد - یک
تلب کبوتر (که در هوا بودے) تا نظر میکرد میگفت چند
است - چون مي شمردند یکے تفاوت نمي نمود - نقیب خان
عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین
حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف
(که باسم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

---

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضي عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کردهٔ بود - و از دیر باز آن پردهٔ نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گیتي خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - (۳) نسخهٔ [ج] خانم حلیلهٔ جلیلهٔ •

(۲)
بوده - همشيرهٔ ميرزا يوسف خان رضوي در خانه داشته - منصب عمده يافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانيده درگذشت *

* نور الدين قلي *

در عهد جنت مكاني بكوتوالي مستقر الخلافه سر فرازي يافته - سال دوازدهم بمنصب هزاري سيصد سوار ناصيهٔ امتياز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوجي (كه بتعاقب او مامور شده (۳)) باجمير رسيده متوقف بود - پس ازان (كه جنت مكاني بنعيم جاوداني پيوست - و رايات فردوس آشياني ببلدهٔ مسطور رسيد) او بار يافته سال اول به بحالئ منصب سابق (كه دو هزاري هفت صد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي (كه بمالش جهجار سنگهه بونديله نوبت اول تعين شده) دستوري يافت - و سال سيوم در ايامي [كه دكن مضرب خيام پادشاهي بود - و سه فوج به سركردگئ سه امير براي تنبيه خانجهان لودي و تخريب تعلقهٔ نظام الملك دكني (كه او را پناه داده بود) مقرر شده] او بهمراهئ اعظم خان اختصاص پذيرفت - سال پنجم بيست و پنجم شعبان سنهٔ (۱۰۴۱) هزار و چهل و يک هجري در وقتي

(۲) نسخهٔ [ج] بود - (۳) نسخهٔ [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار بر خاسته بخانه میرفت) کشن سنگهه پور جسونت راتهور بکینهٔ آن (که در عصر جنت مکاني پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲)

* نظر بهادر خویشگی *

موطن و منشای او قصور (که قصبه ایست از دوآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان (که در میان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند) - مشار الیه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر برافراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزونی اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار برتر افراخته در سال دوم بفوجداری سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُر دلی خود دلنشین همگنان ساخت - روزے (که عنبرکوت بدست اولیای دولت در آمد) از زیوش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعهٔ (که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجار را

---

(۲) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیري) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیري خان
خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از
جانب راست بقلعه در آمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني (۲)
گرم گردانید - و به دست بردهای نمایاں متحصنان را بخندق
قلعهٔ دوم (که به مہا کوٹ اشتہار دارد) در آورد -
و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
یافت - پس ازان بنابر جہتے قریب دو سال دست
از ملازم پیشگي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - (چون راستي
و درستیِ مزاج و حاضر باشي و چست خدمتیِ او سکه زده
عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته
باز بمنصب دو هزار و پانصدیِ هزار و پانصد سوار سرافراز
گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکتا (۳) و تسخیر قلعهٔ
مؤو تارا گذهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان
پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاریِ دو هزار
و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهیِ شاهزاده
مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
(که شاهزاده چنین مملکتِ موروثیِ مفت بدست افتاده را
وقعے ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت)
با آن (که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامي

(۲) نسخهٔ [ج] داد جان ستاني و سرفشاني داده - (۳) نسخهٔ [ج] چکنا ●

سعد الله خان بهمراهی قلیج خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستي با جمعے از راجه های عمده بر خاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب اتک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی رستم خان دکني (که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر گشاد - و داد مردي و مردانگي داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنهٔ (۱۰۶۲) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین (۲) پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - موصی الیه به خدا ترسي و دینداري

(۲) نسخهٔ [ج] شمس الدین خان ٭

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست مي کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه مي خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه مي باید با کاغذ جمع خرج بے ساخته و پرداخته از فطر اعلی حضرت مي گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

* نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والئ بدخشان است - برشادت و ناموري سرآمد برادرن خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیهٔ قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداري سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامي نمود - و بفوجداري صوبهٔ ملتان (که در جاگیر یمین الدوله بود) دستوري یافت - پس ازان فوجداري

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگي سرانجام داد - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کارطلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر (که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکے وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنش باتفاق دوست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتي رني اشتهار داشت - برخے اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروري سابق این ناحیه کیلا گرهي را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامي این ولایت را بحوضهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه (که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب چون اساس گذاشته) و قلعه کانی را (که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت) بدست آورده حوالهٔ زمیندار نمود - و حصار (۲) نذور را بر گشود - و قریب هردوار از آب گنگ گذشت - هرچند (که رای آن ولایت پیادهٔ بسیار فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت - و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست) خان تهور نشان بپای مردئ جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - (چون به سي کروهئ سري نگر رسید) آن بومي از دست برد پے در پے هراسان گشته از راه گریزي در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سرانجام وعدهٔ دو هفته درمیان آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور فتوحات متواتره آن دفع الوقت را چندان (۳) وقع نمیگذاشت - تا آنکه قامت آذوقه بجائی کشید که مردم نامي را جان بلب رسیده نانے بلب نمي رسید - چون مردم کوهي راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - (چون کار بجان و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] اندور - (۳) نسخهٔ [ا] آن وقع الوقت را ٭

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخی غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلل جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتان و خیزان بعد از بیست روز (که باوراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داری ملتان از تغیر قلیج خان سر افرازی اندوخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از مؤو و نورپور و تارا گدهه و پتهان (۳) گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاري بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده مي شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بمهم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - دران هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف بر خاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

---

(۲) نسخهٔ [ج] چکندا - (۳) در [بعض نسخهٔ] بتهان *

امرای کمکي دکن روانهٔ حضور گشتند) عمده (۲) ترے جز او از مردم پادشاهي کسے در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت (۳) - پس از محاربه با مهاراجه جسونت [که در هراولي سلطان محمد (که سردار میسره بود) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد] بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا (که نجابت خان سبکسر و جلف وضع بود) ازین رفاقت باد بروت بخود بسته ناز سر گراني به آقا مي فروخت ٭ و از بلند پروازي کافر ماجرائیها مي نمود - چون (۴) مزاج سلاطین غیور مي باشد [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد) نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستے بر چهرهٔ کسے باشد] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای صفرا شکني او لیموئے از (۵) ترش وضعي بکار برد - هنگامے (که

(۲) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۳) نسخهٔ [ج] راهي شد - (۴) نسخهٔ [ج] و چون - (۵) نسخهٔ [ج] لیموي ترش وضعي ٭

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام گردید) نجابت خان بنابر لختی وجوه (که همه از ناهنجاریهای خودش ناشي بود) خانه نشین گشت - خلد مکان میر ابو الفضل معموري را (که از دیرین خدمتي مورد عنایت گشته خطاب معمور خاني یافته بود - و با خان مذکور نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت) باصلاح مزاج و گذارش برخی پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوبے (که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته) فرو نشاند] او از بے باکیها بلا تحاشی زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي (که دماغش زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود) بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه اش گل کند) نیمچهٔ (که بر مسند داشت) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ عدل ساخت - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرام گرفته بود) معاتب گردید - پس از معاودت از ملتان (که باز دهلي مخیم سرادقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

(۲) نسخهٔ [ج] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

دار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا
آن وقت بے یراق بحضور مي آمد) بعطای شمشیر نوازش
یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاری چهار
هزار سوار و خطاب اول دیگر بارہ (۲) آب رفته بجو آمد - و
در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت
طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع
دستوري یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات
سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و بُردلي یکتای روزگار
بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب
بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراده سلطنت مدار
جنگ و زر داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهي با نقش بود شاهزاده
نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک
بسیار بجا مي آورد - گویند (چون بعد محاربهٔ مهاراجه
جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه
بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی
حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود
بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر
همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

(۲) نسخهٔ [ا] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهي (که همراه شما اند در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه باو اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیچان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضے درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میرزا عبد الکافي *

برادر علائے اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدي (۲) بشرح و بسطے شایان نگارش پذیرفته - و

---

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۰ مذکور شده *

تتمه (که نا گزیر مقام بود) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی
گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - (چون
میر خلیل الله یزدي از سر گرانی فرمانروای ایران شاه عباس
ماضي دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید)
جنت مکاني قدرم اورا گرامي داشته بانواع نوازش و عواطف
بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته
افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیري رسانیده از
تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب
پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را
نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه
جنت مکاني بر طبق التماس مشار الیه در باب فرستادن
پسرانش مصحوب خانعالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام
داد - و آن مروت کیش بے چین پیشاني آنها را با خان
مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت
هندوستان دلنشین افتاد ازانجا (که شرافت و نجابت این
خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین
من الامس) صالحه بیگم مهین صبیهٔ یمین الدوله آصف خان
خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه
میرزا عبد الکافي و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن
پسر میرزا حسن صفوي منسوب گردید) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات تربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سي ام از تغیر میرزا سلطان صفوي قور بیگي گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری ماندو (که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است) رخصت یافت - و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمدة الملکي جعفر خان است - مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني در حیني (که پادشاه عزیمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد) او بمنصب پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامراني اندوخت - سال بیست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفویض یافت) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت - سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بدارغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پس ازان (که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده متصل سموکر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت - و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیري پیوستند) او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد) مامور گردید - همدرین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والئ ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق منقلا بسمت کابل تعین گشت) او نیز بعنایت خلعت و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري سه هزار سوار کام اندوز شده بهمراهئ شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت - سال دهم به تفویض فوجداري سرکار مراد آباد و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
و [چون دران سال پدرش جعفر خان (که بسر انجام امور وزارت می پرداخت) داعیء حق را لبیک اجابت گفت] سلطان محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

(۲) در [مآثر عالمگیري] چون بیماريِ جمدة الملك جعفر خان باشتداد و امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه (اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [یعنی ذي الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمدة الملك جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین ذرئین ارادت آئین خاطر مقدس تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یك صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهيِ عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم بر داشته بحضور عاطفت، ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند •

نظم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهے مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار روپیه سالیانه در اوبگده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان آب رفته بجو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که سال بیست و پنجم عالمگیري همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر دستوري یافته) - سال بیست و هشتم به تهانه داری گده (۲) نمونه مضاف دکن سر بلند گردید - سال بیست و نهم برای (۳) رسانیدن خزانهٔ به بیجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد عالمگیري تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقي کرده بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه [که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره (که در انعام داشت) آمده نشست] صوبه داری آنجا بناصر خان

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] کره نمونه - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه ذی القعده به تهانه داري مدکل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد - و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجري در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد - و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام او صادر شد - و در ایامے (که نادر شاه بعزیمت هندوستان وارد کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي سنهٔ (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور رسید جنگے بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او در گذشته بدستور سابق صوبهدار کابل نمود و پس از مراجعت از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید - در هنگامهٔ شاه دراني حکومت کابل از وی رفت - نزد شاه نواز خان میرزا پهلوري آمد - و پستر بدهلي آمده در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه دراني شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار نا خوشي برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خاني سر بلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض فوجداری جونپور ناموري اندوخته - پیشتر برفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر مي گذرانید - پس ازان (که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد) او همراهي گزیده در جنگ سید دلاور علي خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علي خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزي و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ (۱۱۳۲) هزار و یکصد و سي و دو هجري از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داری برهانپور مامور شده دستوري یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلي خان جانب احمد آباد تعین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصت تعلقهٔ خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ
مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت -
و بعد زر دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت
هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت
عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست
خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین
خان تعلق گرفت - و (چون نوبت دوم بهادر مزبور
احرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت
خود در خجسته بنیاد گذاشت) مطابق سنهٔ (۱۱۴۸)
هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور
بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه
(که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن
برداشته نزدیک برهانپور رسید) او باستقبال بر آمده بملاقات
همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي
روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس
خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۵۶)
هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني
بر بست - بسیار خلیق و متواضع بود و بهیر و تفنن
مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بیرون
خجسته بنیاد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساختهٔ اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند -
پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو
بسیار تفقد میکرد - اما او مرد سادة بود - آخرها لباس
درویشي در بر کرد - و عملهٔ ملک پدر خود واقعهٔ برهانپور
مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

* نظام الملک آصف جاه طاب ثراهٗ *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران
شاهجهان بادشاه است - و جد پدری او عابد خان که
پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ
شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان
وارد هندوستان گردید - و بدولت روشناسي بادشاه و
خدمت گزینی شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و
چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک
ملتزم رکاب بود - و بعد (۲) از سریر آرائي بمنصب چهار هزاري
اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت
کل و بعد ازان بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیج (۳) خان
افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت شانزدهم (۴) جمادي الآخره
سنهٔ (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني (۵) قامت

(۲) نسخهٔ [ب] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ب - ج] قلیچ خان
(۴) در [مآثر عالمگیري] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیج خان
سر افراز شد - (۵) نسخهٔ [ج] بخلعت صدارت قامت آراست *

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ
حیدرآباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان
و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان
بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش
یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین
خان - نام اصلي او میر قمر الدین است - و سال میلاد
او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب
مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب
چین قلیچ خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

---

(۲) در [مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما
درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [که قلیچ خان خود را
دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست
همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید (چون کارکنان قضا و قدر
خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کار نامه در عقدهٔ تعویق باشد)
گولهٔ زنبورک بشانهٔ خان شهامت نشان در رسید - گشایش دژ آهنین صورت
نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت
رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها
مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت
و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوبے بدست آمده - انتهی.
چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاری بمنصب پنجهزاری
عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزادها
(۲)
سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و
چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران
بهادر و صوبه داری اوده با فوجداری لکهنؤ (که دران
وقت فوجدار آنجا از حضور علاحده مقرر می شد) ممتاز
(۳)
گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ خطاب
او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر
فرصت بنابر گرمیٔ بازار امرای جدید و کساد امرای
قدیم از نوکری استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد -
و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت
شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین
رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون
محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک
بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری مباهی ساخت -
و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا
سید حسین علی خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر
(۴)
خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت - و

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و
بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداری سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [تاریخ مظفري] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهته و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلی (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان تواند رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهته بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادر زادهٔ امیر الامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیان اورنگ آباد جلو ریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور از توابع صوبهٔ برار جنگی صعب (۲) رو داد - (۳) عالم علي خان از فرط تهور پای جلادت افشرده خون خود را بی محابا (۴) ریخت - و نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصی را مقرر کرد تا امیر الامرا را در عین (۵) سواری پالکي بخنجر دغا (۶) کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیر الامرا بوصول این خبر وحشت افزا یکی از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

(۲) در [تاریخ مظفري] و نزدیک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار یافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولي مقهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني عم داؤد خان و بسیاری دیگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پیادهٔ کرناٹکي و فیلان مست جنگي و توپخانهٔ شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخهٔ [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت با نوزده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهٹهٔ زخمدار شده با چند مرهٹهٔ دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - (۵) نسخهٔ [ب] حین - (۶) نسخهٔ [ب] وغا -

بر داشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد محاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت - محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب عابد خان مذکور و قاضی بلدهٔ سمرقند بود - محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت - و بطورے (که تحریر یافت) بپایهٔ وزارت اعلی مرتقي گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست که قواعد خلد مکاني (که متروک شده بود) بتازگي رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود پنداشته مزاج پادشاه را نوعے منحرف ساختند - در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف آثار بغي از ناصیهٔ حال حیدر قلي خان ناظم گجرات هویدا گشت - نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوه (۲) قریب گجرات رسید حیدر قلي خان (که بارادهٔ جنگ مسافتے طي کرده بود) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

(۲) در [تاریخ مظفري] جهالوه ٭

دیوانه قرار داد - نواب بدار الخلافه (۲) عطف عنان نمود -
و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمهٔ
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا
غبار خاطرها افزونی گرفت - و در سنهٔ (۱۱۳۶) ست
و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدرآباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهانی بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد
شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند -
بیست و سیوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و
الف جنگی عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه
استمالت نواب کوشید - و همیشه بارسال فرامین عنایات و
ذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درین ایام بخطاب

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدر قلي خان مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ج] سکرکهیرة - و در [بعض نسخه] سکر کهیرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ (١١٥٠) خمسین و
مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود -
نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را
نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف
ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم
چنین در سلک نظم کشید　　* قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله
عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه
نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب
چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي
گذاشته بسمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و
مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود -
و ازانجا رو بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد
طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج
مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور
جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان رعایت و مدارا می کرد - (چون امیر الامرا خان دوران در جنگ نادر شاهي جانفشاني نمود) پیش از استیلاء نادر شاه منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور افکند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت - (چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگا باد رسید) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن (که مبادا آویزشے رو دهد) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

(۲) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله *

(٢)
چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بحدے (که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي برد) و بمعارضهٔ تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِيْ ضَلَالِکَ الْقَدِیْمِ گستاخ مي سازد] نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگاباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهي و ظلمت شام و تنگیِ وقت فوج طرف ثاني از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را (که در دست مرهته بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت (که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

(٢) نسخهٔ [ا] خزیده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي از جانب خود مقرر فرموده در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدرآباد (که در دست بعض آمرای دکن بود) بعد محاصره در فرصت کمے مفتوح ساخت - و در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضے شدید عارض شد - بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه چهارم جمادی الاخره وقت عصر سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف رایت بمالک جاوداني بر افراخت - وقت بر داشتن نعش غریوے از خلق بر خاست - که زمین و زمان در لرزه در آمد - امرائے عظام جنازه‌اش را دوش بدوش بمیدانے رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدِّسَ سِرُّہٗ روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت (۲) تاریخ رحلت او ست - که میر غلام علي آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *
* رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسئ عاجزنالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود که موشکافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادئ سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

---

(۲) یعني سنهٔ هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت
بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامۀ خلایق تدابیر صایبه
و مساعیِ جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای
مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان
دولت عظمیٰ را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را
(که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبۀ مالوه را بتصرف
در آورده - و تا حوالیِ دهلي زیر و زبر ساخته (۲)) گوشمال
واقعي داد - و عرصۀ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ
و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافۀ دهلي
الویۀ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را
بر سر مخالفت آوردند - و محاربۀ بوقوع آمد - نوعی
(که در ترجمۀ نظام الملک گذارش یافت (۳)) در سنۀ
(۱۱۵۵) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه
فرزند گرامي را از عتاب بر آورد - و در سنۀ (۱۱۵۸)
ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدرآباد او را مورد
نوازش فرمود - و صوبه داریِ اورنگاباد تفویض نموده رخصت
آن بلده ساخت - و در سنۀ (۱۱۵۹) تسع و خمسین
و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدرآباد به دهارور رسیده

---

(۲) نسخۀ [ج] ساخته بودند - (۳) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحه ۸۴۶ ٭

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکی جانب واکنکیره خرامش نمودند - از انجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور (۲) پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پتن (که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان رواے هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود) شقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس بغي هدایت محي الدین خان دخترزادهٔ نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (۴) و ادوني

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [طلب] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] رابچور *

مي پرداخت) بمحض امتثال حکم ظل اللهي و اصلاح کارهای پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نربدا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن (۲) شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضور ورود نمود - و اخبار سرکشي و بے اعتدالی هدایت محي الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده (۳) موسم برشکال درانجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نوایت آرکات به هدایت محي الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریص نمود - (۴) هدایت محي الدین خان رو بآرکات آورد - و درانجا جم غفیرے از فرنگیان فراسیس ساکن بندر پهلچري بوساطت چندا با فوج هدایت محي الدین خان ملحق شدند - و (۵) باتفاق بر سر انور الدین خان گوپا موئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شازدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شهامت جنگ درجهٔ شهادت یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ناسخ عزیمت ورود نمرده - (۳) نسخهٔ [ا] دریٹجا - (۴) نسخهٔ [ب] جم غفیر - (۵) نسخهٔ [ج] انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي *

مخفي نماند که تا این وقت نصارای فراسیس و انگریز
در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند -
(۲)
هدایت محي الدین خان اینها را رفیق خود کرده جري
ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بیانش عنقریب
مي آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین
نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای
فراسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک
آرکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز
انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را
(۳)
بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت را گرفت - پس
بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدین
خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت
شهامت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران
نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار
جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان
لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري (که پانصد کروه
جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد) پاشنه کوب رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخهٔ [ج]
کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت آوردند - و هدایت محي الدین خان زنده بگیر آمد (۲) - نواب بحکم - لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ - هدایت محي الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان ومال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای (۳) هدایت محي الدین خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است) او را از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد - و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند - و بفحوای كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ - احسان جان بخشي بر طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند - و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سري گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد آنها (۴) توقف دران سر زمین واجب دانسته متوجه ارکات شد - و

---

(۲) نسخهٔ [ب] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ب] ابقای - (۴) در نسخهٔ [ج] ایدها - و در نسخهٔ [ب] خود این لفظ نیست *

فوجے بمدافعهٔ آن گروه باطل پژده تعین نمود - از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمے بفوج اسلام رسید - و قلعهٔ نصرت گڈهه چنجي (۲) (که پای تخت الکهٔ کرناتک است) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [که تدارک هر امرے باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد) با وصف شدت برشکال و مشاهدهٔ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله] حود بدولت متوجه تنبیه دفرهٔ فجره گشت - و یازدهم شوال سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف از آرکات کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور باشارهٔ درویشے از جمیع منهیات توبه کرد - و تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند (۳) *

ازانجا (که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشے تازه (۴) بر روی کار مي آرد) سرداران افاغنهٔ کرناتک (که درین یساق ملازم رکاب بودند) با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولي نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعے از

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنجي - (۳) نسخهٔ [ب] توبه کرده تانفس واپسین الخ - (۴) نسخهٔ [ب] در هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس خود فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنجي اجتماع داشتند) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تخجیم سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه بتقویت نصارای نمي پرداختند آن جماعه (که شرذمهٔ قلیل بودند) قدرت نداشتند که رو بلشکر آرند - هرچند بعضی دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند (۲) که افاغنه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدے (که در وقت جنگ فیل را جانب افاغنه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را باید بر داشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندکے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصے (که در خواصی او نشسته بود) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(۲) [ب] رسانیده بودند ٭

رسید و کار آخر شد - اقاغنه (۲) سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوکے [که است در ماه محرم با امام الشهدا (رضي الله عنه (۳)) کرده بودند] نوکران نواب با نواب کردند - انا لله و انا الیه راجعون - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * * قطعه *

* نوّاب عدل گستر عالي جناب رفت *
* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت (۴) *

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد خدا حافظ تست - (نام اصلي او میر احمد است) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] افاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعني سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن می پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهی هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت - و در امدحهٔ غزل طولانی آبدار (۳) بنظم می آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* و له *

* ای دل ز زلف یار مدد می توان گرفت *
* سر رشته ها (۴) ز عمر ابد می توان گرفت *
* گر بیخودے بمیکده فال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد می توان گرفت *

* و له *

* ای شوخ هوائي مفکن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آبدار] نیست -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] سر رشتهٔ ز عمر ابد *

* و له *

* مرنجان خاطرم جانان مزاج نازکے دارم *
(۲)
* تو گر از حسن مغروري من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشهٔ دستار بخود ميلرزد *
* قد او تازه نهالے ست که من ميدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری هدايت محي الدين خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوی اين حرکت قلاع و ملک بسيارے از هدايت محي الدين خان نوشته گرفتند - هدايت محي الدين خان با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان يعنی حاکم (۳) را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حيدر آباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدايت محي الدين خان و افاغنه غبار نفاق بر انگيخت - روزے (که در سرزمين لکريت پلي (۴) مخيم شد) ناخوشي طرفين باعلان رسيد - و عايد بپرخاش شد - از يک طرف هدايت محي الدين خان و نصاری و از طرف ديگر افاغنه

---

(۲) نسخهٔ [ب] معذورم - (۳) نسخهٔ [ج] حاکم آنجا را - (۴) نسخهٔ [ب] لکريت بلي *

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محی الدین خان نیز بزخم تیرے (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه گیرا افتاد - و کسانے (که با نواب شهید بدغا پیش آمدند) همه بسزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *
* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے (که این جنگ واقع شد) یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هژدهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سُبْحَانَ اللهِ نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْاَبْصَارِ - (۲) و هرجا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانی ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه (که با نواب شهید طریق دغا پیمودند) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا (۳) غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داود خان پنی (که با امیر الامرا حسن علی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداود خان پنی

---

(۲) نسخهٔ [ب] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ب] شطرنج وغا می باخت *

مرحمت شد) داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و (چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان (که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بیاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عملے (که ازان بے همت صادر شد) جان و مال و آبروے همه بربان رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه خواهد بود (٢) - وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَّنْقَلِبُوْنَ - و حسین دوست خان عرف چندا (٣) هم بتیغ انتقام مذبوح شد - و سوش بنوک نیزه رسید *

تفصیل این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - (چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکات را معطر ساخت) محمد علي خان آمده دولت

---

(٢) نسخهٔ [ب] خواهد شد - (٣) نسخهٔ [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچري نشسته بود) عاید شد - و همان جماعهٔ نصارای فراسیس (که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوجے دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتّن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم خود هزار و یک صد فرنگیِ سفید پوست ولایت زا سوای فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے (که شبخون (۴) آوردند) هیچ کس روی آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پٹن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادي ست - پدرش
شیخ علي خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد
جنیدي (که صبیهٔ او بدست شیخ منهاج بیجاپوري بود -
و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم
عالمگیري [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که
وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود
مختار گردید] ازانجا (که از دکنیان مطمئن نبود)
شیخ را با جمعی بتقریب تنبیه سیوا بهونسله بر آورد -
و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام کومک و در
باطن بکشتن شیخ تعین نمود - روزے (که خضر خان
شیخ را بدعوت طلبید) او بر ما في الضمیر او پی برده
چستي نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود
رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ
عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که
بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبدالکریم از
خجسته بنیاد روانه شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج
پادشاهي گردید - و پس از صلح کوکلتاش مزبور شیخ را
بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجے تعین شود
قابوی تسخیر قلعه هست - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با جمعي فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهي آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکري پادشاهي اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد جنیدي بنوکري والي بیجاپور مي گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکري پادشاهي مي پرداخت - پس از فوت وی سر کردگي به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامي (که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معني اکراه مي کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) دفعهٔ مفلوج شد - و بهمان بیماري در گذشت *

پس ازو کار دولت به شیخ علي خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه مي گذرانید - نوبتي به صوبه داري ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقي گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسے باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواری اسپ خوب داشت - مطابق سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به تیولداری آشتي وغیره دیهات پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار (که بموجب فرامین سلطاني بطریق سیورغال در تصرف نیاکانش و تا حیاتش باو مقرر بود) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر (۲) پسرانش هیچ کس رشدے نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانید - در ایامے (که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکری غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ تربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوای ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه دراني در سنهٔ (۱۱۷۰) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه با او ملاقات نموده بنابر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخهٔ [ج] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگي تصاعد نمود - و بجائے رسید که با امیرالامرا و عماد الملک طرف (۲) گشت *

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ دهلي نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات ازان رو داد - درین ضمن (که شاه دراني آمده) نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهاو رفته شریک نبرد گردید - بستر (چون سلطنت بنام شاه عالم بهادر قرار یافت - و شاه دراني بملک خود مراجعت نمود) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ (۱۱۷۹) هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات پسر سورجمل (۳) (که بارادهٔ انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال در دار الخلافه مي بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخهٔ [ج] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - درّ سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري در گذشت *

پسرش ضابطه خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان‌آباد عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجد الدوله (که دران ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهي دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد (که بتصرف ضابطه خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي (چون از کرده های خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گذهه (که از مدتے مسکن و ماوای او بود) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ج] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سرِ اَنَا وَ لَا غَیْرِي بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضی محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتے بافواج آنها بر محالات پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده جهت بندو بست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

* نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت) در صغر سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داری برار شادمانیِ هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي عهدي جا گرفت - و دران ایام (که از راو بالاجي آثار

زیادهٔ طلبي مشاهده نمود) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را
در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله
پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس (که
در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدرآباد در رسید -
(چون از حیدر جنگ کارپرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود)
کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي
راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمیِ سامان
همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي
بهونسله (که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهته دران صوبه بود)
مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر
بارادهٔ ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل
مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن
سمت گردید - (چون بمسالت جنگ برادر کوچکش به خبر
آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده
راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي
قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنهٔ (۱۱۷۳)
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالا جي راو قلعهٔ
احمد نگر را بتصرف آورده بدر خواست ملک برخاست)
التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت لک روپیه بمرهته داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجبندري صوبهٔ مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا (چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزون شده روای حکم درمیان نمانده بود) چند سرکار صوبهٔ حیدر آباد بقبول ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته بوسات را رفته به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر (که رگهناتهه راو برادر بالاجي با فوجے آمده تکلیفات چند در چند بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و درانجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف بوده متصل حیدر آباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور (که تعلق باو داشت) آن طرف کشتا برده بود - و چون فائدهٔ مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

ﺎت به بیدر آمد - و (چون دران سال بالا جي فوت نمود -
ﮐﻬﻨﺎتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند)
ی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ (۱۱۷۵) هزار و یک
و هفتاد و پنج هجري نجوره کنان شش کروهی پونه (که
ن و ماوای آن فریق است) رسید - و بعد استقرار صلح
بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری
ی از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
ي ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید -
ال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم
کرد - رگهناتهه راو بنابر قامت جمعیت چهره شدن
سته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده (که گاهے
ه کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد) تا سرحد
گهات برار و ازانجا تا قصبهٔ پتّن صوبهٔ خجسته بنیاد
ی مسافت پرداخت - (چون رگهناتهه راو جهت تاخت
اج روانه سمت حیدرآباد گشت) او خود را به پونه
یده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ
گذاشت - پستر بقلعهٔ اوسا آمده تخفیف بار نموده
خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني
ت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق
- یکے آن طرف (که بهمراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند) دوم این طرفے (که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند) - مرهته (که در صدد قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - برخے بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ (۱۱۷۸) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري ار سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجي کوته و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطر خواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهگله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد -
ازانجا (که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار
در گرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا
بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن
کار پردازان قدیمی راو بالا جي (که از ناون مزاجی رگهناتهه
راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت
در دل مي شکستند) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند -
او کمرهمت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب
قلعهٔ مرچ و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست
بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد
آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت
بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای
نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار (که سابا جي
و مادهو جي پسران رگهو جي بهونسله باهم مناقشه داشتند -
و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سری
میخاریدند) آنسمت عنان تافته تا ناگپور (که جای بود و باش
کسان رگهو است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جي
پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما
حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن
دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله (که مرد کثیر الخلق بود بدست

سپاهی اسمعیل خان سنهٔ (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه

مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده

بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازان

بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلی

و جزوی وا میرسد - و الحق در تدابیر ملکی مو شگافی

می کند - در قبیلهٔ پروری و مراعات صلهٔ رحم ید طولی

دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او

فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما

در محفل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش

بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون

سپاه گری از تیر افگنی و برقندازی و اسپ تازی شناسا

و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الٰهی و رجوع در کارها بجانب او آشنا -

ایزد تعالی شانه بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد -

و عمر دراز با مزهٔ آن روزی کناد - پسر کلانش میر احمد

خان بهادر (که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است)

آثار هوشمندی از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر

اکبر علی خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن

است اما آداب شناسی از رویهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد -

او سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه (۱۱۷۶) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش]

* نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی ترددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیبائي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داری گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ (۱۱۲۲) اثنین و عشرین و مائة و الف کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه - نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاري بلند پایه گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داری اودهه امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و خطاب بر نواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري و صوبه داری دکن مباهي گشت - و (چون ایالت دکن به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل عتبهٔ خلافت شتافت) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه بے پر وبال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

(۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن گردید - و قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) (که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان (که از حضور بمحاربهٔ نواب تعین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر یافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سید عالم علي خان برادر زادهٔ امیرالامرا سید حسین علي خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوای نصرت افراخت *

و [چون طبقهٔ سادات باره برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سنهٔ (۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست - فقیر دران وقت بدارالخلافه اقامت داشتم - و در همان ایام معزالدوله حیدر قلي خان اسفراینی (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در وادی بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلي

(۲) نسخهٔ [ج] انور - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ اسفراینی نیست *

خان بار تفويض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهابوه (۲) قريب گجرات خود را رسانيد - حيدر قلي خان تاب مقاومت در خود نديده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم خود حامد خان را نيابت صوبه داري گجرات و اودهه داده بمالوه آمد - و نيابت صوبه داري مالوه به عظيم الدين خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که پای نواب در آستان خلافت قايم شود - مزاج پادشاه را بر گردانيدند - و در سنه (۱۱۳۶) ست و ثلثين و مائة و الف حکومت دکن از تغير نواب مبارز خان ناظم حيدر آباد باو مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتے طي کرده جانب دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را بدکن رسانيد - مبارز خان بمقابله و مقاتله پيش آمد - بيست و ششم محرم الحرام سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثين و مائة و الف در شکر کهيره (۳) جنگ صعب رو داد - مبارز خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جهالوه - (۳) نسخهٔ [ج] سکر کهيره - و در [تاريخ مظفري] سکر کهيرله ٭

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب
بمبارز الملک سربلند خان توني و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته
در سنهٔ (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جے سنگهه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجي راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و
محي الدین قلي خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود)
نائب صوبهٔ اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
خیل یکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق رویه
روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمن‌پور گذشته زیر کالپي دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طي منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *

درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای مغویان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح شر در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناتک بر بست - اول بالتجا از بادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها بر داشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناتک بربست - اول قلعهٔ ترچناپلي را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بظهور بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منوره (که قریب قلعهٔ دولت آباد است) پائین مرقد شاه برهان الدین غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمرالدین خان روی توجه بعالم جاوید آوردند - مولف گوید　* قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه درّ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است - از عهد خلدمکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه بر چار بالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که قلمرو چندین پادشاهان عالیجاه بود) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند - عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان صیت قدر دانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از شیلان کثیر الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه برهانپور (که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعین و مائة و الف بنای آن گذاشت) و بمرور ایام باتمام رسید - و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ویرانهٔ محض بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر نمود - مطابق این آبادي سمت حصار شهر پناه حیدرآباد و نهر هرسول (که وسط شهر اورنگ آباد مي‌آید) - (۲)
نواب سخن موزون مي کرد - و دیوانے ضخیم دارد - از نتایج طبع شریف اوست	* بیت *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *
* تازه آبے آمـــده بر روی کار آئینه را *

---

(۲) در[تاریخ مظفري] الحاصل او مدت سي سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که هریک مملکتی ست علحده) استقلال تمام یافته ذخایر کامراني اندوخته و دران صوبجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و معموري نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول (که در شهر اورنگ آباد مي رود) و مسجد عالي و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست - و ارعلما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشتی و دامن امید اینها را از زر و سیم گران بار ساختی *

* و لهٗ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید بگرد سر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ ناموري اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [که بعد کشته شدن خواجه عاصم (مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده بود] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائي به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امیر الامرائي از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر بعضي وجوه اول راضي نبودند - آخر راضي شدند - نوعیکه در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا

سیوم رجب سنهٔ (۱۱۶۵) خمس ستین و مائة و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و (چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط بود) هولکر مرهته را (که با فوج سنگین در نواح دهلي بود) رفیق خود گردانید - و بعد طي مسافت بیستم ذیقعدهٔ سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک (که در حیدر آباد بود) بقصد مقابله مسافتي نوردید - غنیم قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و سنگمیز و جالنه (۲) از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود - امیر الامرا (چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمده مقابله با امیر الممالک در پیش داشت) سند ملک خاندیس

---

(۲) نسخهٔ [ج] و سنگمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود (که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او (که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

(۲) در [تاریخ مظفري] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم رقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین
است - او هم بخطاب موروثی غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در
دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این
خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر
الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائی
رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی
ارثي را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش
راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ
صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود
طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه
درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه
باتفاق بر سر سورجمل جاٹ رفتند - و بهرت پور و کمیر
و ڈیگ را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جاٹ است)
محاصره نمودند - و (چون عمده اسباب قلعه گیري اضراب
اتواپ است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ
بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیري (که مدار المهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدا این (که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه (۲) نهاد - و از راه قطاع الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر منصبداران (که در نواحي دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

---

(۲) در [تاریخ مظفري] تاسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الهي
اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب
توپ تغافل ورزید - الحال (که بیرون بر آمده است) رفته
رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را
تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار
بے سهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را
خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن
نموده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه
برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب
چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود
خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است -
امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم
نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق
شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه
وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و
بهاو راو و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله
خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس
راه دار الخلافه بر گرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و
بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید -
هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاث سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی به اسیری در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آپا (چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمی توان شد) او هم دست از محاصره بر داشته بذارنول رفت - و سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور (خصوص صمصام الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائی به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عز الدین (۲) خلف معز الدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه ازو رسیده بود (۳)) میل کشید - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزیز الدین - (۳) نسخهٔ [ج] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین
و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت
و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد -
چنانچه در واقعات شاه دراني مفصل مي آید - عماد الملک
عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را
بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید -
و به بوداته رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجی را
بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد الله خان
کشمیري مدار المهام شبا شب بلاهور (که ازانجا چهل کروه
مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را
بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را
(که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند -
و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی
عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد
بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در
بدل پیشکشی سي لک روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود -
چون این خبر بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و
از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان
چون طفل آدینه (که از کتب رم کند) از لاهور بصحرای
هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک (که سر و سامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه دراني نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف الوزرا شاه دراني از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه دراني جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان تردداث نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نوره از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از انتربید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه دراني دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثاني و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثاني را از دهلي طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سرانجامي عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اودهه آورد ۰ و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سانڌي و پالي (که سرحد صوبه اوده است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه (قدرے نقد و باقي بوعده) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنة (١١٦٠) ستین و مائة و الف از میدان سراع کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالئ اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے (که محاذئ دار الخلافة رسید) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله برسر نالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائی هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان سمت - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصه عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگناتهه راو برادر اعیانئ بالا جي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن (که عبارت از سهارنپور و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد (نوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلي بکومک طلبید - عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت - که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند] اول

خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر

روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۳) ثالث و سبعین و مائة و الف عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

و در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افگند - و دتا از نواحی شکرتال بر خاسته بارادهٔ مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قزلباش شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان (که باهم کشتی میکردند) او دید زور آور کم زور را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت ترکتازی هم اورا جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امراست و بلیغة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تصویر پذیرفته - دریتجا رخسار صفحه بخال اجمال آرایش می یابد - (چون نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشهٔ غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و رعب

او قسمے غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر
عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای
هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص
بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلوریز
خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت
حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمهٔ
او می آید) سر از اطاعت بپیچید - نواب از نربدا
معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده
بعزم تنبیه مظفر جنگ لوای عزیمت افراخت - و تا بقدر
پهلچری (که از اورنگ آباد پانصد کروه جریبی سمت)
بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم
ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ
قتال آراست - نسایم فیروزی بر پرچم اعلام نظام الدوله
وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم
برشکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره
(که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت
و نمکخوارگی پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و
باتفاق نصارای پهلچری شب هفدهم محرم بحساب تنجیم
و شازدهم بحساب رویت سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة
و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریخت - روزے (که زمین الکریت پلي مضرب خیام شد) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین درست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایت آرکات است) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریص نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصارای فراسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انور الدین خان گوپاموئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود) رفته شانزدهم شعبان سنة (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهي ست ساکن سیکاکول (که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعني حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعي از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگي قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزے (که سرزمین لکریمت پلي مخیم شد) ناخوشي پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه بیش نبود) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتی - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالاجي با فوجه از پونه برسر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند -
بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاراى
فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و
بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغهٔ نوکري در رکاب
امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر
مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بہم
رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسي بهوسي
سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - (چون
انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلاوت مي کنند -
و بنادر هردو فرقه باهم قریب واقع است) نصاراى انگریز را
هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بہم رسید - که
الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکاٹ را
بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ
بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ (۱۱۷۴) اربع
و سبعین و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده
از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را
زرانیغ آکنده قاعاً صفصفاً ساختند - و سیکاکول و راجبندري
و دیگر مواضع (که در جاگیر فراسیس رفته بود - و
قیاس کار نمي کرد که چه طور از دست اینها خواهد
بر آمد) خود بخود مستخلص گردید *

امیر الممالک خلف میوم نواب آصف‌جاه غفران پناه - نام اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثاني به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکیل مطلق شد - راجه جمعی از نصارای فراسیس را (که مظفر جنگ از پهلچهري نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفیق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالا جي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را (که سر راه پیش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم بر آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم (که ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالا جي (که در حالت پوجا یعنی پرستش

مخوف بود) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده
فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی
بوجها بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق
خانه برانداز انجام این همه آردن و مصالح برابر خاک بود -
امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد -
سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ
(۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف راجه رگهناتهه
داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و
حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد
خود را بحیدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدله
تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ
بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه‌داری دکن
پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلو تهي کرده
به کپرتله نزد جانو جي بهالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا
باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانو جي
بهالکر و نیز بوساطت بالا جي (که با او از عهد نواب
آصفجاه غفران پناه ربطی داشت) بامیر الامرا پیوسته سررشته
موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه
شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدر آباد
از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد) غنیم (که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سنگمیز و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکی (که از امیر الامرا گرفته بود) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتاله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ‌آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند) صمصام الدوله در سنهٔ (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داری برار و دومین را صوبه داری بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید -

و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک (که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاجي راو باراده پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر (که قریب سي کروه از اورنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات بر خاست - نواب آصفجاه ثاني بعد مصالحه از سندکهیر باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که با وصف نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست) در شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب استوا سنهٔ (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسپی سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبی خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان گاردي (که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتم (که از قصبات اعظم برار است) چهاونی کرد - و بعد چهاوني با جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار محاربات درمیان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک (که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثاني یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیزدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سدا سیو با دو برادر عمزادهٔ بالاجي با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ (۹۰۰) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این
قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال
یادو راو خیال خامی در سر خود پخت - و خواست که
ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد -
ابراهیم خان کاپردي را (که بدتر از آزر بت تراش بود)
نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکے از قوم ارذال بود
که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد -
سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک
نوکران آصفجاه ثاني بود - بتفریط و افراط نواب جدا
شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم
جمادی الاول سال مذکور در سواد اردگیر بتقابل عساکر
رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود -
امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اردگیر به دهارور
داير بیایند - و بعضے افواج سرکار را (که قریب دهارور بود)
با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود -
هنر اینها همین که رسد غله و کهی لشکر اسلام بند میکردند -
و قابو دیده به کوته یراق مي جنگیدند - و مدار فوج اسلام
بر توپخانه بود که گرد لشکر حصارے از توپخانه کشیده بدفع
مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقي و جنگ فرنگي یعنی آشکاری توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعي و اجتماعي راه طی میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالي مي رفت - و تیر توپخانهٔ اسلام بایذها اتفاقي مي رسید - ابراهیم خان با آن (که خود را مسلمان مي گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بربست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداري توپها سر داده آنے فرصت نمي داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالمی راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادي الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده بقلعهٔ اوڈیسه سه کروهي دهارور رسیدند - غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق مي سازند عهده برائي متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادي الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ مجموعي بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
بر چیده شد - نا گزیر صلحے (که آبستن هزاران فساد بود)
انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور (که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه غنیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجبی بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضی از صوبهٔ برار و بعضے از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصے تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
چنین یافته

* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *

* حصن بسیار حصین از فن *

(۲)

* سال تاریخ رقم کرد خرد *

* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوجے براي قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجي فی الجمله استادگي کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار داده (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنة (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده * قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *

* دگر دولت آباد حصن علم رفت *

* خرد سال تاریخ بر لوح گیتي *

(۳)

* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *



(۲) یعنی سنه هزار و یك صد و هفتاد و سه - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بزبان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد
جلال الدین خلجي والی دهلي پیش ازان (که بهندوستان
رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین
قرن دارد - در سنهٔ (۷۰۴) اربع و سبعمائة با هفت
و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی
دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی
کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت -
رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را
(که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد -
و دو کروهی دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - (چون
هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي
و قزاقی بهادران اسلام مشاهده ننموده) تاب حملهٔ اول
نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این
حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوکر متحصن گردید - سلطان
علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسپ از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمیع اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنهٔ (۷۰۶) ست و سبعمائة ملک نائب کافور را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدایا از قلعه بر آمده ملاقات ملک نائب
نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنة (۷۰۷)
سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و
سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفید و خطاب
رای رایان و تفویض دیوکر با بسیارے از ممالک قدیم
سرفراز گردانید - و قصبهٔ نوساري را (که متصل بندر
سورت است) بانعام او مقرر کرده یک لک تنکه نقد
مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف
ارزاني داشت - رام دیو بدیوکر رسیده آن قدر ملک (که
از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدة العمر قدم از
جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشت - در سنة (۷۰۹) تسع
و سبعمائة سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه
دیوکر به تسخیر درنگل تعین فرمود - چون بدیوکر رسید
رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید
و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد
فتح درنگل لکر دیو راجهٔ آنجا را امان داد - و پیشکش
سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنة
(۷۱۰) عشر و سبعمائة باز ملک نائب را بتسخیر
دهور سمندر یکی از بنادر دکن (که درین عصر
از طغیان آب خراب است) و بعضے بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوکر رسید معلوم
شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش
قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت
بنابر احتیاط فوج را در جالنه باز داشته پیشتر
گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن
ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر
ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد
آن منحصر در علم الهي ست) بدست آورده قرین
سلامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان
کرناتک را (که اسیر کرده آورده بود) (۲) یکقلم سر داد -
و از راه سلطان پور و نذر بار در سنهٔ (۷۱۱) احدی عشر
و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و
سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق
جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ (۳) از نظر سلطان
گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو
فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم
شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست
آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه
سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] که اسیر کرده بود - (۳) نسخهٔ [ج] هشت هزار اسپ *

ملک نائب چون بدیوکر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سر زمین علم محمدي نصب کرده بجای رام رام تحیة و سلام رایج ساخت - آزان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ (١٠٤٢) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هند یکی بعد دیگرے بحفظ قلعه مي پرداختند - بعد (٢) چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصفاهیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوکر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوکر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منصوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے سامانی استادگي نکرد -

(٢) نسخهٔ [ج] آن قلعه - و نسخهٔ [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستادن قلعهٔ را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده سنهٔ (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر (که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا مي آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست تسبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بناہر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائهٔ و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید * قطعه *

* دژ شـاه اسـلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خرد سال تاریخ او *
(۲)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصے و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چرانندہ - آسا اهیر از زمیندارانِ معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوہ آسمان شکوہ توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصارے از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والیٔ برهانپور (که در سنهٔ (۸۰۱) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجهٔ بگلانه و انتور (۳) جمعیت بسیار فراهم آوردہ با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولي عورات در قلعه فرستاد -

---

(۲) یعنی سنه هزار و یکصد و هفتاد وچهار هجري - (۳) نسخهٔ [ج] رنتور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در ڈولیها نشانده فرستاد - چون ڈولیها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار از ڈولیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مست غفلت بودند - و برای مبارکباد قدوم مي آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقي اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد - ازان وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علي خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسرے این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ یادو را در گرفت - و با افواج پیش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست دتا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر مي خندد -
و قاعد اجل او را رهنموني کرده بهندوستان رسانید - اگرچه
سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجي راو قرار یافت و
مدار المهامي بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد
رسیدن هندوستان و جنگ با شاه دراني بسواس راو و یادو و
سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و
توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه
در واقعات شاه دراني مفصل مي آید - و این قصه ششم
جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف
بوقوع آمد - و بالاجي راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده
سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر
او مادهو راو (که صغیر سن است) و برادر اعیانی او
رگهناتهه راو عاید شد - و در سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف آصفجاه ثاني فوجها فراهم آورده با
امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهاوٴني شده بود)
بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و
مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده
در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و
تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه
ثاني بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الضرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بنابر غبارے (که با برادر داشت) و راجه رام چندر (که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که نا کردني) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ خود بر آمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را بر هم زده بسیارے را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و چون دید که رایت منصور این قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید) پیش
مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه
شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش
می شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و
فریاد بر آوردند که می خواهی که خانمان ما را بردست
مسلمانان برباد دهی - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو
سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و
هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل
صلح بآصف جاه ثانی تسلیم نمودند - و این مصالحه
ششم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة
و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین
تاریخ شاه درانی بر یادو ظفر یافت - نواب آصفجاه
از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه
رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے (که ازو
بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز
موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف باردهٔ چهاونی داخل قلعهٔ صوبهٔ
بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ
مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز
در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهُ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهُ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکن روح والای او *

* به پرواز از دام محنت شده *

* رقم کرد تاریخ فوتش ذکا *

۱۱۷۷

* امیر الممالک بجنت شده *

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان (که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت) فرمان شاه عالي گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را (که برهمنی ست ساکن سنکمیر) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الضرب پونه چهاوُني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین معني اطلاع یافته سیوم صفر سنة (۱۱۷۶) ست و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادي (که از عمده نوکران نواب آصفجاه ثاني ست) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگهناتهه راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعے از اورنگ آباد دویده در نواحئ ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه راو (که کمال بے ساماني و سراسیمگي داشت) آمدن محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند - بنابران جمعي شایسته با رگهناتهه راو فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجے از پونه بر آمد - بر دوازده کروهي از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت - و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب نارردگاه رسیده بود که این جا مناقشه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدگانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مرتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این (که ترا برجای رگهناتهه راو قایم میکنم) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از نا قدرداني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک (که اصل شیوهٔ غنیم است)

اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربيِ شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب کرد - موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانيِ محمد مراد خان بهادر و دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو این معني دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال (همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد) غارتیان همراهيِ او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد - و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است) خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمیٔ معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگی بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی شنیده رخت آوارگی جانب بکلانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الضرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهیٔ پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصْبَحُوا لَا یُرَیٰ اِلَّا مَسَاکِنُهُمْ - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللّٰه در عهد بالا جي و یادو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته بودند وقود آتش غضب الٰهي گردید - میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهُ گوید

* قطعه *

* آصف جاه دریم سلیمان اعلام *
* آبادیٔ قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
۱۱۸۱
* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد جمعے شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه راو بے نیل مقصود برگشت *



* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی است - بپایهٔ هفت صدی رسیده در سفر و حضر بار یابی داشت - پس از قتل علی قلی خان خانزمان در دیار شرقی جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها می پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطیهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئی بر خاست - ازانجا (که دو رنگی مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولی نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلی جدائی گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعے

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعدۀ خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکري بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامۀ سبک خرام عرصۀ این واقعه باندام بیان پیموده - که (چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیباني رهائي یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامے (۲) (که عرش آشیاني نصارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - او بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید) سال بیست و یکم (اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به راي رزین وزیر خان تفویض

(۲) نسخۀ [ج] درین هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت)
سپه سالاری نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست
و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے پروائی وزیر خان
غبار آلود نا ایمنی ست) راجه تودرمل (که در کاردانی
و مردانگی از یکتایان روزگار بود) بیاوری تعین گردید -
اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابی (که از ملازمان
ابراهیم حسین باغی بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را
از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان
جرأت به صف آرائی نمیکرد بنیروی شهامت و پردلی راجه
(چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر
مهر علی مهیج غبار آشوب گشته سر بفساد بر داشت - وزیر
خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران
فرومایه جدائی گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت
نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره تر گشته بمحاصره
پرداخت - روزے (که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در
صدد بر آمدن بودند) از کشادگاه تقدیر تفنگے بمهر علی
رسیده بکوی نیستی فرو شد - مظفر حسین میرزا را از
ناتجربگی دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا (چون
کارهای گجرات از وزیر خان متمشی نمی شد - و نا روائی

داد دهي علاوة اختلال آن ديار گشت) معزول شده بحضور آمد - و در سال بيست و پنجم از تغيير شاه منصور شيرازي بمنصب وزارت امتياز اندوخت - و در همين ايام بحكومت اوده دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم (كه خان اعظم بدفع معصوم خان عاصي و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان كافر نعمت تعين گشت) وزير خان بكمك نامزد گرديد - و پس از انهزام معصوم خان (كه ميرزا كوكه از ناسازيئ هواي آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود) سپه سالاريِ عساكر آن مملكت تا رسيدن صوبه دار حضور بوزير خان اختصاص گرفت - خان مزبور از كار طلبي بر سر قتلو خان لوهاني (كه بر ولايت اوديسه استيلا يافته بود) فوج كشيده او را آوارهٔ باديهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بيست و نهم بارسال پيشكش راه اطاعت و انقياد پيمود - وزير خان اوديسه باو گذاشته خود بتانده بر گشت - و با صادق خان و شهباز خان كنبو كمكي بوده در ضبط و نسق آن ملك مي كوشيد *

چون در سال سي و يكم هر صوبه بدو امير كار آگاه حواله شد (تا يكي اگر بدرگاه آيد يا رنجور شود ديگرے بكار او پردازد) پاسبانيِ بنگاله بوزير خان و محب علي خان قرار گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ (۹۹۵) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود -
پس از فوتش شهباز خان (که دران هنگام بخشیءِ سپاه آن دیار
بوده) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون
در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شایسته کرداریءِ
نیاگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسیءِ زمانه و
فراخ حوصلگي و خیرسگالي و آگهیءِ بر دوام فراهم نشود
سزاوار آن نگردد) در کمتر فرصتی (۲) آن تباه گوهر بهم نشینیءِ
هرزه درایان یافه سرا نیرو خواسته اندیشهٔ کج گرائي فرا پیش
گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعین شد که
سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در
راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد نا چار به فتح پور
هنسوه محصور گردید - تا جاگیرداران اطراف جمع گشته
مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیاني چندے
زنداني فرمود *

* وزیر خان مقیم نام *

در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب درخور و خطاب
وزیر خان سرفرازي یافته - پس ازان (که سکهٔ سلطنت بنام
جنت مکاني نوراني شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

(۲) نسخهٔ [ب] در کمتر فرصتی آن تباه گوهر هم نشینیءِ هرزه درایان
فه سرایا به نیروی خواستهٔ اندیشهٔ کج گرا فرا پیش گرفت *

و پانصدي و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانیء بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوري پذیرفت - و تعلقهٔ مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پیوست - پستر (چون پادشاهزاده سلطان پرویز بیساق دکن معین شد) او بهمراهیء پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بودے - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافهٔ پانصدي قامت قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

* وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جواني در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ پزشکي بدولت قرب و مزاج شناسي فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداروغگیء عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمیء خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهي نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگی ترقي و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملازم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - بلکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعی ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد (۲) - و هنگام اقامت جنیر بدیوانی سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود *

روز جلوس صاحب قران ثاني بر سریر خلافت و حکم راني بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم (چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد بادای پیشکش تعلل مي نمود) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعهٔ دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا (که در یساق

(۲) نسخهٔ [ب] بصرف خاصهٔ پادشاهي در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۴) نسخهٔ [ب] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور نظم صوبهٔ پنجاب [که در تیول یمین الدوله بود - و تنسیق محال خالصهٔ آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمي آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمهٔ معتمد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبرآباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج درگذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسپ لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامعی دارد که بمرور دهور و اعوام نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیرآباد نزدیک لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان
داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه
و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا
کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف بر انداخت - و
نوعے وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر
در هندوستان میسر نشده - اما روي وطن ندید - همیشه
درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود -
همه عمر بسادگي و بے تکلفي بسر برد - خرج بیوتات و
پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے
که مي شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت -
اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال
او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو مي نشست -
و از فرط ارادت و دولتخواهي کار پادشاهي را توأم
عبادت آلهي مي دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے
در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم
بخطاب انور خان و داروغگیِ خواصان سرفراز شد - سال
سي و ششم فوت نمود *

* وزیر خان محمد طاهر خراساني *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلامُ اللّٰهِ
عَلَی ساکِنِها - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتی ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری دکن یافت) بانتزاع الکای بگلانه (که مابین گجرات و دکن بصیر حاصلي مشهور است - و بر سبیل التمغا نامزد شاهزاده شد) مامور گردید - جناب شاهي پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکني بتسخیر آن ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبي و کفن آوري سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر (که مسکن و ماوای بهرجي مرزبان آنجا بود) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومي از آسیمه سري بقلعه (که بر قلهٔ کوه است) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دواني و نبرد آرائي کمر سعي چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقي گردید - بعد و بست آن مرز و بوم مفتوحه و حراست قلعهٔ ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است) بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده
تفویض یافت) او بنیابت صوبهٔ خاندیس من حیث الاستقلال
اختصاص گرفت *

و (چون بیست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ (١٠٦٨)
هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رایات عزیمت
بدفع دارا شکوه بر افراخته گشت) نظر بر قدم بندگي و
دیرین فدویت و فرط محرمیت و بسیاری قرب و منزلت
بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم
و نقاره و خطاب وزیر خاني سر اعتبار بر افراخت - و پس
از ظهور کامیابي (که سریر سلطنت هندوستان بجلوس
عالمگیري مزین گشت) صوبهٔ خاندیس بمعظم خان
میر جمله (که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد
نظربند بود) متعلق گردید - خان مذکور حسب الحکم
به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان
بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبیل سدهٔ خلافت جبهه آرا (٢) گشت -
و در سال سیوم بصوبه داری اکبر آباد خلعت امتیاز
پوشید - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم
از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید)
خان مزبور از آگره بهمراهی شاهزاده متعین گشت - و

(٢) نسخهٔ [ج] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگي یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال پانزدهم (۲) سنهٔ (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم هجري همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پورة بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدي ست) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگیري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسي صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلیٔ عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیر گاه بود - و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان وقیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلي بود - غزوات اعجاز سمات حضرت[(۲)] نبوي صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسي بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخته - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال سي و نهم جلوس عرش آشیاني در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید) او ببارگاه سلطاني رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهي میرزا رستم قندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالي کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ مؤ مصدر تردد گردید - پستر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همرا

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [حضرت] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه داري کالنه و تربنگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ تربنگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و صاحب صوبگي ملک اودیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - (۲) که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

* هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ج] خبر دارد *

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته - سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطاني بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوري پذیرفت) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خاني نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقاره طبل شادکامي بر نواخت - و در همین سال برطبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور برخورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] کیسري سنگهه ‌

سي ام بر طبق حكم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولكنده شتافت - پس از رسيدن پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر در مورچال مصدر مساعي جميله گرديد - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندير رخصت يافت - و در همين سال مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بكنج نيستي خزيد - و در ناندير مدفون گرديد - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشيد خان (كه برادر زادهٔ او باشد) براى نگاهداشتن جمعيت او شايسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقيقي او عبدالرحيم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بيست سوار كاميابي داشت *

* هوشدار خان مير هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگيري ست - در سال بيست و هفتم شاهجهاني از تغير عم خويش مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دكن بپايهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي يافت - و در آخر آن عهد بركت مهد به هزاري شش صد سوار رسيد - (چون الويهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب ناظم دكن بقصد مستقر الخلافهٔ

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته -
سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطانی بود - و سه
فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال
ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوری پذیرفت) او بهمراهی
خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال
بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت
گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته
بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره
محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و خطاب خانی نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای
علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال
برطبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲)
سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه کام عقیدت بدان صوب
بر داشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت
دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور
برخورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

(۲) نسخهٔ [ج] کیسري سنگهه *

سي ام بر طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعي جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بقاندیر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بکنج نیستي خزید - و در قاندیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان (که برادر زادهٔ او باشد) براى نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقي او عبدالرحیم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بیست سوار کامیابي داشت *

* هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهاني از تغیر عم خویش مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي یافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزاري شش صد سوار رسید - (چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبر آباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خاني کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیري بود - (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان درباخت) پادشاه قدردان او را باعطاف خسرواني از عزا برآورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئي فرمود - و داروغگي غسلخانه (که جز به معتمد (۲) اخلاص منش عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار داني و مزاج شناسي مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند رتبگي یافت - (چون در همان ایام بارادهٔ سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داري دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازي پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشي مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخهٔ [ج] معتمد خاص عقیدت منش -

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور
مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید . و چون
صداقت و فدویت خان مشار الیه با نیکو معاملگي و
راستي کیشي دلنشین خاطر مکان بود در صوبه داري آگره مدتها
بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگي خاندیس
مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۸۲)
هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بساط هستي
در نوردید - خان موصی الیه در شیوهٔ بندوق اندازي سرآمد
امثال و اقران بود - چندے بتعلیم پادشاهزاده محمد
اعظم (که ورزش فن ناگزیر نشاهٔ سروري ست) تارک
افتخار مي افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت
پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه
گشتند . نخستین در پر دلي و جسارت منشي مشهور
روزگار بود - رسوم سپاهگري (۲) پر لازم گرفته - تکیه و لحاف
او بے زره نبود - جمعے را با خود رفیق داشت و آنرا
چهل تن مي نامید - از غرور خانه زادي اکثر مصدر بے باکیها
میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامے
(که اجمیر معسکر پادشاهي بود) بنابر جهتے از منصب
بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(۲) نسخهٔ [ج] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ٭

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیا
یر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ ا
با نهنگ در قلعه داری چناده گذهه مشهور عالم است - د
قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند *

* هزبر خان خلف الله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس
و پستر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خو
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد
سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ (۱۰۸۵
هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک
(که در راه کابل واقع است) سر بلند شده در جنگ
با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

* همت خان میر عیسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغ
نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکا
سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز
مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضای
خصال - پیوسته ملاذ علمای دقیقه طراز و مرجع سخن فهما
نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخوا
کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریا

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *
* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني (که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و پستر بمنصب سه هزاري و بخشیگری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگری دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داری اکبر آباد امتیاز یافت - و سال هفدهم (هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال) بداروغگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

همت علي خان بصاحب صوبگی آله آباد و مرحمت یک لک روپیه خرمي اندوخت - و سال بیست و سیوم در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سر بلند خان میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری اول فرق تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخے سران لشکر پادشاهي از غایت وقاحت و بے سعادتي بارادهٔ مقابلهٔ پدر عالیقدر دران وقت (که زیاده بر ده هزار سوار در رکاب پادشاهي نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بحراست اجمیر در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در همسران سر آمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوق و سلیقهٔ درست داشت - میرن تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح میرن (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان •

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
بخدمت میر توزکي سر برافراخت - پستر خطاب خانه زاد
خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت
خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری
بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری
فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب
درخور و خطاب خاني سر برافراخته پستر اولین بخطاب
مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت
بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
(چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود) موما الیه
سي کروه تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر
گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ
منصب و عطای خطابها شادکامي اندوختند - ازان جمله مظفر
خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان
نامور گردیدند و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهي گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از وقوع فتح آنجا سال سي ام بعنایت اسپ
با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ الهٔ آباد
نامزد شد - و سال سي و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش
ناظم الهٔ آباد گردید) نامبرده بصوبه داري اودهه و فوجداري
گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري
الهٔ آباد باو قرار یافت - پستر طلب حضور شد - سال
سي و هفتم بملازمت پادشاهي پیوست - و جهت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوري پذیرفت -
سال سي و نهم [چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهي
بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني رقم زدهٔ کلک
اخبار سلک گشته) در کهور پره (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب
گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگي تقدیر تیر بندوق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ (۱۱۰۶) هزار و یک
صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - دومین سال

(۲) در [مآثر عالمگیري] کوروره *

سي ام از تغیر مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سي و هفتم بنظم الهٔ آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای یک کرور دام بطریق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و یکم ازانجا معزول گردید *

(۲)

صاحب مآثر عالمگیري مینویسد که سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم الهٔ آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومی جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پیمای افتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار دوم هم صوبه دار الهٔ آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حویلیٔ عالیشان (که محاذیٔ عمارت حمامے در نهایت پاکیزگي ساخته) یادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت بر هم خورد *

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] سپهدار خان ناظم الهٔ آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبیه مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پیمای افتخار گردید *

* حرف الیاء *

* یوسف محمد خان کوکلتاش *

پسر کلان خان اعظم اتگه است - با عرش آشیانی نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعی از پیشگاه سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیرام خان (که عازم نواح پنجاب بود) بگیرد او نیز در سن دوازده سالگی بهمراهی پدر تعین یافت - و در روز معرکه با جمعی از مبارزان میان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتگه خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میسره چاره دران دید (که بر فوج بیرام خان تاخت آرد) خان مذکور پیش پیش پدر بوده مصدر تردداث شد - و بخطاب خانی نام آور گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه کشته گردید او با جهتمندان (۲) خود مسلح شده سر راه

(۲) نسخهٔ [ج] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهي در بارۂ ادهم خان خاطرنشین گردیده پارۂ تسلي شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجراي کافر نعمتي و فتنه پژوهي علي قلي خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجاي خود است - عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخے از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایۂ عاطفت عرش آشیاني بمنصب والاي پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط بادہ پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنۂ (۹۷۳) نه صد و هفتاد و سه هجري بخلوتکدۂ فنا شتافت (۲) *

(۲) در [اکبرنامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادہ پیمائي روز خور پانزدهم خورداد ماه آلهي موافق پنجم ذیقعده پنج روز مزاج او ار پایۂ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدۂ فنا شتافت *

* انتباه *

حکما آب انگور را (چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی (عَلیٰ صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده) نظر بحسم مادهٔ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیهٔ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیری *
(۲)

پدرش علی خان چک مرزبانئ کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بگلانی بر گرفتند - او نخست خانهٔ ابدال عم خود (که اندیشهٔ سری بخاطر آورده بود) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندوق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان میدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد -
اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه
سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون
پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان آن سر زمین سید
مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر چک (۲) عم زادهٔ خان مذکور را
بسرداري برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطاني
رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی
همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گري در آمده
او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید .
و (۳) بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت
آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او
بعرض رسانیده در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب
کشمیري را (که از معتمدان رکاب بود) جهت دلدهي با حیدر
پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر
خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سي ام (که
صوبهٔ پنجاب مقر سلطاني بود) پادشاه را نیز طلب او
بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علي و
بهاء الدین کنبو دستوري یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر
خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت و سرکشي او بر گزاردند میرزا شاهرخ با فوجي گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که (از راه پکهلي نزدیک بولیاس (۲) رسید نامبرده بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته بر گردند - این رای پسند پادشاه نشد (۳) - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنابران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري بر داشته جنگي کرده به پراکندگي افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و بریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از ارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار بر خلاف آشتي ظهور پیوست) قاسم خان را با فوجي شایان راهي ساختند - بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

۲) نسخهٔ [ج] پولیاس - (۳) نسخهٔ [ج] این رای پسند نشد *

صوده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده
در حدود بهار جاگير تنخواه شد - و تعينات صوبهٔ بنگاله
گرديد - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
بود - پسرش يعقوب خان است که پس از آمدن پدر بدرگاه
سلطنت مردم کشمير او را دست آويز شورش افزائي ساخته
داعیهٔ بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان مير بحر
بکشايش آن صوبه تعين شد باقبال پادشاه در مجمع آنها
پراگندگي روئي افتاد - و بدين تقريب خان مذکور داخل سري نگر
گشت - بعد آن هم نامبرده شيوهٔ سرتابي داشت - در سال
سي و چهارم وقتي (که پادشاه در کشمير بود) پس ازان
که پا افراز خاصه براي دلجمعي او رفت) بتارک نهاده
دريافت آستانبوسي گرديد *

* يوسف خان ولد حسين خان تکريه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده
بمنصب شايان سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
بمنصب دو هزاري ذات و سيصد سوار مباهي گرديد - و
سال اول از جلوس جهانگيري پانصد سوار بمراتب او افزود - و
سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعين گرديد - و چون
خدمات او درين صوبه بعرض رسيد سال هشتم بعنايت
لواي کامراني بر افراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گرديده بفوجداري كوندوانه و عنايت خلعت و فيل نوازش يافت *

* يعقوب خان بدخشي *

ابتدا نهصدي پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحيم تعينات دكن بود - در جنگي (كه شاه نواز خان مرزا ايرج عنبر حبشي را شكست داد - و كار نمايان صورت بست) خانخانان عنان اختيار پسر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمايان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن باند پايگي بر افراخت - و آخرها تعينات صوبهٔ كابل گرديده سال اول جلوس فردوس آشياني (كه نذر محمد خان والي بلخ در نواح كابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پيغامهاي تهديد آميز خواست كه بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد) او در كابل بود - پاس نمک خوارگي مقدم داشته جوابهاي صاف درشت گفته فرستاد - و رقت موعود بعدم آباد شتافت *

* ياقوت خان حبشي *

كه از غلامي خداوند خان مشهور به ياقوت خداوند خان اشتهار يافته و از رشد و شجاعت مدار عليه و مشار اليه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشي و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا لکد کوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد) به فریب کاری زنش (که هرروز زنان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او مي برد) بمرتبهٔ شیفته و فریفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا (که مبلغهای خطیر بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود مي نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور صاحب جمعیت بود) دل بر داشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی جالنه پور آمده به راو رتن هادا (که بمحافظت بالا گهات می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئی از پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي (که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخے همراهانش منصبے درخور (که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیاني او را بارسال علم و نقاره مباهي فرمودند - و (چون سر آمد امرای دکن بود) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - (چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملچارها بر افراخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرتوت (که با وجود نوکری پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشتی) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که
بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام
بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد
تقویت محصوران شد - هرچند سعي نمود (که آذوقه و
تفنگچي و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند) بسبب
دیدبانیِ اهل ملچار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله
(که از بازار آن نفاق کیش بقلعه مي بردند) مکرر بدست
افتاد اندیشهٔ او بر روي روز آمد - آن خاین خایف براه
فرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهیه
پیوست - ازانجا (که اقبال پادشاهي روز افزون بود) کارے
(که بظاهر موجب وهن جناح توانند شد) در باطن سبب
شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف
سپاهگري سرزنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد
فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است)
رندوله خان و ساهو بهونسله رو بروي خانزمان (که بر گهات
کاغذي واره بود) مانده یاقوت خان بهمراهیِ مراري دت
صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان
میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے
از بهادران خود نیز روانه شد - پیش ازان (که بمدد لهراسپ
پردازد) در اثنای راه نوردي بجزوے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن
گروهے دیگر از میان حرے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر
شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و
مرازی عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسب
فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد -
سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه
بر حفظ ایزدی نموده رایت همت بر افراخت - و شمشیر
سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر
(۲)
قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه مخالفان پای
ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثناے
گریز جهرے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج
آنها از ترک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب
خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند
حبشیان براے محافظت سردار لختی پا افشرده آتش
قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان
طایفه را بکوی نیستی فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان
ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن
(۳)
بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس فراهم آمده
خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادران (۳) نسخهٔ [ج] مانند مور و مگس *

دلیران نصرت کیش بنا کامیِ آن گروه کمال جلادت بکار برده جسد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین سرادرے (که در علو مرتبهٔ سپه کشي و فوج آرائي سهیم و عدیل نداشت) درین هنگام موجب فراوان بیدلیِ سران مخالف و باعث دل شکني محصوران گشته مقدمهٔ انفتاح قلعه گردید - پسرش فخر الملک نیز درین سلطنت علیه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پیش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعي در گذشت - حسن خان وغیره پسران فخر الملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکریِ عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنمونیِ بخت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیهٔ عجز و استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

* یوسف محمد خان تاشکندي *

تاشکند شهرے ست از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم است و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شده - شرقیِ آن کاشغر و غربیِ آن سمرقند و جنوبي کوهستان سرحد بدخشان و شمالي [اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و المانو (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] ا

و بانكي (كه به اترار (٢) مشهور است] اما الحال بسبب عبور
و مرور اوزبكيه اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده -
غير از جانب غربي (كه كوه ندارد) گذار (٣) بيگانه صورت پذير
نيست - و درياى سيحون (كه بآب خجند مشهور است)
از ميان شرق و شمال اين ولايت آمده بسمت غرب
ميرود - و از شمال خجند و جنوب فناكت (كه بشاهرخيه
اشتهار دارد) گذشته پايان تركستان در ريگ فرو رفته غايب
ميگردد - و درين ديار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب
جنوب - اندجان و اوش و مرغينان و اسفره و خجند و
از شمال آخسي و شاش (٤) (كه از بلاد قديم است و سابق
بفناكت اشتهار داشته) الحال به تاشكند و تاشكنيت (٥) معروف -
لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بين الجمهور مشهور -
خصوصاً لالهٔ هفت رنگ كه خاصهٔ آن ناحيه است *

بالجمله (چون خان مذكور از وطن مالوف وارد
هندوستان گرديد) ايامے چند بمرافقت عبد الله خان فيروز
جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشي و بخت ياري بخدمت
شاهزاده شاهجهان پيوست - و بحسن خدمت و دوام حضور
مهامات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قيام

---

(٢) نسخهٔ [ج] اترار - (٣) نسخهٔ [ب] گذر - (٤) نسخهٔ [ج]
شايش - (٥) نسخهٔ [ج] تاسكيت و نسخهٔ [ب] تا سكنيت *

ورزيد - و پس از سرير آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار
و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فيل و پانزده هزار روپيه
نقد چهرهٔ کاميابي بر افروخت - و بتفويض تيول از نواحي
ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در يساق دکن باقتضاي
نيرنگ پردازيهاي تقدير بيک ناگاه گرفتار حادثهٔ غيبي
گرديد - يعني بهمراهي بهادر خان روهيله در روز نوبت
کهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهيه تلاشهاي بهادرانه
و کوشش هاي رستمانه نموده بزخمهاي گران در ميدان
افتاد - مخالف فوزے عظيم دانسته او را با بهادر خان
بر داشته بردند - مدتے در بيجاپور مقيد و محبوس بود -
چون در سال پنجم يمين الدوله آصف خان بتاخت و
تاراج حوالي بيجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه
هر دو را نزد يمين الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت
ناصيهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه
(که در بارهٔ بندگان وفا گزين عقيدت آئين مبذول است)
تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و
شمشير و سپر با يراق طلاي مينا کار و اسپ و فيل سر
بر افراخت - يوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاري دو هزار سوار و عطاي نقاره و بيست هزار روپيه مباهي
گرديد - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقي و بیوفائي ازینها مشاهده نمود [که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد) غدر کرده بتحکم مبلغے بصیغهٔ طلب بر گرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیرداری ماندو سرفراز گشت - و بجهتے مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پستر

بفوجداری و قلعه داری کانگره دستوری یافت - و در اوایل
جلوس عالمگیر شاهی (۲) بصدور برخی حرکات مخالف مرضی
پادشاهی از منصب و جاگیر افتاده گوشهٔ انزوا بر گزید *

پسرانش با وصف خانه زادی بنابر سوء مزاج
خلد مکان منصب یاب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر
کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار
شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قور بیگی گردید - و پایهٔ
عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و
به میر آتشي امتیاز یافته در جنگ جاجو (۳) ادای حق
نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستي
بر افشاند - خلف او میرزا فتح الله (که خرد سال بود)
بحالت خان سلطان نظر اعظم شاهي بعلاقهٔ آشنائي و
خواجه تاشي بتربیتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در
سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگی دیوانخانه
و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر
سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موروثي سر عزت بر افراخت -
در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح
محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عالمگیري - (۳) نسخهٔ [ج] حاجو *

* یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخي ست که مرد فهمیدهٔ آزموده‌کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیاني فرستاده - از (۲) پیشگاه خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسرواني گردیده رخصت (۳) انصراف یافت - پسرانش نیز همراه بودند - هر یکے بعطیهٔ درخور کامیابي اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے (که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بیابان نوردي گردید) حاجی مذکور بایالت و حراست قلعهٔ ترمذ مي پرداخت - از صوابدید و بہ اندیشي پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت‌نامهٔ با خلعت مصحوب یکے از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعین گردید - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهي پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزاری هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ب] آنطرف *

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش نیز بمنصبی مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب خاني یافته تعین بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستي نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلثیم ساحت سلطنت فرق طالع بر افراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت صد (۲) سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که بهمت و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام (که موکب عالمگیري عبور نربده نموده رهگرای مستقر الخلافه

(۲) نسخهٔ [ب] شش صد ٭

بود) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اجین سد
راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با
جمعے از سپاهیان نامی توران در قراولي بود - چون
سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار
بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده
با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے
از امرای پادشاهي بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشار الیه
با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموی بخت
باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام بر افراختن رایات عزیمت
جهانگیري از دکن) خطاب مخلص خاني نامزد قاضي
نظامای کره‌رودي شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب
سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه
مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجاع
هزیمت نصیب بجانب بنگاله ره سپر وادی فرار گردید) او
هم بهمراهی شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت -
و (چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق
گشت) معظم خان (که کار فرمای این یساق و سردار عساکر
پادشاهي بود) بعد انقضای برسات در حوالی بل کتهه (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] بل کهته - و نسخهٔ [ب] پل کهنه *

(که بیست و چهار کروهی اکبرنگر است) در عقب نالهٔ عمیقی قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهي از هم دران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی توپخانه استوار است بهراوای سلطان محمد بسمت جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلادت بقصد مدافعهٔ مورچال این طرف آب آمد -
(۲)
معظم خان ازین آگهي ذوالفقار خان را با فرقهٔ اعزان و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوقی دیگر نیز سر بجیب نیستي فرو بردند - و بسیارے زخم بر داشتند *
(۳)
* یلنگتوش خان بهادر *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برچهي محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خلعت و سر پیچ زمرد و اسپ

(۲) نسخهٔ [ج] اغران - (۳) در [بعضی نسخه] پلنگتوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایهٔ مباهات اندوخت - و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیستی و پنجم از عزل ابو نصر خان قور بیگی گشت - پس ازین معاتب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز ببرطرفی خدمت و منصب بپایهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش بدریافت نیامده *



خـــاتـــمـــه

الحمد لله (۲) که این نسخهٔ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمهٔ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا مي پردازد * * بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه بمانم (۳) سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم مي دهد * نام این بے بضاعت عبد الحي است - در سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دوی هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بجزو کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

(۲) نسخهٔ [ج] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ج] بماند ه

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی صوبهٔ برار و متصدیگری محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه (که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بد خواهان شد (اگرچه چندے بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موروثي بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانی صوبجات دکن (که ارثي ست) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - دریننولا بوفور مرحمت و قرب هم نشیني آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز - به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد *

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتـــاب آئینـــه باشـــد جلوهٔ روی ترا *

و لهٗ

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لهٗ

* هنرور کي تواند دید زیر چرخ آرامے *
* دُر غلطـــان ندارد یار شکل آرمیدنها *

و لهٗ

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

و لهٗ

غنچه سان تا بفکر در باشي * نتـــوان دید دل کشـــائیها

و لهٗ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شنا ست *

و لهٗ

* بعـــد استعمـــال بوی عطر کاهـــد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه همت آمیزش است *

و لهُ

* آئینه تا صفای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

و لهُ

* غافل مشو ز فتنهٔ مکر زبان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

و لهُ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

و لهُ

* گهی تغافل و گهٔ ناز و گهٔ جفا دارد *
* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

و لهُ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

و لهُ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

و لهُ

* ماتمکده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هرکه دو چار دگرے دست بسر زد *

و لهٗ

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را بري در چاه برد *

و لهٗ

* از خم قامت پدیدست عیان شکل فنا *
* آه دیــوار چو گردید دوتــا مي افتــد *

و لهٗ

* گران جانان نمي دانند رسم راز داري ها *
* بر آري گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

و لهٗ

* دل نازک مزاجان از نسیمے مي شود برهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده مي آید *

و لهٗ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت بر مگیر از خیر خواه خویشتن *
* لازم افتــادست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول رود در قعر چاه خویشتن *

و لهٗ

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتي ای جــان نگاه *

* هر سر مژگان من شد خار دامان نگاه *

ولهٗ

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *
* که منتفع نشوی از جواب کوه کسی *

ولهٗ

* قدی که خم شده از طول عمر محراب است *
* ازان بترس که با پیر بی ادب باشی *

* رباعیه *

* هر کس که زند برلب خود مهر ادب *
* بدخواهش را بود هم بستهٔ دو لب *
* ای شمع خموش تا بمحفل باشی *
* هرگز نکشی ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *
* سود ار نرسانی پی آزار مباش *
* چون گل نکنی اگر دل کس را خوش *
* باری بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو می ماند *
* هر کوچهٔ تنگ او بمو می ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *
* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه کردن موي سفيد *
* اي محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شد سفيدهٔ صبح دميد *

رباعيه

* اي خاتم انبيا چه عالي شاني *
* آني تو که خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *
* تو مخلوقي ولے نداري ثاني *

رباعيه

* اي راکب دوش فيض آماے نبي *
* وي ذات تو عين ذات والاے نبي *
* زين رو ست که در مکه کسے فرق نکرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جاے نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول خیر انام (عَلَیهِ وَ عَلیٰ آلِهِ السَّلامُ) مینماید *

* تمت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب

* و الیه المرجع و المآب *

تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

---

* اَتْمَمْتُ بِعَوْنِ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احوال منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندی

(دیگر)

شد طبع چو از عنایت حق * این دفتر مخبر السوانح

۱۳۰۹

تاریخ وی از خرد بجستم * بر خواند - چه مظهر السوانح

(دیگر — مثنوی)

چو از افادت ایشیاتک سوسیتی بنگ * کتاب پر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگفت طبع ضیای خرد سنش بنود * سفینهٔ برم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بےعیب

ببردم سر بفکر سال در جیب

۲

که هاتف خوش بگفت از دامن غیب

۲۱۲　۱۵۱۹

تواریخ امیران است بے ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکرهٔ بے مثال

از مدد ذو المنن و از کرم ذوالجلال

۱۴

جمعت دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۷۰۶　۵۸۹

پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

بمه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* ثم طبع مآثر الامرا بعون العلي المبدي *

۱۸۹۱

(دیگر) — ختم بالخیر جدا

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون آلهي * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهے کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوي)

طبع بپایان رسید دل ز پی سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

۱۸۲۶

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

۴۲　　۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۸۹۱

* بمه اگست بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوي *

* دیگر - ظاهراً هجري و باطناً عیسوي *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزر و سیصد و نه سال هجري قدسي

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و

آبها (که در سیومین جلد - **مآثر الامرا** اندراج یافته اند)

بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاٹک سوسائیٹیء بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

جناب

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

سپرنٹنڈنٹ مدرسهٔ چاٹگام

در مطبع آردوگائیڈ پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در سیومین جلد **مآثر الامرا** اندراج یافته اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره

* شعر *

حَسْبِيَ اِلهُ العَالَمِينَ فَاِنَّهُ * مَوْلِيَ حَسِيبٌ قَادِرٌ وَ نَصِيرٌ

منظر اول در اسامیء مردمان و قبائل و اقوام وغیره

* حرف الف *

* حرف با *

---

* حرف پے *

* حرف تا *

* حرف ثاء *

* حرف جیم *

* حرف چے *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف ڈال *

* حرف ذال *

* حرف را *

* حرف سین *

* حرف شین *

*** حرف صاد ***

* حرف ضاد *

* حرف طا *

* حرف ظا *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فا *

* حرف قاف *

---

* حرف کاف فارسی *

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها و غیره

---

* حرف الف *

---

* حرف با *

* حرف پے *

* حرف ٹے *

* حرف جیم *

* حرف چے *

* حرف ڈال *

* حرف را *

* حرف سین *

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف قاف *

* حرف کاف *

* حرف کاف فارسی *

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف واو *

تمام شد

فهرست اسماي مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH SHÁH NWÁZ KHÁN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.